بحمد الله علی احسانه که این کتاب میمنت نصاب تصنیف حضرت قدوة العارفین امام المسلمین
قبلهٔ معاقد فروع و اصول کشاف دقایق معقول و منقول مولانا و اولینا و مرشدنا و ہادینا

سنه ۱۲۶۵ هجری

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه
و سوط الرحمن علی قرن الشیطان

سنه ۱۲۶۵ هجری

مولوی فضل رسول شاه صاحب دام برکاتهم علی المسترشدین بمقابله و تصحیح نور الدین
چھپی ہوئی باہتمام مطبع دار السلام دہلی متعلقہ عنایت حسین در شہر ذی الحجہ سنہ ۱۲۶۶ ہجری مطابق ماہ اکتوبر سنہ ۱۸۵۰ ع

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وصحابه
اجمعین الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی شفیع المذنبین بالیقین محمد وآله اجمعین اما بعد
این رساله ایست در شرح حال نجدیه وبیان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه و دو
باب مقدمه در کیفیت حدوث وشیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید
نجدیه باب دوم در مکاید عجیبه مقدمه در صحیح بخاری است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
مرویست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناك الزلازل و
الفتن وبها یطلع قرن الشیطان یعنی در نجد زلزله و فتنه ها شدنی ا

و در نتیجه خواهد بر آمد است شیطان ظهور این اعجاز بدین انداز گردیده آ سال سیوم از سلطان
سیزدهم بوفات سلطان عبد الحمید خان و تغلب برادرزاده اش سلطان سلیم ثالث
بر سلطنت و برهم شدن قوانین و ضوابط مرسومه آن دولت و فساد رای او در تمشیت امور
ریاست و خلش و آویزش رعایا و اولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات واجبات
با عساکر و رعایا علی العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و خلع و قتل او از دست
سلطان مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در سنه ۱۲۲۲ و تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان تزلزلی بیکران و
تخللی بی پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند و ملوک تبع توابع
سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دایره اطاعت و انقیاد بیرون گذاشته
هریکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده از مداخلت بلاد دور دست غافل
و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود بیمه عاطل در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی عجیب بر پا گردیده
ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما الله من کل عین و شین که حکومتش از دیر باز به شرفا و هاشمیان
متعلق بود چنانچه آن ها را صلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان بین ناه لشکری همراه
نقود بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام علما و خدمه عتبات
عالیات که تخمینا عدد شان به ده دوازده هزار کس رسد به جهتی معین معتد به بعلی حسب المراتب

بهم رسانیده و برای عامه سکنه حرمین شریفین و اعراب باشندگان مابین هم آنچه مقرر بود میرسید
و بایا فوند و بهر سنه خاص ازان سلطان و دیگر اعیان علاوه بران لشکر سلطان درین اوان
تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی و حاجتی حکمی درباره تادیب و تنبیه کدام طایفه باغیه
امضا فرماید لشکر را سر بر خط آن نهادن از واجبات بدین سبب اسباب جمعیت مملکت
حجاز فراهم و رعایا و برایا اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود
در همه این وجوه اختلال رو نمود یکدفعه در ممالک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم و
شوکت و سطوت شریف درهم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه و وقت را خاطر خواه
یافته از هر سو سر بر آورده در فکر ملک گیری افتادند فتن عظیمه و حوادث فخیمه بعرصه بروز آمدند
بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که ملکیت در میان حجاز و عراق واقع و شیطان
رجیم در دار الندوه بشکل شیخ نجدی متشکل گردیده معاون و شریک مشرکین در عداوه و فکر قتل
حضرت ختم المرسلین گشته ازان رو شیطان را شیخ نجدی می گویند قبایح این سانحه و فضایح
این حادثه چه شرح دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید علیهما
اللعنة و العذاب الشدید آنچه بگوش شنیده بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل
این اجمال آنکه عبد الوهاب نام یکی از اعیان آن دیار اللیام در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکر و
قوت بیان فی ما بین آبا و اجدادش در علم ظاهر و باطن خیلی با نام مقتدای خاص و عام

سلسله

سلسله طریقت شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبدالوهاب
با وجود انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تحلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست و امارت افتاده چونکه
این امر موقوف بر عساکر و خزاین است و از آن چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و احفاد که
در علم و زیرکی گوی سبقت به شیخ برده بود و دیگر خواص اهل تیقن کنگاش نموده رای خباثت انتمای همه ها
بر این قرار یافت که برای اجتماع مردمان و حصول ریاست برای بخیر واثبات فکری بغیر از تدویر و حیله
دینداری در عالم تدبیر جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین محترمین را که پر است از خزاین
بی شمار و خالی از لشکر جرار و واقع در قرب جوار بتصرف باید آورد من بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت باهم کاردارانی(?) است بسهولت دست خواهد داد و فاتحه شر برین خوانده شیخ
عبدالوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن که آبائی بود گردیده
عامه خلایق آن ممالک را در دام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۱۸۰ هجری روز جمعه مجمع عام نموده و اعیان
و اهالی اطراف را یکجا ساخته بطور وعظ ارشاد نمود که در شرع از پادشاه چاره نیست اقامت جمعه
و جماعات و اعیاد و خالجات و نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام
شریعه و احکام شعائر دینیه همه موقوف بر پادشاه است و سلاطین روم و شام که مخصی(?) نامی بیش
فوقی و حکمی ندارد و گرفتن نام ایشان در خطبه با وصاف سلطنت دروغ محض که حرام است مطلقا چه
جای خطبه که از عبادات است آنکه همه حاضرین متفق گردیده شخصی را رئیس خود ساختند و اطاعتش

آن گروه بدمال نموده مهمیان حضرت شریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام
و مصر طلب سازد یا مجمع قبائل عرب پردازد و سرحد حجاز را محکم دارد و آن اشرار را مگذار که در حدود
مکه معظمه داخل شوند که کار بغایت دشوار و باز هرگونه تدارک بیکار خواهد شد شریف در همان مجالس
اولین گفت که معاذ الله من از این خانه خدا را مانع آیم و بزرگ زیدگان زجر فرمود که اینگونه کلمات
مفسدانه بار دیگر کسی بر زبان نیارد در این اثنا مسعود با انبوه نامعدود در روانه این سو میشود باز
مردمان قوی نشان بحضور شریف عرض می نمایند که از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب
مال و سفک دم شدنیست شریف همان جواب میدهد که متبع سنت را بدعت مدعی تقوی چه
امکان که بارتکاب محو محرمات و کبائر پردازد ما بین شریف و اعیان که همین مطارحه ماند که آن
گروه شقاوت پژوه تا قرن المنازل که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکه را گذاشته
الطائف رسیده دفعة تمام شهر را محاصره نمودند اعیان و ارکان که درباره مقاتله و مزاحمه
متحمل گران بودند حکم میرسد که خلیفه راشد برای ملاقات از راه محبت دینی می طلبد طلب کردگان
و دیگران هم با طمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
که سر بر تن کسی نبود و یورش از چهار طرف بر طائف همان باز آن طرف که متنفسی را فرصت
دم راست کردن دست نداد تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از این طرف
سفاکی را که اول مشق بود به مراحل کمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که

پیش آمد همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچاره
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسیده و زاید از آنچه در واقعه حره بر اهل مدینه رسیده از آن
لشکر یزید پلید علیهما اللعنة والعذاب الشدید بالجبار بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده کماشتگان را
در آنجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند بیک منزل باقی مانده که بعضی از مصیبت زدگان طایف
افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست
و تیر از کمان جسته در مکه فوجی نبود صرف پانصد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و
لشکر التوحید هم روز یا قبل آن در مکه معظمه رسیده علمای مکه فتوی بر کفر آن طایفه نوشته خدام حرم و
بازاریان و مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با ایشان متفق گردیده از شریف اذن
خواستند شریف که باستماع حادثه طایف سراسیمه و خایف و به غفلت و مغالطه خود نادم و خجل و از
مغرور بودن خویش بسخت هراسان و وجل و هنوز در این شبهه که شاید اهل طایف با وی قتال و باعث جدال شوند
و بر این ظن مطمئن که در طایف گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهند نمود و گفت که
حکم قتال با زایرین بیت الحرام نمیدهم در همین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان غارت کنان داخل
حد حرم گردیدند آنوقت شریف را خبث آن خبیثان متیقن گردیده چاره کار غیر از فرار ندیده با قبایل
و خیزان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته در قلعه متحصن گردید آن اشقیا در آنکه کسی مقابله و مزاحم
بر نخیزد از هر چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکان

بلد زن و مرد خانها را گذاشته برخی بر جبال متفرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام برده زندان اشقیا
تعاقب کنان داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خزیدگان به قبه زمزم و حطیم و
بمقام ابراهیم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل باری نمیدهد و همانوقت
قفل خانه کعبه را شکسته نذور کعبه را که از ما قبل تا حضرت ختم رسالت تجمع و بحول مقبول و خلفای
راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض آن نگردیده و در ازمنه متاخره آن معامله دائما در تزاید مانده آن
اشقیا از خانه کعبه بقهر تمام بر آورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات حرم متصرف
خود آورده چیزی نگذاشتند آنوقت حکم فرستاد که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانه خود ها آباد شوند
مگر در دست کسیکه سلاح بینند کار او تمام کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم و سیادت شان صحیح و مسلم و مقبول تمام عالم بود متنفسی را امان نیست هر جا که یابند کار
شان تمام نمایند که از وجود شان محض دغدغه است باشتهار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه جای
فرار در دشت هر سو که راه گریز یافته آواره گردید و هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت
و تقیة السیف از سکان بلد الامین بخانه های خود که از جمله اثاث البیت چاروب داده یافتند رسیدند
ای کافه اهل ایمان و تبعی امت اجابت حضرت ختم رسالت بدانید و بگریید و عبرت گیرید جائیکه
جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت و نبات را بریدن قطع کنندگان
و سنگ و ریختن حرام باشد و آدمی بر قصد گناه در آن بقعه مواخذ شود و از آیات عظام آنجا

و اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل حد حرم می‌گردد درنده باز گشته میرود
و اصلاً داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون بر سر بدین مقابل خانه کعبه میرسند براست و چپ
منحرف می‌شوند و بالای آن خانه نمی گذرند الی غیر ذلک این گروه شیاطین و این شقاکان بدین و ایمان بالای
شقاوت آگین و این فریب یزید لعین بدتر از سباع و بهایم دران بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام
جرایم گردیدند انا لله وانا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده در اثنای راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره تاخت آورده
مسجد اقصی و مسجد احسنی با آنچه در مکه معظمه نموده بودند روهای خود را سیاه ساختند علاوه قتل و نهب مساجد
مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهلبیت همه را منهدم ساخته با زمین برابر ساختند چه در مکه چه در
مدینه چه در راه و اکثر بل کل مساجد آثار نبویه را الا واحده منهدم ساختند بنا کرده صحابه و تابعین
و از ان وقت عبادتگاه و زیارتگاه کافه مسلمین بوده اند و در کتب سابقه و حدیث زیارت آن
امکنه قدسیه و تبرک نماز دران جاها در باب آداب مذکور و اتخاذ بعضی از آن که باثبات رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک که در صحیح مسلم موجود و امثال
ذلک بالآخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند
نمودند و جماعتی از ان اشقیا با آلات هدم باین نیت خبیثه تا آن مقام رسیده دروازه را که قفل
بمجرد کشادن دروازه اژدهائی بران فراغنه گویا که عصای موسی بوده دم زد همه‌ها از

گرمیش سوخته سیاه گردیده داره دار البوار گرفتند لاشهای ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون
بردند آنقدر بوی بد دادن آغاز کرده که آن اشقیا را هم تحمل نبود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده
بهر دو وقت بیرون شهر برده انداخته گریخته آمدند و آن معامله محض بمخالف و موافق پیش آمده
چنانچه فقیر هم در ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد
تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم متعدی را با فوج اطلم در انجا گذاشته مع تمام احمال و اثقال بمکه معظمه
معاودت نموده ملحق بلشکر عظیم گردیدند بر بلاد متعلقه بحجاز و نجد دست تعدی آغاز کردن دراز نموده
و بر بعضی بلاد عراق هم که از فوج خالی بود دست برد نموده از انجمله کربلای معلی هم آنچه باید خورده
نموده بود بعمل آورده و عجب و نخوة او هر روز در ترقی فاما بر جده قصد کردن نتوانست که مردم
قطاع الطریق مجتمع گردیده بحیله و خدع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند
از حرب توپ نهایت خائف و هراسان در شمشیر زنی کامل و چیزی مشق بندوق هم داشتند اما تا با
قواعد آن و شریعت هم قوت بیرون آمدن نداشت در همین حال زمانی ممتد نشد که غیرت الهی بجوش
آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک دین با کان ناپاک در رسید تفصیلش آنکه سلطان محمود خان
غازی مرد با خدا صاحب مقامات عالیه و حالات متعالیه پنجم جمادی الآخره سنه ۱۲۲۳ تخت نشین
گردیده بتائید ذو الجلال و الاکرام چیزی پراگندگیهای سلطنت را مجتمع و صوبه داران باغی را حکمت
عملی منقبع ساخته بدریافت حال این کوهک اذال دجال امصار حرمین جهاد کفره و اهل عناد نمود

محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد آن طائفه بد نهاد بواقعی نموده و متنفسی زنده نگذارد
و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون حسب یکتای زمان و شجاعتش به تدبیر توامان حکم نمود آن شهسوار یکتاز
میدان کارزار و نهنگ دریای ملک گیری و کشورستانی عسکر انبوه گرفته بجناح استعجال به کشتی دخانی
عازم بندر جده گردیده و لشکر جرار پیاده کثیره متعاقب از عجایب و اغرب غرائب واقعه البیت واجب البیان
و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان طاعنین از ان و این فتوای علمای مکه یکروز قبل [illegible]
بلاد این سید روشان مرتب گردیده بود در نهب خانه شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام [illegible]
تمام باقیماندگان را از ارباب خواتیم بدار و گیر آورده در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون حضرت
محمد عبد الرسول هم بران فتوی ثبت نموده و حضرت مجدد منبع و مقتدای کل مسند وقت به علم و فضل
و زهد و تقوی و کمال ظاهری و باطنی بر کافه اقران و اماثل فائق بود همه با جواهر آنحضرت کردند با توقیر
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ الکمه حضرت شیخ فرمودند علیک
السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مرا دشنام دادی فرمود که تعلیم تست مرا [illegible]
به بلد من ترا ثبت کردم به بلد تو بر آیه کریمه اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل کردم گفت که تو مهر برین فتوی کرده
گفت که برضا و رغبت نبودی تا آنکه جبری و اکراهی بمیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت
حاکم کفر ما کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا [illegible] را نشان دهم کتاب حاضر نموده به شیخ داد حضرت
شیخ [illegible] اوراق آن در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی بندا غیر وقت [illegible]

تقیید شرک است حضرت شیخ فرمود که بنحو این عبارت را اداء کردن شرک است که در زیارت
داخل السلام علیک یا النبی اگر آن کافر نگوید عقیده خود را اسلم دارید پس منفعتی با صحاب از کفر نجات
نمی باید نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلایل قاطعه و براهین ساطعه بطلان تحریفات قرن
ثابت نموده ملزم و محجوج ساخت بالاخره باصغای این رواج خیالی بغضب آمده گفت ای شیخ حرف گزیده
انچنین بی محابا با ما کلام میکنی حال آنکه خیال سطوت و جبروت ما سید انی اینک وقت سزای اعمال تو
در رسید حضرت شیخ در زبان نعره برد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از ینبوع درگذشته متوجه بندر جده گردیده بر زبان همین خبر جاری و داوی اصل [illegible]
و دا اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضایقه و ملاحظه نیست حتی که امیر الباقیین هم بهاندم از گوش خود شنید
مضطرب باند بلشکر رسیده در فکر خود افتاد و ذات حضرت شیخ که حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک
ناپاک محفوظ ماند بعد واقعه معلوم شد که بهان وقت لشکر ابراهیم پاشا از ینبوع که تفاصله شش روز
راه است گذشته بود و هم آنروز کل طایفه خبیثه از مکه معظمه روان گردیده بجده رسیده بر کنار دریا
خیمه زده و ابراهیم هم بانزده قبل ورود این جوش با مصاحبان خاص از اتراک داخل قلعه گردیده آن
کشتی را بهان وقت باز پس فرستاد که با میر هر اکت لشکر پیام رساند تا نصف شب بر بندر که از جده
بتفاصله شش کروه است لنگر ساخته تمام فوج را بر زمین رسانیده هر اکت با توپهای خاصه نهار ایک
بندر جده رسانیده قبل از طلوع صبح صادق از توپهای هر اکت گوله باری بر لشکر خبیثه کرد

نماید و فوج هم به زمین رسیده آرام نکند بالمغاربجی بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ بر او بار شبان
نبندد نیمی به جنب دو برج حرکت نموده بر سر سیده ایستاده ماند بر گاه که روی فرار بدان سو نهند آنوقت
شلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بیرون آورده با همان مصاحبان ترک بیرون قلعه قدم نهاده
سینگر توپها را راست کرده هر آلکه از سینه ضرب شلک شروع کردند و از این طرف ابراهیم آتشباری نموده خیل
وحوش از بیچ چهره همه که گاهی ندیده بودند و مخالف از آب آتش می بارد و تدبیری بخیال نمی آید که چه کنند و از
طرف جیده هم عزب الماربی و ربی بیسد اراده فرار پیشه نموده همین که خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا را
بخیم شان رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکان را پس پشت خود گرفته که قلب لشکر مخالف
از ضرب طپانچه گوله پشت بدل کرده داد از این سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند به میمنه که دریائی شور
غیر از میسره ندیده رو بدان سو کردند فوج میسره همان خس سوزی شروع کرد الغرض از هر سه جا حرکت
آغاز گردیده و آن فراعنه چون علیه نیش بر لب آب رسیده بعضی با تش بعضی باب شور دواصل جهنم گردیدند
تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف بود الحمد لله سعود با ناکسان معدود راه گریز یافته نجد گردید
احمد کلاعی همان وقت قوة حرب السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده با نعام شایان
سرفرازی یافت پس از آن ابراهیم بنفس نفیس متوجه مکه معظمه گردیده و امیری را بطائف تعیین نموده و عسکری
برای روانه مدینه منوره ساخته که تا رسیدن اتراک به ینبع مقام نامی و نشانی از ان لیام نبود و همه مضطر با قبیه
خود شتافته و اجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد رسیده متنفسی را از ان اشرار در تمام

دیار زنده نگذاشت و تمام اسباب و سامان مشهوره را از آنجا بلکه معظمه و مدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود بسیار
از اموال تجار و رعایا هر که مدعی شد و باثبات رسانید حواله اش نمود و چنین نقد محمول نجدیان که در جهاد بدست آمد
همه را بسکان حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید و برای ترمیم مساجد مقدسه و آثار متبرکه که آن اشقیا منهدم
کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بفضل تعالی اکثری درست گردیده و در قریب همان ایام صحرائیان زیدیه که مذهبی است
از شیعه در نواح بنادر یمن بر سید بن کتاب التوحید بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب
ضعف حکومت امام صنعا پادشاه یمن که از هم تغلب و عصیان وزرا و امرا کار آن سلطنت از چندی بهم
و پریشان مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المومنین بر گشته بر جهاد جدیده که از آبا
بلاد بنادر یمن از جهاد نموده بقتل و نهب مسلمانان پرداخته قدم فراتر نهادند که از امام صنعا استغاثه
ببارگاه سلطان رسید و از آنجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بتقدیم
جمعی از اتراک بتدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر رفت و نجدیه زیدیه صحرا متفرق گردیدند بعد مدتی
سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت الهی پیوست و خلف الصدق عبدالمجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت
سلطنت گردیده تمامی صوبه داران را از رکاب آورده حکم بادشاهانه جاری نمود و بعد ماجراهای بسیار
مطیع و فرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر آنهم بشرایط معینه وقت شوکت سلطنت چیزی
نگذاشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام و غیره همه انتزاع نموده دیگر پاشایان فرستاد و بموجب این
حکم فوج محمد علی روانه مصر گردیده و فوج سلطانی به بنادر یمن رسیده بود که سادات زیدیه مذهب بسیار کرن

نواح مخا و حدیده خود ها را امیر المومنین لقب نهاده همان فتنه تیره نجدیه شعار ساخته بر مخا و حدیده تا
آورده اموال تجار را غارت نموده حاکم شدند تا زمانیکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود مردم
صحرائی از امور نظم و نسق محض ناواقف فقیر را امیر المومنین آنجا برای علاج هم یاد نموده بود فرصت نشد
صحت یافت حالا شنیده می شود که بر سیدین فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان بیابان گرد
فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین نام نهاده سرگرم
نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نموده فتنه و آشوب در راه دریا بر پا ساختند آخر
امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و روادار مذهب شافعی از
رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست به تنبیه قرار واقعی پرداخت که اثری و نشانی از آن طائفه باقی
نگذاشت الحاصل نجدیه حکم خس پیدا کرده که هر مذهب باشد امروز در تمام عرب از تجار و شام
و یمن وغیره بجز چند صحرائیان زیدیه یا اطراف سواحل همین نشانی از آن مذهب اهل مذهب نیست و
حرمین شریفین و سایر بلاد معظمه اسلامیه متعلقه ممالک روم و شام و مصر وغیره فی الحقیقه گذشتگان نشان
مجمل اینست آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن نصر الشامی اتفاق الالتقاط افتاده آنها
کیفیت شیوع آن در هند و هندوستان پس بدین عنوانست که شاه عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات
خود منقوله وغیر منقوله که بر قسم بکثرت بوده است بهمه اولاد دختر خویش هبه نموده قابض
گردانیدند مولوی محمد اسمعیل برادر زاده شاه صاحب سرگروه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی

دادند شاه صاحب که هم دران ایام از نوکری محرری عدالت انگریزی ضلع میرتهه موقوف گردیده
بدهلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب را به پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع
نمودند و در اظهار کمالات پیر و مرشد ساخته خویش اغراق و مبالغه را بکمال رسانیدند و درین
خصوص کتابی تالیف ساختند صراط المستقیم نام ملخصش اینکه از ابتدا نفس عالی حضرت ایشان به
کمال شابهت جناب رسالت مآب صلعم مخلوق شده بنابر علیه الوجه فطرت ایشان
از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان کلام تحریر و تقریر مصفی مانده بود و حضرت ایشان
ابتدا و فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا مجبول بوده اند تا آنکه بعد از بیعت شاه عبد العزیز صاحب
کمالات طریق نبوت که مجملا در بدو فطرت مندرج بوده به تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب صلعم خرما بدست مبارک خود خورانید بعد
بیداری اثر آن رؤیای صادقه در نفس خود یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شد بعد از ان
روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی و فاطمه زهرا را بخواب دیدند جناب علی مرتضی بدست مبارک خود
غسل دادند و فاطمه زهرا لباس بس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب همین وقایع کمالات طریق
نبوت نهایت جلوه گر گردید و اقبال علم غیبی و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا واسطه ای شکفته
حال ایشان شد تا آنکه روزی خدای تعالی دست راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی
از انوار قدس که بس رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام

وچیزهای دیگر خواهیم داد تا آنکه شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه

شده استغفار و استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است از انطرف حکم شد که هرکه بیاید

توبیعت خواهد کرد گو لکها باشند بریک را لکفایت خواهیم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش آمد

تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید نسبت

استفاده کمالات راه نبوت و استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل سلوک و مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال

در اوقات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت قادریه و نسبت نقشبندیه باین طور که روح مقدس جناب

حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده تا قریب

یکماه فی الجمله تنازع در مابین روحین مقدسین ماند که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت

ایشان تمامه بجانب خود میفرمود بعد انقراض زمان تنازع و وقوع مصالحت شرکت روزی هر دو

روح مقدس بحضرت ایشان جلوه گر شدند و تا قریب یکماه هر دو امام بر نفس نفیس ایشان

توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکماه نسبت هر دو طریقه نصیب ایشان گردید

نسبت چشتیه بدینطور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجه خواجگان خواجه قطب الاقطاب

بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب

توجهی بس قوی فرمودند که آن نسبت ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مدتی حصول

بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیه ارزانی داشت هذا ملخص مقاله فی حاله و خلاصه کتاب

صراط المستقیم آنکه ثمره طریقت و شریعت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل حب خداست
و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که مشهور بحب عقلی است ثانی را
که ابتدا آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه نبوت مسمی کرده شده و اول را که
ابتدای آن از حب عشقی و انتهای معرفت که خلاصه ولایت است براه ولایت مسمی کرده آمده ::
باب اول در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوة و طریق ولایت فصل اول در بیان
وجوه تمایز طریق ولایت افاده اول از زبدات ثالثه فصل اول از جمله آثار حب عشقی است
این حب بالذات اقتضاء انخراق حجاب بشری و وصول روح الهی با اصل خود می کند و لیس
نه مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه ابتغای رضای کسی خواه اهل
محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن
بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اشارتیست بفرقیکه در حب
عشقی و حب عقلی است افاده دوم از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علائق ما سوای
محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی و امامت
جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال
آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت می گیرد افاده سیوم از جمله آن شدة تعلق قلب است
بمرشد خود استقلالا نه بآن ملاحظه که این شخص ناودان فیض خدا و واسطه هدایت است

بلکه بحیثیتی که متعلق عشق همان می گردد چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر
مرشد من تجلی فرماید البته مرا باو التفات درکار نیست افاده چهارم از جمله آثار آن عدم اعتنا است به
علوم و طاعات ظاهره افاده اول از زیادات رابعه از ثمرات حب عشقی مشاهده جمال حضرت ذو الجلال و
خلعت مکالمه و مسامره بدست می آید افاده دوم بار چون قائد توفیق دست این مسکین [illegible]
را گرفته بالا می کشد بمقام فنا و بقا بظهور می آید و ز مرتبه الحق و لیس فی جبتی سوی الله ازان [illegible]
الصافیه و از لوازم این مقام دوم از وحدت وجود زدن [illegible] چون حبیب ربانی بکمال خود میرسد [illegible]
شخص را در کنف خود گرفته و زیر سایه کفالت خود آورده جارحه مدبر تکوینی و تشریعی خود می
فیه صدیق من وجه مقلد انبیا می باشد و من وجه محقق در شرائع اگر دکی العقل [illegible]
سوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسانی عموماً تعیین گردیده [illegible]
رهنمونی میسر باید و آن کلیات نزد مراجع علی مراد [illegible] الا [illegible] بحفظ [illegible]
کلیات می کند پس علوم کلیه شرعیه بدو واسطه میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا [illegible]
ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا هم می توان گفت و هم استاد انبیا هم و [illegible]
شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع نفث فی الروع تعبیر میفرمایند بعض [illegible] کمال آنها
بوحی باطنی نبی باشند پس فرق در ما بین این کرام و انبیای عظام بنا دانسته [illegible] و [illegible] حکم
مبعوثیت الی الامم است و بس و هم نسبت ایشان با انبیا [illegible] نسبت اخوان صغار [illegible]

لیکن این نسبت انبیا که با بابی تمود است و ایشان احق الناس بخلافت انبیا می باشند گو که سلطنت
نصیب ایشان نشود و همچو که جمله اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و بهمین معنی را بوصایت و امامت
تعبیر کنند و ظلم ایشان را که بعینه ظلم انبیاست لیکن بوجه ظاهری متعلق نشده حکمت نامند و عنایتی
و الهیه مخصوصه که در باره انبیا مصروف شد و ایشان بسبب آن عنایات مخصوصه امتیازی در امثال خود
حاصل کرده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع
ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی فی الجمله پیدا کرده نمونه از آن عنایت و عظمت و عز
نصیب این حکام باطن میشود که آنرا وجاهت گویند و لا بد از همچنان حفظی مثل محافظت انبیا که مسمی بعصمت است
فائز می کنند و ایضا فیه حضرت مرتضی را یکنوع تفضیل بر شیخین هم ثابت و آن جهت کثرت اتباع ایشان
در وساطت مقامات ولایت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و نجبا همه از عهد
امامت حضرت مرتضی تا انقراض دنیا بواسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان
را دخلی است که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست ایضا فیه ارباب این مناصب رفیعه با دون مطلق
در تصرف عالم امثال و شهادت می باشند ایضا فیه کاملین فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر
که در تدبیر امور از جانب ملا اعلی ملهم شده در اجرای آن می کوشند معدود اند پس احوال این کرام را بر احوال
ملائکه عظام قیاس باید کرد ایضا فیه بعضی کشف ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر ملکوت زمین و آسمان
و بهشت و دوزخ و اطلاع بر لوح محفوظ اشتغال ورزند با استیعاب آن شغل بهر مقامی که از زمین و

آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آن مقام نماید و احوال آنجا دریافت نماید و با اهل آن
مقام ملاقات سازد انتهی فایده برای کشف وقایع آینده اکابر این طریق طرق متعدده نوشته اند از انجمله
قید هر اسمی را از اسمای الهیه که مراقبه خواهد کرد نصیبی از آن خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند
و بکمال رساند شانی از رزاقیت در وی جلوه گر خواهد بود و هر که مراقبه اسم محیی بکند اثری از شان
احیا خواهد یافت انتهی فایده ارباب این کمال وقتیکه باصطفا و اجتبا فایز می شوند بعضی میگردند
قومی بسبب کمال علو منصب خود اتفاقی با زاله مقتضیات و استحلال مشکلات از جانب ایشان بسر نمیشود
اگرچه او را بعرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه دعا را در الاجابت تعود اذ در باب القبول
گردیده و قومی دیگر در عرض حاجات و استحلال مشکلات و سعی در شفاعات گرم می باشند
و قومی دیگر که در دل شان اقتضای استحلال مشکلات و شفاعت و دیگر حاجات حادث می شود
لیکن زبان نمی گشایند الله تعالی دعای حالی ایشان قبول می فرماید و ایشان را بنسبت سایر عظما
محل قرب اطلاع می سازد که ایجاد این مقصد برای استرضای ایشان بر تخفیف اقتضای
قلبی ایشان متحقق گردیده انتهی این نقشه نموده از خروار و اندک از بسیاری که بنظر میرسد از
کتاب صراط المستقیم باتفاق انتقاد افتاده و کلمات عجیبه و حکایات غریبه در تصنیفات سید احمد
بدانها در تقریر نقل محفل تذکیر و در مکاتیب مرسوم التحریر بوده اند چه شرح دهد بالجمله شهرت سید احمد
بحیطه سواد هند گردیده و فوج فوج جماعات و عاظ و مردم بنظر رسید و دعاوی طرفه و دعوات

و افراط و غلو در مناقب جمیله در پرده تمهید مبادی جهالت و ادعای ثبوت و لحوق کاملین
سابقین و تفضیل بر جمله اولیا از حنفین و امثال ذلک الهفوات مردم را گونه فرودی بجا حال که شیخ
آغاز نهاده و شاه صاحب در بیان قرب داعی اجل را لبیک گفتند در انتشار دو کتاب التوحید تجدید
بلا شهر مولوی اسماعیل گذشته بمقتضای کل جدید لذیذ پسند ساخته طرح وعظ بر بیان شرک
انداخته لوای تشهیر این مسلک بر افراخته کتاب التوحید را بتصرف قلیلی تقویة الایمان نام نهاده
با زبان هندی ترجمه کرده کار بجایی رسانید که عوام و عاة و خلفا را و امثال آن در بلاد
و محرک فساد گردید ایمان عبارت از اعتقادات آن کتاب فارق در کفر و ایمان ذریه اسمعیل بمقتضای
آنکه هر کار ابتدا کرد بر کتاب مذکور بنای تخریجات و تفریعات و تکملات آغاز نهاده تکفیر
و تعیین عامه امت مرحومه و سب و طعن و تشکیک در شان انبیا و اولیا آنقدر شیوع یافته که حدی نیست
و عظ بر بیان اوراق سیاه هندی زبان بدست هر کسی که افتاد مجلس وعظ گرم نموده هر مسئله که پیش آید
در حکم آن محتاج بنقل مسند نگردیده هر کل و کور در زد و شور سکان بلاد شرقیه که در علم حدیث و تفسیر
بیشتر ممارست نداشتند و کتب این فن هم کمیاب بگمان خاندان شاه صاحب در دین علوم معلوم مدین
الغرض در خیال بر شان کشیدند و کسانیکه داخل نشدند با این نزد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلف
عن سلف کافر باشند و اسلام منحصر در این طریقه مستحدثه که صاحب آن طریقه هم هندی از زمین بشر
ساکن و سالکان همان مسلک تماسک تقویة الایمان را صراط المستقیم سنجیدند و لیکن

رسیده بود و علما فلان نهایت خشنود بودند که این نسبت شکنی که به مجرد تزئین آن شرع از مذهب نبوی کبر و جهل است
کلا دارد یا تا آن شور و شوری یا این بی نکی کجا آن افراط کجا این تفریط نعوذ بالله من شرور الاباطیل
و الاغالیط چون نوبت شیوع دین جدید در دهلی رسید هزاران هزار مردم و دانشمند از صحبت یافتگان و
مریدان و شاگردان شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبد القادر با ایشان در آویختند که ما
و شما بحضور اساتذه بمعیت و صحبت آن حضرات امور را که ثواب دانسته می کردیم و شما هم در آن اولیا
بر همان نهج فتوی میدادید و مردم را تعلیم می کردید در این سفر همه شرک و کفر گردیده از چه رو شد و مولوی
رشید الدین خان صاحب مرحوم که در آن زمان اولیه و اولویه شان بر جمله مسلمانان آن دودمان مسلم و
مقبول همگنان اول در تحلیه بذریعه و بلا ذریعه فهمانیدند که افادی الدین شقی عصای
مسلمین خیلی مستقبح و ناصواب واجب الترک مفروض الاجتناب است اگر خار شکی بخاطر
باعث خلش و سنگ شبهتی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا و صلحا بالاتفاق نشسته
دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده با حقاق حق بپردازیم و بنای شقاق و نفاق
دشند و ذا از جماعت و اتباع سبیل غیر مومنین را از بیخ بر اندازیم و لوای اعانت و اشاعت
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است بر افرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه
سازیم مولوی عبد الحی و مولوی اسماعیل بخوف ظهور مفاسد عقاید جدید از راه بیراه نیاورده خیالات خود را
بست و یکم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در مسجد جامع باتفاق مولوی محمد مخصوص الله و مولوی موسی صاحب قرار داد

مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و دیگر اہل علم بحضور عامه اعیان و احاد علی رؤس الاشهاد در مجمع خاص
و عام در مسائل متنازعه الزام داده کما ینبغی عاجز و مغلوب ساختند که غلطی شان بر همگنان ظاهر
و عیان گردیده و نیز مفتی صدر الدین محمد خان صاحب بر سر اصلاح و فهمائش آمده مولوی اسمعیل را
روبراه آوردند که اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم
و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نمودند فاما بعد اقرار و اقبال برگشتند و فتوی در بعض مسائل
نزاعیه بمهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردیده و بعد ازان قریب مولوی فضل حق صاحب بر وفق [illegible] بحث
که درباره شفاعت از مولوی اسمعیل سرزده بود بپرداختند و مولوی اسمعیل [illegible] مد توجه در جواب نشست
نموده انجام کار از جواب عاجز گردید بالآخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال شرح و بسط در
رفع جمله اوهام بمهر و دستخط اعلام مسجل گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته بدین وجوه
شورش و طغیان این عصیان فرو گردید و عاظ و دعاة دین جدید هم [illegible] لگام توسن کلام کشیده
و در مجالس عامه شده و غلطها را مبدل برفق و رجوع نموده در قال و قیل باب تقیه یا تاویل می کشادند
گویا که این فتنه از بیخ بر کنده بود فاما چونکه جهاد هم ضمیمه این ذمیمه از ایام قدیم بود درین اوقات آن
ذمیمه مستور و ضمیمه غالب و مشهور گردیده رنگ دیگر پیدا کرده وعظ و دعوت مقصود بر غزا و اشتغال
آن عزیمت منتهای دعا شیوع این اخبار حمیده و خوابهای پسندیده قلوب کافه انام و عامه اهل اسلام را استمالت
والتیام یافته هر کسی را که خدای عزوجل توفیق خیر رفیق فرموده از جانی و مالی حاضر گردیده [illegible]

باقی شد

با فقرا الهستان رسیدند و سید احمد را بامیر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه
خدا در طبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دعوی کرامات و ادعای
معجزات سفاهات و چنین گوئیهای بی نهایات زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان
سال فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجیت سنگ رئیس کفره سکهه از دست خاص امیر المومنین
کشته خواهد شد و نماز عید فلان سال امیر المومنین در مسجد لاهور خواهند خواند و فلان روز فلان
ملک بتصرف خواهد آمد و فلان سال اخراج نصاری از هند خواهد شد و امثال ذلک [illegible]
المنافیه بالآخر بعد تلاقی صفین و شروع تقاتل از جانبین و سر گردیدن توپ و تفنگ در معرکه
امیر المومنین با سائر مجاهدین عار فرار من الزحف اختیار نموده از پیش فوج کفره سکهه رو بگریز
نهاده بطلان بیهوده گوئیها ظاهر و عیان گردیده الحاصل از مقابله سکهه گریخته [illegible]
ایشان در یاغستان گردیده حکم جهادیت صادر نموده بنیت قتل مسلمانان [illegible] پرداخته
[illegible] فوج سکهه متوجه پشاور گردیده بی اشتغال قتال و بلا استعمال سیف و نصال پشاور را
گذاشته راه بیجا گرفتند افاغنه بیچاره دم و دینار و [illegible] در اطاعت و بیعت آمده مراتب
فرمانبرداری چنانکه باید و شاید بجا آوردند و از جان و مال حاضر گردیده همینکه اندک قوت و شوکت
دست داد دست درازی شروع گردیده تا حال که تقیه مرعی بود حالا پرده برداشته باعلان احکام
در جهاد پرداخته تحکمات بیجا و تطاولات بی احصا آغاز کردند چندی روسا و عقلا فهمایش نموده

کار گذشته ناچار آن بیچارگان تنگ آمده اتفاق نمودند که ما برای جهاد سکهان را از حاکم خود
قرار دادیم ایشان معاملتی که با کفار باید بر ما جاری کردن میخواهند از پیش کفره سکهه بآن نامردی در
جنگ گریختند و بر مال و جان مسلمانان اینقدر دلیری می‌کنند دفع باید کرد لیکن بار دیگر این همه حال ظاهر
باید نمود چنانچه علما و رؤسا را فرستادند و آنچه گفتنی بود گفتند فاما چونکه وقت زوال در رسیده بود
بگوش نیاوردند افغانان بیک دفعه تمام مردم متعینه را جا بجا بقتل رسانیدند فتح خان رئیس
پنجتار که وزیر امیر المؤمنین قرار یافته بود معذرت نمود که من برای همین وزیر میگفتم که تجاوز از حد
اعتدال و تعرض بناموس و جان و مال و اظهار احکام دین جدید مناسب نیست حالا کار از
دست رفته که تمام ملک برهم و آشفته است تدارک آن محال مگر شما را ازین مهلکه بحفاظت تمام
بیرون میرسانم بعد انطفای نائره فساد هرچه مقدر است خواهد شد چنانچه امیر المؤمنین و مولوی اسمعیل
وغیره چندکس را از حدود آن ملک باحتیاط درگذرانیده بملک خود معاودت نموده مشغول
استمالت افغانان گردیده که در عین حال فوج راجا عجمی بر امیر المؤمنین تاخت آورده کسی میگوید که افغانان
بودند کسی میگوید سکهان والعلم عند الله و همه آنانکه بودند براه فنا شتافتند و اکثر کسانیکه
گریخته آمدند از ملک پنجتار و آن حدود همه که یقینا از دست مسلمانان مظلوم بر داشتند وجود سکنه
دران حدود نبود حالا اتباع سید احمد را مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل
برجعت که باز آمده به تصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی قائم

بست که او در خلق مشهور و بر زبانها از خواص و عوام میخواهند ظهور مسیلمه و ثنا تنها سیفرستند چنانچه

این قسم کلام از چشم خود دیده و نیز دو الکرمی اسحق آمده زمینش از تقنیات است و بعضی حقا که

در [illegible] بلبل [illegible] مشهور اینکه [illegible] اکثار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر است

خذلهم الله الغرض بموت سید احمد مولوی اسمعیل این هنگامه فرو نشست و ارکان دین جدید

اضمحلال پذیرفت رو به [illegible] و کتاب تقویة الایمان گویا مستور و پنهان و مطرود نظر همگنان گرامهات

مسائلش در پرده ماند مسائل اربعین جلوه کنان است آغاز و انجام و میان درست شان

و انتج باد که نجدیه عرب صرف خدا و انبیا و اولیا دانسته با غیره و فقها چندان خصومتی در حیز ربط ایشان [illegible]

بود که خود را حنبلی مذهب می گفتند و تقلید را منحصر در تقلید یکی از ائمه اربعه می نمودند درست که [illegible]

با ظاهریه ترکیب یافته طرفه معجونی مرتب شد اشارتی و کنایتی بحدوث و شیوع ظاهریه [illegible]

اصلش آنکه داود بن علی اصفهانی محدث جلیل الشان مبتلای وسوسه شیطان گردیده قائل بخلق قرآن [illegible]

گشته بسیار در رد قیاس سعی نمود اکابر آن وقت هر چند فهمایش کردند که قیاس را رد می کنی و در رد قیاس [illegible]

صدها قیاس میکنی آنچه بلا است فاما فایده نداد بالاخر نوبت سرزنش او بجای رسید که حکم رد و اخراج [illegible]

و کتاب داود را همگی گرفت بر جا که میرفت همان حکم زندیق و شریک وقت از نیشاپور که محمد بن یحیی ذهلی

اسحاق بن راهویه و غیره اساتذه کرام او باعث رد و اخراج گردیدند و از آنجا به بغداد و قصد

مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام [illegible] سوء العقیدت او تحمل خود را ندید [illegible] امام احمد

کرد که داود انکار می کند امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است از وچاه [illegible] نوشته بگذارید
او را که پیش من آمد سعید بن عمرو بردعی گفته که داود نزد ابو زرعه پس گفت عبد الرحمن بن خراش که داود
کافر است [illegible] داود از ابو حاتم نقل کرده انه قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی وساوسه
و خطراته بالجمله بسبب فور کاملین و مکملین و قرب عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم سلسله
فساد داود طول نمود و بسعی و اهتمام علمای اعلام از پایه اعتبار بزیر افتاده در سنه ۲۷۰ هجری انجهان را
پدرود نموده بعد مدتی ابن حزم ظاهری در اندلس که بقیه حکومت بنی مروان در آن زمان بود اعتقاد حقیقت
امامت بنی امیه و فرط عصبیت با ناصبیین و باغیین ظاهر نموده اعیان دولت را بدین دام صید و بسبب خسته
خاطر خواه باظهار مکنونات پرداخته دقیقه در توهین و تذلیل بلکه تفسیق و تکفیر ائمه دین فرو گذاشت
نموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن او ظاهر گردیده علما و صلحای عصر باتفاق
امام ابو الولید باجی که از عراق طلبیده بودند ابن حزم را بر حساب آورده کتب او را در مجمع بحث کرده
ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در همان مجلس آن کتب را چاک کرده با آتش
سوختند هر چند ابتذال و ضلال ابن حزم کما ینبغی بر تمام خلق ظاهر گردیده فاما او از عقیده فاسده
خود باز نگشت و در سنه ۴۵۶ فوت نمود و عبارت علم از کتب او ظاهر فاما بسبب جرأت کثیر الاغلاط
خیلی بی احتیاط حافظ الحدیث قطب الدین حلبی اغلاط محلی را خاصة تتبع نموده و عبد الحق بن عبد الله
انصاری هم کتابی نوشته نامش الرد علی المحلی نهاده و دیگر اکابر هم در اغلاط و اوهام ابن حزم

تحریرات نموده اند بخوف تطویل از نقل آن اعراض نموده و حال فحش و بدزبانی و بی ادبی
و گستاخی با ائمه کبار محتاج بیان نیست لسان ابن حزم و سیف الحجاج شقیقان زبان زد کافه انام
است در اباحت مزامیر غلو تمام داشت و درین خصوص رساله تصنیف کرده بر حرام دانندگان
مزامیر کمال نکیر کرده بلکه از اباحت ترقی نموده بمرتبه استحباب رسانید پس ازان ابن قیم و غیره
تلامذه اش هم بتائید او برخاستند و کتابهای عجیبه تصنیف نمودند فاما حلاوت این مفسده
مندفع گردیده بعد مدتی شقی ابن تیمیه از عهد خود اختراع دین جدید نموده هنگامه گرم ساخت
و حدوث فتنه ابن تیمیه در سنه اتفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله
صلی الله علیه وسلم حرام است و قصر نماز دران سفر جایز نیست که سفر معصیت است
و زبان درازی کرد آن شقی درین باب بانچه موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و نشوم
این کلام مبتلا گردیده در خروج از اسلام جهت و تجسم برای الله تعالی و تقدس ثابت نمود
و رساله درین خصوص نوشته و در کرد مذهب اهل سنت را در ان و انکار جهت را الضلال نسبت کرد
و تحقیر و توهین خلفاء راشدین و اعتراضات سخیفه بر ان حضرات و مخالفت ائمه مجتهدین در فقه
شعار و دثار خود ساخته صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده گرم بازاری شروع نمود
بعضی اشرار بد اطوار از جهله و فسقه بحلقه انقیادش آمده در بلاد اسلامیه طرفه هنگامه برپا
نمودند الله تعالی علمای ربانی و فضلای حقانی را متوجه و مامور بر رد و ابطال شان از الهام

از آنجمله در آن زمان ... شیخ تقی الدین سبکی که از علم و جلالت و تقوی ... بود
سبعوات ... سبکی تمام ماجرا را مشهود ... شیخ کمال الدین زملکانی
شیخ و ابن الوکیل ... آخر ... گرفتار ... حاضر نموده
... مجلس منعقد گردید قضاة و مفتیان و علماء عصر مجتمع گردیده قاضی القضاة
... نامبرده ... جواب از دستگاه جواب شافی نداد ... مضطرب از شکایات قضاة
از ... آورد قاضی القضاة او را مقید فرموده فرمان سلطان باکناف و اطراف ممالک
... گردیده که شیخ تقی ابن تیمیه زبان درازی کرده در اکثر مسائل دینیه خلاف اجماع تکلم نموده
عظیم بر پا ساخت حکم کردیم بتجمع نمودن اهل حل و عقد از قضاة اسلام و مفتیان علماء اعلام
و ائمه دین فقهای سلاطین و عقد مجلس شرعی پس ثابت شد درین مجمع بر او آنچه نسبت
کرده شده بود بوی و منکر بودن معتقد او پس هر که اتباع ابن تیمیه خواهد کرد بسزا خواهد رسید دراین
فرمان بر منابر در جامع خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید و در سنه ... از زندان خلاصی یافت و از نهایت
رجوع کرد از آنچه خلاف اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود در حضور جماعه از اعیان علما اقرار کرد چند
بر همین ... مانده باز جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد بر آوردند که ابن تیمیه در حق اولیای کرام
و مشایخ طریقت گفتگوی خاطر آزاری میکند حتی که در خصوص توسل به نبی الرحمة شفیع الامت
سخنهای خلاف متفق علیه علماء وقت میگوید مجلس منعقد شد و محبوس گردید و در وقت

فهو دولت ناصریه باز توبه نموده رهائی یافته بشام رسیده در انجا هم واقعات عدیده پیش آمده آخر به
دمشق در زندان مقید شد و بواسطه منادی حکم عام جاری گردید که من کان علی عقیدة ابن تیمیه حل ماله و دمه آن وقت
فتنه فرونشست از کلمات خبیثه اوست ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ولیا الامر و الله تعالی امر بطاعة ولی
الامر و طاعة ولی الامر طاعة الله و معصیته معصیة الله فمن سخط امره و حکمه فقد سخط امر الله و حکمه و علی
و فاطمه ردا امر الله و سخطا حکمه و کرهاه ما رضی الله لان الله یرضیه طاعته و طاعة ولی الامر طاعته فمن کره
طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله و الله یسخط بمعصیته و معصیته ولی الامر معصیته فمن اتبع معصیته ولی الامر
فقد اتبع ما اسخط الله و کره رضوانه انتهی کلمته الخبیثة الکافیة لاثبات خباثته و خبث من مدحه و
قلده و اقتدی فی مخترع احکامه واضح باد که اکثر ظاهریه لعنهم از نصب خروج هم داشتند نه بطور نواصب
عراق بلکه بطرز نواصب شام که خلیفه ثالث را مبغوض نداشته بلکه برای خون آن خلیفه مظلوم
را ذریعه ریاست خود نموده اند و خلافت راشده حقه تا همان وقت منقضی شده و ایام خلافت
علی مرتضی ایام فتنه و ملک عضوض و وقت هلاکت و زمان شرور است پس از روز تحکیم بنابر
استقامت خلافت گردید و اکثر این نواصب ظاهریه نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه همان
اداء نواصب عراق از آن ملاعنه یعنی دلائل تکفیر می کنند در کتب خود بمحل تنقیص و
تعریض بر خلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه نقل میکنند فاما تصریح باطلاق لفظ کفر
نمی کنند و گاه بیگاه بعضی کلمات مدح هم ذکر می کنند لیکن در زنجیر با خلافه و بجاهای موافق مذاق خود

سند هم منیماید و ثبات و استقامت بر هیچ طریق ندارند گاهی چنان گاهی چنین در یک کتاب بجاهای متعدده
بها و شعار ضد متناقضه می آرند شاه ولی الله دهلوی که به کتب این قوم مشرف گردیده در تصانیف
نان کلمات ظاهر بیان خیالیافته گو بجاهای دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی از آن بطور انموذج
نگار شمرده در انتباه نوشته باید دانست که فقیر دم استقلال ندارد بلکه امرا و بعد از آنکه نظر بر اتباع
ماب شریعت دوخته و مطمح قصد معرفت مقصد شارع ساخته و مجتهدین و محدثین را رواة
ین دانسته و حرف تقلید یکسو گذاشته و تخریج بر قول کسی و مقید بودن بروش دیگری موقوف داشته
ما کان حال القرون الاولی و حال جماعة من المتاخرین مترددست و در حال اکثر احوال ترجیح
بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض می کنند و براجح اخذ می نمایند و در بعض احوال تکلفات بارده متاخ
مناسب بقرون اولی نمی یابد و خنک شدن را بر بعض وجوه مرویه و چشم پوشیدن از بعض
خبر رضا نمیدهد الی آخر ما قال حسب ایفت قرون اولی واقف می شود انتهی و ایضا فیه فقهاء مذا
مختلف است و مسالک متنوع و متاخران را در اختیار مذهب فقهاء و عمل بران اختلاف است
متاخران تقلید مذهبی از مذاهب مشهوره کنند و در کلیات و جزئیات زمام اختیار از دست دلوه
انند شفیه مجبور علیه باشند و این راه مبارک است کسی را که از علم کتاب و سنت بهره نیافته باشد
در مدارک علما خوض نکرده بیک شرطه که همگی همت ایشان اتباع کتاب و سنت باشد پس اگر اجتهاد
منوع خود را مخالف صریح کتاب و سنت دانند و غالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف کتاب

وسنت است دست از تقلید دران مسئله بازدارند و تقلید دران مسئله بکسی کنند که قول او موافق
کتاب و سنت باشد الی آخر ما قال فظن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل می‌شود
بمکابره انکار نکنند و دیده و دانسته را بجهل مرکب نادیده و ندانسته نسازند و اگر این شرط فوت شود
در قول خدا تعالی ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی
آثارهم مقتدون قال او لو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم او لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون
داخل است انتهی و در قرة العینین نوشته اشاعره دو قسم اند متکلمان که در مناظره و مخاصمه سهم
اعلی نصیب ایشان شده است اما در حدیث تبحری ندارند مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی
و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات قدح اوفی یافته اما در علم مناظره
و مخاصمه و مراجعه غور ننموده مثل آجری و بیهقی و بعد ازین همه ما مردم از ریزه هر دو خوان تناول نموده ایم
و کاسه هر دو فریق لیسیدیم پس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در هر واحد ازیشان
موجود نبود ع ازین افیون که ساقی در می افکند ٭ حریفان را نه سر ماند نه دستار ٭ انتهی و هم
دران کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل اجوبه آن نوشته است
اینست انچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه ما فیه و این بنده اعتماد ندارد برین مقالات بلکه اعتماد
بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضا فیه مقرر است که بکثرت اتباع ثواب بمتبوع میرسد و اتباع حضرت
بسیار اند که غالب و فاش در بلدان اسلام ایشانند و از ذریت مرتضی سه فرقه خالص زیدیه و امامیه

واسمعیلیه برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در بر هم زدن دین محمدی اگر حفظ او تعالی شانه شامل حال
این ملت نبودی انتهی و انصافاً فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام پیدا شده اند غیر ایشان
نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشأ اسمعیلیه و زیدیه و امامیه گردیده در تاریخ
قرب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد دادند آخر همه نیز خود بر باد رفتند و از
اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هادی مثل عبدالله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیر ایشان
و بعد ازان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام رازی
و صاحب مشکوة و غیر ایشان جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند و با عوام الناس و لا
علیهم هیچکس از ایشان خروج نکرده سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و انصافاً فیه اصحاب مرتضی
مختلف شدند در فهم کلام او و مذاهب شتی رو نهادند مثلاً جمعی از وی روایت کردند تبریه
خود از دم عثمان رض و جمعی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قال ابن سیرین رواه
ابن ابی شیبه یا همچنین در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیق
از مرتضی شنیدند و در تطبیق متحیر ماندند و فتح باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق
در اکثر احوال همین یک معنی از کلام او فهمیدند و سوی مختلف نشدند و در آنچه رای او ست متحیر
نگشتند فاروق در آنجا بهمین نکته ایما نموده است گفته ان الفجور بنداوعظی راسه اجاجیده ان الله
یکشف راسه و انصافاً فیه اما بیان تاثیر اقوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین

متفق بودند بر اخذ بسنت ظاهره که معبر بتفقه است و باطن که معبر باحسان است و بمواخذه شیخین اصحاب را
باین دو طریق بود چون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان سر بر آوردند
و در مسئله اثبات خلافت و جواز تحکیم و عذر از استیفاء قصاص ذی النورین هر چند تقریر مطول کرده شد مخالفی
تر گشت و شبهات بیشتر در میان آمدند لاسیما از صحابه هیچکس از رای خود برنگشت و ایضاً فیه همچنین دعوت
مایل بودن تجرد باوجود آن همه اختلافات و منازعات و کشتن و کوشش که سابق از هیچکس شکل آن
ظاهر نشد اگرچه نتیجه ثمرات نگردیده گنجایش تسلیم ندارد و در کتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء نوشته و ما
ما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال و بنا بر این استدلال بر توجیه
صحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت تا زمان وفات و قرن ثانی
از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث قرن حضرت عثمان بعد از آن
اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی و ایضاً فیه و از انجمله حدیث ابی هریرة الخلافة بالمدینة و الملک
بالشام از اینجا دانسته شد که خلافه راشده بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفای ثلثه در مدینه اقامت
ننمودند و ایضاً فیه و اما تعیین زمانه فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان رحی الاسلام تدور بعد خمس و ثلثین سنة فان یهلکوا فسبیل من قد هلک و ان یبق لهم دینهم یبقی
سبعین سنة مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس و ثلثین حضرت عثمان مقتول شدند
و امر جهاد برهم خورد باز در زمان حضرت معاویه امر جهاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد هفتاد سالی

دولت بنی امیه متلاشی شد انتهی وایضا فیه باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیریت حال مسلمین
پیش از فتنه وشریت حال ایشان بعد فتنه بیان فرمودند ودرین باب استقصا نمودند بوجوه بسیار یکی
آنکه فرمودند تدور رحی الاسلام الخ پس دوران رحی الاسلام عبارت است از وجود جهاد وغلبه
دین حق بر ادیان کلها وایتلاف نفوس واجتماع جموع بر خیر وهلاک لطفی است جامع انواع شرور را که عمده
آن انقطاع جهاد است ووقوع فرقت است درمیان مسلمین چهارم ظهور کذب دوازدهم وقوع قتال درمیان
مسلمین نوزدهم استحلال فروج بتاویل اینکه متعه است واستحلال خمر بتاویل آنکه نبیذ است ومعازف درین زمانه
پیدا شد بستم ارتفاع امن از مسلمانان است وچهارم آنحضرت صلعم دو فتنه را ذکر نموده اول
مقتل عثمان وما بعد او است تا آنکه خلافت معاویه مستقر شد وفتنه ثانیه بعد فوت معاویه
تا استقرار خلافت عبد الملک است وپنجم آنحضرت صلعم برای نشو ونمای ملت اسلامیه صورتی
معین فرمودند که تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد وبعد از ان انتقاص نمودند انتهی ملخصا و
ملتقطا وایضا فیه بنقل متواتر که در شرعیات قطعی معتمدتر از ان یافته نمی شود ثبوت پیوسته
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطمح اشاره ساخته
وآنرا بتفصیلی که زیاده از ان در شرایع یافته نشود بیان فرمودند وآنرا حد فاصل نهاده اند در میان
زمان خیر وزمان شر وگواهی داده اند که درین وقت خلافه علی منهاج النبوة منقطع شود وملک عضوض
پدید آید ومعنی لفظ عضوض دلالت می کند بر حروب ومقاتلات وجنبیدن یکی با دیگری

در ملک و لهذا در احادیث بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غلط ظن بهم رسید که
هر سه بزرگ فی مرتبة من المراتب متفق اند و غیر ایشان در ان مرتبه شریک ایشان نیست و در
بعضی احادیث لفظیکه مشعر بر انقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند و ایضا فیه باز وقایع
عجیبه واقع شدند که بلسان حال دلالت کردند بر اینکه بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوة مختفی
شد و ایضا فیه حادثه ثانیه صفین است آنحضرت صلعم ازان خبر دادند اخرج الشیخان عن
ابی هریرة لا تقوم الساعة حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعویهما واحد و این کلام اشاره است
بآنکه اهل شام مصحف بر داشتند که میان ما و شما این قران است و حضرت مرتضی فرمود که این قران صامت
است و من قران ناطقم و اخرج البخاری ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغیة
و ان منتهی شد به تحکیم آن آنحضرت صلعم این قصه را بلفظی بیان فرمودند که مشعر باشد بآنکه مسند
مفاسد شتی گردد و مرضی تاریخ نبود و ایضا فیه قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة الله
علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذ
کم منها کذلک یبین الله لکم لعلکم تهتدون و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف
و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءتهم
البینات فاولئک لهم عذاب عظیم یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم

خلافت

بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها
الآیة فقیر گوید خدای عز و جل درین آیات بیان فرموده حقیقت خلافة خاصه و حقیقت
فتنه را که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده و رضای حضرت خود بآن حالت و سخط جناب خود
ازین حالت دیگر ارشاد نموده الخ و ایضاً فیه قال الله تعالی و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم
خاصة و اعلموا ان الله شدید العقاب مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال
معنی صحیح آنست که این فتنه خلافتست و هی الفتنة التی تموج کموج البحر چون سلطین جنود مجنده
شوند هر یکی برای طلب خلافت برخیزد و افنای نفوس و نهب اموال و غلبه کفار که همیشه
در انتهاز فرصت میباشند بظهور رسد و این فتنه شاخها کند که بمسلمانی را رسد انتهی و ایضاً
فیه و عن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم من الدنیا حتی عهد الی ان ابابکر علی الامر
بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا تجتمع علی احد بعضی طرق این حدیث در ریاض نضره و
بعض در غنیه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال دارند که اگر این معنی معلوم
حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق تا مدتی و توقف وی
در امر عثمان تا تحکیم عبدالرحمن وجهی ندارد و احتمال نسیان حدیث بعیدست و آنچه پیش این
فقیر مقرر شده صحت این معنی است و لیکن العهد منه یکی از غموض بود و وقت بود که در اول
مفهوم نشده و بعد وقوع مثل فلق الصبح واضح گشت و سخت بعید نیست که از احادیث

مستفیضه ویا کلی هم با مرتضی نرسیده باشد و از مرویات مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابا بکر تجدوه

الخ و آن نیز اشاره می کند بخلافت شیخین انتهی بالجمله لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت

خاصه و خلافت رحمت بشهادت حضرت عثمان و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شرور

و مفاسد و ملک عضوض و وقته بلاء است مشتمل بر انواع فتن و بلایا و نفی خلافت راشده و خلافت

خاصه و خلافت رحمت با صناف تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه یا بذکر تغیر بیانی از انچه

بکتب خوارج مذکور و بر السنه شان مشهور گویا موضوع آن کتاب ازالة الخلافة عن خاتم الخلفاء و

فاتح الولایة است هر حدیثی و آیتی که متضمن فتنه و مشعر فساد حال و مآل بیاد آمد ایشان کشان کشان

بزور زبان بلا وجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال آن بمحض ابهام و اجمال بر زمان

حضرت مرتضی فرود آورده و هر روایتی از هر کتابی که قابل اعتبار نباشد و در مقابله صحیحه و تایید

ظاهر خود جاها بی اعتباری آن حکم کرده باشند درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده مبنای

استدلال نموده اند و از روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت

راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است

از دو جزء که در خلفای ثلثه هر دو جزء موجود و مجموع منتفی می شود بانتفای یک جزء و یک جزء در مرتضی

مفقود بود و با اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه

ولی الله صاحب انچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است تحفه اثنا عشریه برای رد آن کفایت

می‌کنند که تعارض مسلکین به تناقض رسیده است بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله
بر دو آن مطالب نتوان بر مذاق شان در تفنن بیان موافق بشیعیان ظاهر با این است اصلاً ثبات
و استقامت را مدخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه اهل سنت است
در تحفه اثنا عشریه وغیره باید دید که کفر امامیه که این مسئله را هم از اقوی اسباب تکفیر قرار داده‌اند
شاه ولی الله در کتاب تفهیمات بعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته فلیس فی لها و اثباتها
لغیر النبی انشا عالامر وخرقا لاجماع المسلمین بل لا ینکرها اهل المکابرة واهل العزة سبب این تفصیل
و باعث سر این تطویل آنکه عیان این مساک به بعض کلمات شاه ولی الله ناواقفان را در شک
می اندازند در دفع آن تلجلجات بدون این بیان که مذاق شاه ولی الله بکثرة تفنن راغب و عدم تقیید
کلام بنهج تسنن بر ذوق شان غالب بود و اینگونه کلمات در مولفات خلاف مذهب منصوص اهل سنت
و مخالف مختار جمهور جماعه مفید نیست و نه قابل استناد و نه لایق اعتماد و در حالت حیات شان که
اثری از حکومت اسلام و بقیتی از علمای اعلام در دیار هند بود ظهور و شیوع هیچ کلمات امکان نداشت
و اولاد امجاد شاه ولی الله که اینگونه تصنیفات را ذایع و شایع نساختند و در پرده کتمان نهفتند
گویا پرده بر بی پروائیهای والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعیل زمانه را فارغ از حکومت
اسلام و خالی از علمای اعلام یافته صوت جبلی را خیلی بلند آوازه ساخته آن اخگر افسرده زیر
خاکستر را کما ینبغی مشتعل نموده و تخم پوشیده ته خاک را آب داده حسن نبات الارض

تمام

کرم النبذ را ائمه کرام متبعان چهار امام بدعت سهام ملام و دنائج احکام الانعامی نکاه تنویر العینین
رساله نوشته ولیت شعری کیف یجوز التزام تقلید شخص معین مع تمکن الرجوع الی الروایات المنقوله عن النبی
صلی الله علیه وسلم الصریحة الدالة علی خلاف قول الامام المقلد فان لم یترک قول امامه ففیه شائبة من
الشرک بعد وفات مولوی اسمعیل اسماعیلیه را اشقاق و نفاق افتاده بشعب متعدده منشعب گردیدند حتی
یکفر بعضها بعضا و اسمعیلیه بمنزله جنس شامل است همه انواع را فرقه اولی از همه اوفی و اعلی خلف صدق
حامل کل کمال جامع ظاهریه و وهابیه باشکال کمالها چاره حال افراد این نوع در نهایت ندرت است فرقه
دوم ظاهریه غالب بر وهابیه و ملک مشرق از کلکته تا بنارس و ما یلیها گویا ولایت همین فرقه است
فرقه سیوم مقصور بر وهابیه بیزار از ظاهریه امروز در شاهجهان آباد از ق اسمعیلیه علیه همین فرقه را است
مگر فیما بینشان تعدد صنف پیدا است بعضی از اصل بودن مولوی اسمعیل منکر تقلید منکر و ابتدا
کلام ما شئی است از کمال وقاحت و مراحل از صدق و حیا بعید چندان زمانه نگذشته چندها
کس گواه و هزاران هزار کس آگاه موجود انکار متواترات بیش از خر عجیلات نیست و بعضی قایل
برجوع مولوی اسمعیل از آن مذهب چنانچه در همین ایام یک رساله بنام تنبیه الضالین و هدایة الصالحین
مطبوعه مطبع سید الاخبار دهلی مولفه یکی از همین طایفه که سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد
میکند غایت نکیر و نهایت تشنیع بر منکران تقلید در آن نموده و مناقب ابو حنیفه و حنفیه و محاسن
تقلید ابی حنیفه بکمال نوشته و مهرهای و دستخط علمای عرب و سند و هم خلفای امیر المومنین بالفعل

نموده دران می نویسد مولوی کریم الله دہلوی نی کہا کہ یہ لوگ اسماعیلی ہین جو مولوی اسماعیل کے
تقلید کرتی ہین وہ بہی ایسی تہی مگر سچ یون ہی کہ انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہی
وہ ہرگز ایسی نہ تہی بلکہ انہون نی نواح پشاور مین بعد مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چہوڑ
دیا تہا و ہم دران نوشتہ اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو بعضی آدمیون نی انکی شہادت
کی بعد انکا کر مشتہر کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بہی سبب اسکا یہ ہی کہ انہون نی رفع یدین آخر
عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ ہوا موافق مذہب اہل حدیث کی کہ پیغمبر نی فرمایا العبرة بالخواتیم
واضح باد کہ این مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام ہمہ ناتمام قولہ وہ ہرگز ایسی نہ تہی
خبر واحد در مقابلہ تواتر اعتبار ندارد کسانیکہ بگوش خود ہا از زبان ایشان شنیده اند و گفتگو
نموده اند چگونه باور سازند بانچه می گوید بلکہ انہون نی نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے
رفع یدین چہوڑ دیا تہا اولا کہ با قول اول مناسبتی ندارد چه ازان ظاہر کہ قبل از مباحثہ وہ ایسی
تہی و بعد مباحثہ با علما حنفیہ چرا روا میدارد و اگر رفع یدین میکردند ترک کردن چه معنی دارد ثانیا
تمسک باین کہ بعد مباحثہ مقر تقلید و مقلد کدام امام گردیدند و از مذہب سابق رجوع کردند و ازان بری
و تائب شدند بلکہ ہمین میگوید کہ رفع یدین ترک کردند و ظاہر است کہ ترک کردن فعلی چیزی دیگر
و رجوع از مذہب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدده اند بخلاف رجوع ازان مذہب خصوصا
در مسائل احتیاط تقیہ و ذوی الوجوه خود شاہ ولی الله در ہمین خصوص رفع یدین در حجة البالغہ

نوشته اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر واثبت غیر انه لا ینبغی الا ان
ان یشیر علی نفسه فتنة عوام بلده وهو قوله علیه السلام لولا حدثان قومك لنقضت الكعبة قول البیهی لوگوں
کو جو باتی تو گور پرستوں سی زیاده بد جانتی اور جیسا گور پرستوں کو مردود کیا انکو بهی مردود کہ
چهوڑتی ای عزیز این همه آورده او و این خار پرورده اوست اگر نمیدانی وا عجبا و اگر دانسته میگوی
وا اسفا قبل از ظهور فتنه اسمعیله گوش عامه اهل هند باین صدا آشنا نبود این همه غوغا همان کار دراز
شما بر پا نمود قوله تنویر العینین اگر میدانی صاحب چرا نمیگویی که از آن اوست یا نه اگر نمیدانی چرا
تحقیق نکردی و خود حیران و حیران چرا قصد هدایت دیگران نمودی بشنو که تنویر العینین قبل از
سفر حج شاه پیر بان دراز خود مشهور کرده گفتگوها در این فتاده تشکیک را در آن راه نیست و هم صرف
از ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طهارت حاصل نمیگردد شد
تا آنکه توبه از مضامین مندرجه آن و اشاعه توبه بر کسانیکه بواسطه آن بهاویه ضلالت افتاده اند
ثابت نگردد قوله العبرة بالخواتیم امنا و سلمنا مار سخن در خاتمه کسی نیست اگر خاتمه مولوی اسمعیل
بر توبه از انکار تقلید و توهین و تکفیر مجتهدین و مقلدین و تبری از سایر عقائد فاسده گردیده الحمد لله
چشم ما روشن دل ما شاد کلام در کلام ملام القیام است که حق است یا باطل فرقه چهارم از اعتقاد
ظاهریه و وهابیه بر کران و اعتقاد ندارند باین نه بآن و در عمل و اظهار عقیده موافق اهل سنت
و علم رد از دو در این فریق سر بر طرف است که با این همه موافقت با اهل سنت معترف اند [illegible]

ملت اسمعیلیه هم واین مخالفت را محمول میکنند بر اختلاف امت که معبر است برحمت واین معنا
ناشی است از کمال سفاهت و غایت حماقت فرقی است بی منتها در اختلاف رحمت و شقاق
است اختلاف رحمت آنست که مسلوک است مابین ائمه مجتهدین علماء صالحین بترجیح رواة در
مرویات و تعدد طرق استنباط در مجتهدات که یکی توهین دیگری گوارا ندارد و حصر حق بجانب
خود و قطع بطلان جانب دیگر نمیکنند و هر یکی کار بظن و احتمال می نماید و در حفظ مراتب و تعظیم
تکریم فیما بین دقیقه از جانبین فرو گذاشت نمی شود هر واحد همه را حق میدانند و این همه در عملیات
نه در علمیات که حق دران متعین است و اختلاف اسمعیلیه با اهل سنت نه ازان قبیل است بلکه در عقاید
و مسائل علمیه مستحبات اهل سنت در ملت اسمعیلیه کفر و بدعت شان بلکه همه این تخالف زاید است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه چنانکه بر دیگری ندارند
اسمعیلیه را حاصل حاشا که یکی از هزار خرافات اسمعیلیه بر زبان متعدی از امامیه گذشته باشد پس کسیکه
باوجود موافقت با اهل سنت اعتراف کند بحقیت مذهب امامیه هم و آنرا اختلاف رحمت انگارد
نزد اهل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقایدست
جمع نمی شود بلکه اسمعیلیه که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس مسلک
این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اهل اسلام اعتراف حقیت
دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد بر خداست

فریق نه برین روش نه بران طریق از این سو رانده و زان سو مانده لا الی هولاء و لا الی هولاء
نه بند بین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعت موافقت اهل سنت قطعاً
محروم و متضرر عقیده حقیت اسمعیلیه با ایشان لازم و ملزوم و کلاب النار یافتی باب حکم شر ایشان دارد
این فرقه هم در شمار داخل اسمعیله است

باب اول در عقائد نجدیه

عقیده اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مسئله از خوارج
و معتزله بود که بادیان این مذهب مبتدع و بانیان این مشرب مخترع سنانهای زبانها را آبهای تازه
و فسانهای بی اندازه افزوده در سر کیبان آنچنان رخشان و درخشان نمودند که گوی سبقت از ایشان
در ربودند بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعه بلکه کافه امت اجماعاً با تفاق یا باختلاف حرام
یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت هدی یا سنت زائده همه را کفر می گویند
و این مسئله اصلیست عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان
و هرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان همه که بر آن
متفرع است در مذهب سنت و جماعه مطرود است لهذا اول مذهب اهل سنت درین خصوص
و تحقیقکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنم زان بعد عبارت تقویة الایمان
نوشته بر اغلاط جزئیه او تفصیلاً تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اهل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است و بس و اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان

عبارتست از تصدیق و اقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در بکم و اکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته هذا الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق و الاقرار مذهب بعض العلماء
و هو اختیار الامام شمس الائمة و فخر الاسلام و ذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
و انما الاقرار شرط لاجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن و لا بد له من علامة
فمن صدق بقلبه و لم یقر بلسانه فهو مومن عند الله و ان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا و من
اقر بلسانه و لم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس و هذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک بالجمله عمل در مذهب اهل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق جزء بر اجزاء
عرفیه است چنانچه در عرف موی و ناخن را جزء بدن گویند باوجود آنکه بانعدام ناخن و
موی بدن منعدم نمی شود و مثل برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبدالحق در
شرح سفر السعادت نوشته و آنکه از علما محدثین مشهور شده که الایمان تصدیق بالقلب
و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل شرط کمال ایمان است نه اصل
ایمان چنانکه مذهب حق است و بعضی مردم توهم نموده اند که مذهب ایشان مخالف جمهور و
موافق اعتزال است حاشا و کلا و این توهم خطاء محض و غلط صریح است کما صرحوا به انتهی ملخصا
و مرتکب کبیره در مذهب اهل سنت مومن است بخلاف خوارج که کافر دانند و مخالف

معتزله که نه مومن است و نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقاید نسفی نوشته والکبیرة لا
تخرج المؤمن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر وهذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
جزء من حقیقة الایمان ولا تدخله فی الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل
الصغیرة ایضا کافر وانه لا واسطة بین الایمان والکفر و معتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اهل سنت آورده اند یکی از آن آیه کریمه وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم
با شرک مجامع نمی شود چه توحید هم از آنجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داد شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة هو التصدیق مطلقا و فی الشرع هو التصدیق مقید بامر مخصوص هو جمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی و از استدلال با آیه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون جواب داد المراد من لم یحکم بشیء مما انزل
الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التوریة لقرینة ما قبله فیختص بالیهود و از استدلال بحدیث
من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر و من مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا و ان شاء نصرانیا
جواب داد الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض بجده دلیل

مخالفین را به وحدیث که اکثر اهل السنه نخدیه دا اثر نقل نموده از همه جواب داده است و
مرتکب کبیره را منافق گویند دلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد خلف و اذا حدث
کذب و اذا ائتمن خان نقل نموده جواب داده و هو متروک الظاهر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود بر او احکام اخروی و همان است محل نزاع نه ایمان ظاهری
که منافق را هم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه وبین الله تعالی ای
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخرویة در مقام امر نسبت واجب الاعلام
و آن فرق در رکن و علة و سبب و شرط و علامة که بسبب عدم اطلاع بر آن در انواع شنایع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیء المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فهو رکن والا فان
کان موثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة والا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب والا
فان توقف علیه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فما
یتقوم به الشیء وقد شنع بعض الناس علی اصحابنا فیما قالوا الاقرار رکن زائد والتصدیق
رکن اصلی فانه ان کان الاقرار رکنا یلزم من انتفائه انتفاء المرکب قلت الرکن الزائد شیء
اعتبره الشرع فی وجود المرکب لکن ان عدم بناء علی ضرورة جعل الشارع عدمه معفوا و
اعتبر المرکب موجودا حکما وقولهم للاکثر حکم الکل من هذا القبیل ونظیره اعضاء الانسان
فالراس رکن ینتفی الانسان بانتفائه والید رکن لا ینتفی بانتفائه ولکن ینتقص وکفر خلاف

ایمان است در مواقف نوشته و بعضند کل طائفه مقابل ما فسر به الایمان فقالت الخوارج
کل معصیة کفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصی اقسام ثلثة اذ منها ما یدل علی الجهل بالله
و وحدته و یجوز علیه و ما لا یجوز علیه و الجهل برسالة الرسول کالقاء المصحف فی القاذورات و التلفظ
بکلمات دالة علی ذلک فهو کفر و منها ما لا یدل علی ذلک و هو قسمان قسم یخرج مرتکبه الی منزلة
بین المنزلتین و یعبر عنها بالکبائر و منها ما لا یخرج ککشف العورة و یسمی بالصغائر بالجملة عقیده
اهل سنت حکم ایمان و کفر فی تصدیق و اقرار میدانند نمی شیند و هر جا که لفظ کفر و شرک در احادیث
و آیات و روایات وارد گردیده که خوارج و معتزله و اتباع شان بان استدلال نموده اند
و اکابر اهل سنت از ان یا بحمل بر معنی لغوی یا بر مجاز و تاویل یا به بودنش متروک الظاهر یا
استدلال بمعارض قوی و امثال ذلک جواب داده اند و واضح باد که این طائفه سنجیده
ثبات بر یک طریق ندارند مضطرب الحال و مضطرب الاقوال گاهی بر کتب فقه تبرا می کنند و وقت
مصلحت بان استناد می کنند در باب کفر رجوع بکتب فتاوی می آرند و آنرا اخذه دلائل خود
میدانند تنبیه برای مغلطه ضروریست اول که هر مسئله را از محلش باید جست ما از کتب اصول مذهب اهل سنت
با دلائل و معارضات نقل کردیم در جنب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد دوم در نقل
فروع هم بر طرق معینه آن فن نظر باید کرد نه محض بهوای نفس از مقررات آنست که مسئله
بمقدم بر شرح و شروح بر فتاوی روا ملحق فتاوی مخالف متون قابل اعتبار نیست

چنانچه در تحقیقات سیم بدان اعتراف است در مائة مسائل در مسئله طواف قبر نوشته هرگاه
ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیر جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر بار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظه سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب در کتاب یا بجای
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم بتکفیر مگر رسیدن بتمام مطلب که عادت این طائفه
در بحر الرائق نوشته وفی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا بجحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها وما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی وینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر
اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذا لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسائل
فلیتأمل انتهی وفی الفتاوی الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی وفی الخلاصة وغیره اذا کان فی المسألة وجوه توجب الکفر ووجه واحد

يمنع التكفير فعلى المفتي ان يميل الى الوجه الذي يمنع التكفير تحسينا للظن بالمسلم وفي التاتارخانية
لا يكفر بالمحتمل لان الكفر نهاية في العقوبة فيستدعي نهاية في الجناية ومع الاحتمال لا نهاية انتهى والذي
تحرر انه لا يفتى بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره اختلاف ولو رواية
ضعيفة فعلى هذا فاكثر الفاظ التكفير المذكورة لا يفتى بالتكفير بها وقد الزمت نفسي ان
لا افتي بشيء منها وهم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتهدين فهو على حقيقته واما ما
ثبت من غيرهم فلا يفتى به في مثل التكفير ولذا قال في فتح القدير في باب البغاة الذي صح
عن المجتهدين في الخوارج عدم تكفيرهم ويقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس من كلام
الفقهاء الذين هم المجتهدون بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء ، در در المختار در باب المرتد نوشته
الكفر لغة الستر وشرعا تكذيبه صلعم في شيء مما جاء به من الدين ضرورة والفاظه تعرف في الفتاوى
بل افردت بالتأليف مع انه لا يفتى بالتكفير في شيء منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سيجيء قال
في البحر الرائق فقد الزمت نفسي ان لا افتي بشيء منها وهم در اين باب نوشته اعلم انه لا يفتى
بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره خلاف ولو كان ذلك رواية ضعيفة
كما حرره في البحر وعزاه في الاشباه الى الصغرى ملا علي قاري در شرح فقه اكبر در ذيل قول استحلال
المعصية كفر اذا ثبت كونها معصية بدلالة قطعية مي نويسد والجمع بين قولهم لا يكفر احد
من اهل القبلة وقولهم يكفر من قال بخلق القرآن او استحالة الرؤية او سب الشيخين او لعنهما

وامثال ذلك مشكل كما قال شارح العقائد وكذا قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين والفقهاء
على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار
امامتهما كفر ولا شك ان هذه المسئلة مقولة بين جمهور المسلمين فالجمع بين القولين المذكورين مشكل
ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية والدلائل الاصولية التي من جملتها اتفاق
المتكلمين على عدم تكفير اهل القبلة المحمدية ويدفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى مع جهالة
قائله وعدم اظهار دلائله ليس بحجة من ناقله اذ مدار الاعتقاد في المسائل الدينية على الادلة
القطعية على ان في تكفير مسلم قد يترتب مفاسد جلية وخفية فلا يفيد قول بعضهم انما ذكروه
بناءً على الامور التهديدية والتغليظية وقد تصدى الامام الهمام في شرح الهداية للجواب عن
عن هذا الاشكال حيث قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت عن ابي حنيفة
والشافعي من عدم تكفير اهل القبلة من المبتدعة كلهم محمله ان ذلك المعتقد في نفسه كفر فالقائل به قائل
بما هو كفر وان لم يكفر بناءً على كون قوله ذلك عن استفراغ وسعه مجتهدا في طلب الحق لكن جزمهم
ببطلان الصلوة خلفهم لا يصحح هذا الجمع اللهم الا ان يراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل اي عدم حل ان
يفعل وهو لا ينافي صحة الصلوة والا فهو مشكل انتهى فلا يخفى انه يمكن ان يقال في رفع الاشكال
ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم احتياطا لا يستلزم جزمهم بكفرهم الا ترى انهم جزموا ببطلان
الصلوة مستقبلا الى الحجر احتياطا مع عدم جزمهم بانه ليس من البيت بل حكموا بموجب

ظنهم فیه انه منه فاو یخشوا التطواف من ورائه و هم در شرح فقه اکبر نوشته و فرق بین نفی العام
و نفی العموم و الواجب انما هو نفی العموم مناقضة لقول الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب و طوائف
من اهل الکلام و الفقه و الحدیث لا یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقادات البدعیة
وان کان صاحبها متأولا فیقولون یکفر من قال هذا القول لا یفرقون بین المجتهد المخطی و غیره و
یقولون بکفر کل مبتدع و هذا القول اقرب الی مذهب الخوارج و المعتزلة فمن عیوب اهل البدعة
انهم یکفر بعضهم بعضا و من ممادح اهل السنة انهم یخطئون و لا یکفرون از اینکه نقل نمودم ظاهر گردید
که مذهب مختار جمهور فقها و مجتهدین و متکلمین و ائمه مسلمین عدم تکفیر است و بیانات منصوص
متون و شروح و مختار فتاوی و تکفیر کننده منسوب بعدم فقاهت و فساد عقیدت است جاهلان
از همان کتب فتاوی که در صور مناسبه مذاق خویش در باب تکفیر استناد می کنند در همان
کتب حکم تکفیر نسبت امور مسطور که مخالفین هم لا محاله تکذیب و رد آن روایات می کنند یکی
از این طائفه در قرب همین ایام که فصول عمادی بدستش افتاده بود در مسئله ذبح برای قادم
و غیره بآن استناد می نمود و درین باب غلو داشت روزی مطالعه تصحیح نقل نمودم بدین تقریب
کتاب را حاضر آورد از دست او گرفته جائیکه تکفیر محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیه الرحمة
نوشته است آن مقام را برآورده پیش کردم مضطربانه بر پایش جابجی گردیده که احکام
تکفیر همچو کتب اصلا قابل اعتبار نیست هم اندراج خوارج و معتزله در حنفیه زیاده از صدهاست

هزاران هزار معتزلی وخارجی در فروع فقهیه حنفی بوده اند تلامذه خاص امام اعظم وابی یوسف
متمذهب بمذاهب باطله گذشته وهزاران هزار روایت از انکسان مطابق مذهب ایشان
در کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیه که خیلی مشهور وصاحب در المختار وصاحب اشباه وغیره
متاخرین بسیار ازو نقل می کنند معتزلیست شاه ولی الله در تفهیمات نوشته بین الحنفیة و
اهل السنة عموم وخصوص من وجه است تنقید روایات فتاوی بی ارجاع باصول مذاهب دست
نمیدهد بی این شرط فتوی دادن جائز نیست کما هو مقرر فی محله این قرن شیطان که نه
لیاقت این کار دارند ونه فکر الکتاب اگر آن از دیگران وغرض اصلی اضلال جهال بی
مبالاة لب بفتوی می کشایند بهر اسم الله تعالی چون اینقدر ممهد شد حالا نقل می کنیم عبارة
تقویة الایمان می نویسد اول معنی شرک سمجھنا چاہیے کہ اکثر لوگ پیروں کو اور پیغمبروں کو
اور شہیدوں کو اور فرشتوں کو اور پریوں کو مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور انسے مرادیں
مانگتے ہیں اور انکی منتیں مانتے ہیں اور حاجت بر آنیکے لیے انکی نذر نیاز کرتے ہیں کوئی اپنے
بیٹے کا نام عبد النبی رکھتا ہے کوئی علی بخش کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش
پیر بخش مدار بخش قلندر بخش غلام حیدر غلام رسول اور انکی جینے کے لیے کوئی کسیکے نام
چوٹی رکھتا ہے کوئی کسیکے نام بدھی پہناتا ہے کوئی کسیکے نام کے کپڑے پہناتا ہے
کوئی کسیکے نام کی بیڑی ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کے

وقت کسیکی دہائی دیتا ہی کہیں باتوں مین کسیکی نام کی قسم لیتا ہی غرضکہ جو کچہہ ہندو اپنی بتوں سی
کرتی ہین وہ سب کچہہ یہہ جہوٹی مسلمان اولیا اور انبیا اور اماموں اور شہیدوں سی اور فرشتوں اور پیریوں
سی کر گذرتی ہین اور دعوی مسلمانیکا کئی جاتی ہین سبحان اللہ یہہ منہہ اور یہہ دعوی سچ فرمایا اللہ صاحب نے
فی سورہ یوسف مین وما یومن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک
کرتی ہین فائدہ یعنی اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا رکہتی ہین سو شرک مین گرفتار ہین [illegible]
باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ اند آیہ در اول باب کتاب یعنی وما یومن اکثرہم باللہ الا وہم
مشرکون را بر دعوی کہ راست نمودہ ہمان آیہ است کہ بسبب غلط فہمی معنی مرادہ ان آیہ کریمہ را معتزلہ در رد
اہل سنت آوردہ اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یومن در آیہ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است
چنانچہ این بحث در شرح مواقف بہ تفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در جنب افعال کہ شرک
را ایمان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتی ہین کہ ہم تو شرک نہین کرتی
بلکہ اپنا عقیدہ اولیا انبیا کی جناب مین ظاہر کرتی ہین شرک جب ہوتا کہ ہم انکو اللہ کی برابر سمجہتی بلکہ
انکو اللہ کا بندہ جانتی ہین اور اوسیکا مخلوق اور یہہ قدرت تصرف کی اوسنی انکو بخشی ہی
اور اوسیکی مرضی سی عالم مین تصرف کرتی ہین اور انکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہی اور انسی مدد مانگنی
عین اللہ سی مدد مانگنی ہی اور وہ لوگ اللہ کی پیاری ہین جو چاہین سو کرین اور اوسکی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اونکی ملنی سی خدا ملتا ہی اور اونکی پکارنی سی اللہ کا قرب حاصل

ہوتا ہی اور جتنا ہم اونکو مانتی ہین اتنا اللہ سی نزدیک ہوتی ہین اور اسطرح کی خرافاتین لکھی ہین
ہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بہوت پریکو یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان کو یا
کسیکی چلی کو یا کسیکی مکان کو یا کسیکی تبرک کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کری یا رکوع کری یا اوسکی
نام کا روزہ رکہی یا ہاتہہ باندہ کر کہڑا ہووی یا جانور چڑہاوی یا اونکی نام پر مال خرچ کری
یا ایسی مکانون مین دور دور سی قصد کر کر جاوی یا وہان روشنی کری یا غلاف ڈالی یا چادر
چڑہاوی یا اونکی نام کی چہڑی کہڑی کری یا اونکی قبر کو بوسہ دیوی یا مورچہل جہلی یا اوسپر شامیانہ
کہڑا کری رخصت ہوتی وقت اولٹی پاون چلی چوکہٹ کو بوسہ دیوی ہاتہہ باندہ کر التجا کری مرادین مانگی
مجاور بنکر بیٹہہ رہی وہانکی گرد و پیش کی جنگل کا ادب کری اور اسی قسم کی باتین کری سو اوسپر
شرک ثابت ہوتا ہی ببینید کہ صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ
پہر خواہ یون سمجہی کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کی لائق یا یون سمجہی کہ انکی اسطرح تعظیم کرنی سی اللہ خوش
ہوتا ہی اور اس تعظیم کی برکت سی مشکلین کہول دیتا ہی الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان
از امثال چنین احکام پر است و ظاہر و باہر کہ ہمین است مذہب خوارج و بانچہ اہل سنت
مذہب خوارج را رد کردہ اند بہمان ادلہ تمام احکام تقویۃ الایمان رد گردیدہ حالا خصوصیت
افعالی را کہ کفر قرار دادہ است باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل در شرع چیست اول سجدہ برای
غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبح از ہمہ بیشتر حاصلش اینکہ سجدہ برای غیر خدا دو قسم است سجدہ

پوست

عبودیت یعنی غیر را معبود و آله اعتقاد نموده سجده نماید آن شرک است و سجده تحیت که در شرایع سابقه
جایز بود درین شریعت ممنوع است اگرچه بعضی فقها در بعض جاها بجواز آن رفته اند مگر مفتی به و مختار
حرمت است و ظاهر است که سجده تحیت شرک نیست چه اگر شرک می بود در شرایع سابقه هم جایز نمی شد
سجده ملایکه آدم را و سجده والدین و اخوان یوسف یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاهت است
آنچه در تقویة الایمان نوشته اور جو کوئی یہہ بات کہی کہ اگلی دینون مین کسی کسی مخلوق کو بہی
سجدہ کرتی تہی جیسی فرشتون نی حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نی حضرت یوسف کو
تو ہم بہی اگر کسی بزرگ کو کرلین تو کچہہ مضایقہ نہین سو یہہ بات غلط ہی آدم کی وقت لوگ
اپنی بہنون سی نکاح کر لیتی تہی چاہیی کہ یہہ بہی اپنی بہنون سی نکاح کرلین الی آخر هذیاناته
نفهمید که حرمت و ممنوعیت چیزی دیگر و شرک چیزی دیگر حرمت و حلت مختلف می شود باختلاف
ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن در شرک است که در همه ملل و ادیان
و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود امکان جواز نداشت و این قیاس لیس
ابلهانه و ملحدانه است بارتکاب افعال محرمه این شریعت بعد اباحت آن در شرایع سابقه خیال
بشرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست لطف اینکه خود هم در جایی دیگر در همان تقویة الایمان
می نویسد شرک سبہی منع اور توحید کا حکم سب شریعتون مین تہا پس از نفس کلامش ثابت که سجده تحیه در
شرایع سابقه شرک نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هرچند کتب دینی از ان مشحون است

چیزی بی نقل آن ضرور نیست و اقتصار بر نقل از اصول فروع صاحب تقویة الایمان مناسب نمود که اسمعیله را راه
مسدود گردد در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی بر زمین نهادن به دو طور واقع می شود یکی آنکه برای ادعای عبودیت باشد
و این قسم در جمیع ادیان و ملل به غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جایز نشده زیراکه از محرمات عقلیه است و محرمات عقلیه
به تبدل ادیان و ملل متبدل نمی شود و دلیلش آنکه این تعظیم مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل
کسی سزاوار است که در غایة عظمت باشد و غایة عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی
خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق یافته نمی شود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند
سلام و سر خم کردن و این قسم باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است
گاهی جایز و گاهی حرام در امتهای سابقه جایز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
فخروا له سجدا در شریعت ما این هم فیمابین مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برای
حضرت آدم بهمین طریق بود انتهی به بینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالحاد اطلاق نوشته و خواه یون سمجهی خواه وون سمجهی هر طرح شرک ثابت هوتا هی و چونکه در احکام
کوچک ابدال اسمعیلیه و امور معتمد علیه آن ملت باین تفصیل اعتراف نمیکند و دیگر شواهد ضروری
نیست در مائة المسائل به بینید که در جواب سوال ۱۳ سجده تحیه را حرام و سجده عبادت را شرک
نوشته نه چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و عمده در جمیع افعال که سجده است هرگاه آن هم
مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نموده اش چه رسد صاحب مائة مسایل تفصیل و انحصار اکره

و سجده تحیه و طواف از احرام نوشته در تقویة الایمان همه را شرک قرار داده و حق الست
که طواف در حکم سجده تحیه نیست مثل تعریف است متقارب بتقبیل و کراهه این اشیا
مختلف فیه بین الفقهاء و هیچ امور باعث نکیر و تفرین هم مرتکبین هم نمی تواند شد چه جای تکفیر
چرا که بسیاری از اکابر تصریح بجواز آن کرده اند گو نزد جماعتی رجحان بجانب عدم استحباب
است و فقیر هم همین مسلک سالک است اسمعیل و اسحقیه را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب
انتباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند ذکر بر دی کشف قبور اول چون بمقبره در آید دو گانه ادا
بروح آن بزرگوار ادا کند اگر سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص والا
در هر رکعت سوره اخلاص پنج بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار آیة الکرسی
و بعض سورتها بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و در آن تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و بیاید نزدیک روی میت بنشیند بگوید یا رب
بست یکبار بعده اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح مادامیکه انشراح
یابد این بکند ان شاء الله کشف قبور و کشف ارواح حاصل آید انتهی و شاه عبد العزیز صاحب بقبر
والد خویش و قبر حضرت خواجه باقی بالله قدس سره و مرقد حضرت محبوب الهی نظام الدین اولیاء
قدس سره و دیگر بزرگان بوضعه میرسیدند و می گفتند که هر که در حالت حیات قدم ادمی بوسد هم
بعد ممات بر قبر شان بوسه میدهیم و همچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچه

بست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ هجری که در دهلی عمده مجلس گردیده مولوی رشید الدین خان صاحب و مولوی
مخصوص الله و غیره اعیان مجمع خاص و عام مولوی عبد الحی و مولوی اسمعیل را ملزم و مغلوب ساختند
مولوی مخصوص الله و مولوی موسی اول برهمین امر مواخذه نموده بودند که اکابر ما بوسه بر قبور بزرگان
میدادند و ایشان بوسه قبر را شرک میگویند چنانچه آنوقت مولوی عبد الحی ازین حکم انکار کردند قوله
یا چادر چڑھاوے یا انکی نام کی چھڑی کھڑی کری یا مورچھل جھلی یا شامیانہ کھڑا کرے محصل قول
اینکه بعضی کارها را خدا تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسی آن کارها
برای غیر خدا کند بر وی شرک ثابت شود این را شرک فی العبادة می گویند و شما نموده در آن کارها
این چهار چیز را هم ببینید چه جرات افترا است بر الله تعالی الله تعالی کجا فرموده است که این چیزها
را برای خود خاص کرده ام فصل چهارم که برای شرک فی العبادة وضع نموده و در انجا بر اکثر
دعویهای واهیه خود آیات و احادیث بی مناسبت محض یاد نموده داد زبان درازی داده بطور خود
هم اصلا مذکور این امور نیست اسمعیلیه را باید که باثبات دعویش بپردازند یا اقرار نمایند که داخل بودنش
در وعید ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست در خاص
کردن الله تعالی است برای خود تلفظها این الفاظ و قبول آن کار عاقل نیست اگر اسمعیلیه را عقل
می بود بالضرور می پرسیدند که شامیانہ کھڑا کرنا جو عبادت خدا کی ہی کہاں کھڑا کری عرش پر یا
خانہ کعبہ پر کہ وہ بھی بلند ہی اور یہہ عبادت کبھو کسیکو نصیب بھی ہوئی یا نہیں اور خدا کی

نام کی چہڑی گہڑنی کرینکا بہی طریقہ پوچہنا ضرور تہا اصل مغالطہ اینست کہ ہر مخالفہ جا و بیجا
کہ مردم را با قبور انبیاء و اولیاء دید چونکہ شائبہ تکریم آن اکابر یافتہ می شد ناگوار افتاد رخصت
مباح و استحسان حسن کہ کفر ملت عداوۃ بود بہ حکم کراہت و تحریم ہم تا بکمین کمین معظمین و معظمین نگردید
بہ حکم تکفیر غبار خاطر فرو نمی نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بر آن ادعا لہذا باین
نوع کلام تفوہ نمودہ حال شامیانہ بر قبر انبیاء در باقیہ مسایل نوشتہ شامیانہ و قبہ ایستادہ
کردن بر قبر مکروہ و ممنوع کما یظہر من الروایات و فی البخاری و رأی ابن عمر فسطاطا علی قبر عبد الرحمن
فقال انزعہ یا غلام فانما یظلہ عملہ انتہی مگر ہم عینی در شرح بخاری نوشتہ کہ عبد اللہ بن عمر
و ابو سعید و ابن مسیب مکروہ میدانستند ضرب فسطاط و قبہ را و عمر رضی اللہ عنہ برپا کرد بر قبر زینب
بنت جحش و عائشہ بر قبر برادر خود و محمد بن حنفیہ بر قبر ابن عباس و فاطمہ بنت حسین بن علی
کرم اللہ وجہہ بر قبر شوہر خود حسن بن حسن علیہ السلام ابو داود در سنن از قاسم بن محمد کہ از اکابر
تابعین و فقہای سبعہ مدینہ است روایت نمودہ قال دخلت علی عائشۃ رضی اللہ عنہا فقلت یا
اماہ اکشفی لی عن قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صاحبیہ فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیدہ
داشتن قبور متبرکہ و کشادن برای زیارت فعل صحابہ ظاہر قولہ رخصت ہوتی وقت الٹی پاؤن
چلنی از ہمان قسم است محتاج سند ظاہر است کہ داخل بدعات سیئہ می کنند و فقہای می نویسند استحبہ
المشائخ قولہ ہاتہہ باندہ کہ کہڑا ہونا و دلیل این بغوی کہ در فصل چہارم حدیث میسر

ان یتمثل له الناس قیاما فلیتبوأ مقعده من النار انتهی و بس که در بیان آن تا نشسته بر بیمار
هر سو دیده و سر دمی عقل ظاهر که معنی حدیث را باد خویش مناسبتی نیست شیخ
عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته ازینجا معلوم می شود که مکروه و منهی عنه دوست داشتن
بر پای استادن مردم است نه خدمت بطریق تکریم و تعظیم و آنچه که برین وجه نبود مکروه نباشد
انتهی همچنین در دیگر شروح مذکور در فتاوی عالمگیری در خاتمه کتاب حج فی زیارة قبر النبی
صلی الله علیه وسلم می نویسد و یقف کما یقف فی الصلوة الخ کذا فی الاختیار شرح
المختار شیخ در جذب القلوب نوشته در وقت سلام بر آنحضرت وقوف در انجناب
با عظمت دست راست بر دست چپ نهد چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علمای حنفیه
است تصریح باین کرده انتهی قوله مجاورین که متهم بر می مجاورت مکه معظمه اختلافست در
فتح القدیر مذکور اختلف العلماء فی کراهة المجاورة بمکة وعدمها فذکر بعض الشافعیة ان المختار
استحبابها الا ان یغلب علی ظنه الوقوع فی المحظور وهذا قول ابی یوسف ومحمد وذهب ابو حنیفة
ومالک الی کراهتها وکان ابو حنیفة یقول انها لیست بدار هجرة و در بحر عمیق مذکور ولهذا کان عمر رضی الله
عنه یدور علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرة ویقول یا اهل الیمن یمنکم ویا اهل الشام شامکم و
یا اهل العراق عراقکم و حسن مجاورة مدینه منوره باحادیث صحیحه و آثار صریحه ثابت عن ابی هریرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها احد

من امتی الا کنت له شفیعا یوم القیمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی
قوله وہاں کی گرد پیش کی جنگل کا ادب کری در عامه کتب حدیث باب حرم المدینة بعد باب حرم مکه
موجود المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیه حدثا او آوی محدثا فعلیه لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل الخ متفق علیه ان ابراهیم حرم مکة وجعلها حراما وانی حرمت
المدینة حراما ما بین مازمیها ان لا یهراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح ولا یخبط فیها شجر الا لعلف رواه
مسلم بالجمله از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون و در تحریم و تکریم و آداب تعظیم مدینه منوره کسی
از اهل اسلام تا این دم دم نزده در ترتب احکام مثل جزا وغیره البته اختلاف است جزیره
زیاده ازین چه خواهد بود که تجدید می نمایند خذلهم الله قوله دور دور سی قصد کر جاوی سفر اپنی زیارت
قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام کتب حدیث و فقه مذکور در فتح القدیر نوشته قال مشایخنا
من افضل المندوبات فی مناسک الفارسی و شرح المختار انها قریبة من الواجب لمن له سعة روی
الدارقطنی والبزار عنه صلی الله علیه وسلم من جاءنی زائرا لا تعمله حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان
اکون له شفیعا یوم القیمة واخرج الدارقطنی ایضا من حج فزار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیاتی
بالجمله اگر استقصای این باب کرده آید دفتری گردد و در حدیث شد رحال استثنا نسبت بمساجد
است نزد اهل حق و چون این بحث را در رد الحقبات به تکمیل رسانیده ام درینجا از تفصیل عطف

عیان نموده اند ابن تیمیه عقیده بد عیان براه شد و در فتنه کلام و تکلماتش مردود نزد اهل
دانشوری این کلام انچه بانجام یافت در مقدمه چیزی ذکر کردیم در کتب مدینه نوشته و من نذر الزیارة
وجبت علیه کما جزم به ابن کج من اصحابنا وعبارته اذا نذر زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم لزمه
الوفاء وجها واحدا قوله مراد مانگی دعای زائر از جناب الهی برای خود برای میت در شرع آمده و دعا
بانیطور که الهی بحرمت نبی و ولی حاجت مرا روا کن جائز است این وجمله از مائة المسائل است و دعای
زائر بایں طور که یا رسول الله یا ولی الله در جناب الهی عرض کنید که حاجت من بر آید در مذهب حق از
افعال و اقوال و تقاریر صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مسلمین و علماء مذاهب بعد از متقدمین و متاخرین
تا شاه ولی الله و شاه عبد العزیز بخوبی ثابت در دفع شبهه منکرین که بهای مائة واربعین آنرا بخوبی
ظاهر نموده ایم شاه عبد العزیز در تفسیر فاقبره نوشته اند دفن کردن گویا مسکنی برای روح ساختن
است بنا بر این است که از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و استفاده جاریست و انهارا افاده
اعانت نیز متصور قوله اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور اماموں کو اور شہیدوں کو اور فرشتوں کو
اور پریوں کو مشکل کی وقت پکارتی ہیں اور اون سی مرادیں مانگتی ہیں اقول این ہر دو فعل اصلا
شرک نیست شرک عبارتست از اعتقاد الوہیت غیر الله تعالی و بی اعتقاد امثال این افعال
شرک شدن نمی تواند بلکه مامور و در شرع وارد اذا اراد عونا فلیناد اعینونی یا عباد الله من کانت
له ضرورة فلیتوضاء و لیصل رکعتین ثم لیقل اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة یا محمد

انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضی لی اللهم فشفعه فی این هر دو روایت در حصن حصین آمده
ملا علی قاری در شرح آن نوشته در بعض روایات لتقضی بصیغه حاضر معروف هم آمده است
پس اسناد مجازیست شاه عبد العزیز در تفسیر سوره انشقت نوشته اند بعض از خواص اولیاء
الله را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود کرده اند درین حالت تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت
کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمی گردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنها
می نمایند و ارباب حاجات حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند و زبان حال آنها در آن وقت هم
مترنم باین مقالات است ع من آیم بجان گر تو آئی بتن * قول او انکی منتین مانتی هین در حقیقت
بر آنکی یعنی نذر و نیاز کرتی هین خود در جواب رد مولوی عبد الحکیم بر استفتای شاه عبد العزیز صاحب
بتفصیل تصریح نموده است که نذر اولیاء بدو طریق است حسن و قبیح اگر طریق حسن در دل باشد اما
از زبان لفظ نذر کند خللی دران نیست باین نظر که این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است
که مختص بخدا است باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران باشد و ادنی آن ترک اولی است
اما حرام نمی توان گفت قصه مسلمانان که بجای السلام صبا گفتند شاهد آنست و اگر از الفاظ
بیشتر که گو بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست انتهی ملخصا
در تقویة الایمان این همه تفصیل منسوخ و حکم شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در
رساله نذر و مزارات اولیا نوشته اند لفظ نذر که اینجا مستعمل می شود نه بر معنی شرعی است

چه عرف آنست که آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز می گویند آری نذر شرعی قسمی از آن
گاهی می باشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برای اولیا است حرام است و اگر بصورت
است نه بحقیقت بر یکی از این سه وجه مباح است الهی مراد من حاصل شود نذر تو برا خدام ان صالح
رسانم یا باینطور که یا حضرت در جناب الهی برای مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف
تو در جناب الهی اینقدر طعام باینقدر رسانم تا ثواب آن عاید شما گردد یا گوید الهی برکت فلان
بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم و ثواب آن بتنخواه آن بزرگوار سازم انتهی
ملخصا شاه عبد العزیز در تحفه نوشته از این است که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران
و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و
نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین معامله است انتهی
بالجمله افعالیکه در اینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این افعال را برای
خود در فصل چهارم بنام آن افعال هم بزبان نیاورده تا باثبات چه رسد و چیزها را که ذکر نموده
و بر آن شواهد آورده سراسر تغلیط و تفریط که ذکر چیزی دیگر و تخصیص چیزی دیگر دلیل باید که موافق
دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه و جمهور سواد اعظم مروی
باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنیش مخالف جمهور تراشیده از مطلب محض بیگانه بهذیان سرا
پرداخته تعرض بتفصیل بهر فعل که نسبت آن حکم شرک نموده است بتطویل می کشد و چنین

وقت

وقت رخصت نمیدہ از ان اعراض نمودہ شد فاما از انچہ مذکور شد بحکم بطلان جملہ احکام تقویۃ الایمان
بے توان برد و باید دانست کہ کلام فیما بین علمای کلام در افعالی بودہ است کہ بودن آن معصیۃ بدلایل
شرعیہ ثابت و شارع آنرا امارہ و علامت تکذیب گردانیدہ باشد این قرن شیطان افعالی را
کہ حسن و استحباب آن از دلایل شرعیہ ثابت و شارع امر بدان فرمودہ ہم کفر و شرک قرار
دادند حالا میخواہیم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب نمودہ ہم بیانش اینکہ شرک را چہار
قسم نمودہ اول شرک فی العلم یعنی اللہ کا سا علم اور کو ثابت کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر
ہوجاتا ہے خواہ یون سمجھے کہ یہ بات انکو اپنی ذات سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس
عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے دوسرا شرک فی التصرف یعنی اللہ کا سا تصرف اور کو
ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت انکو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ
نے انکو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ یعنی اللہ
کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پہر خواہ یون سمجھے کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق ہین یا یون سمجھے کہ
انکی اسطرح کی تعظیم کرنے سے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کہل جاتی
ہین ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی العادت یعنی اپنی عادت کے کامون مین
جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہیے سو غیر کی کرے ہے این است خلاصہ تمام کتاب و برای اثبات مطالب
آیات و احادیث برخلاف مراد مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام بیان می

شیخ نجدی ایراد نموده است ما اول غلطی ایشان ثابت میکنیم و اقتصار می نمائیم بر نقل کلام اکابر
او باید دانست که شاه ولی الله در فوز الکبیر نوشته شرک آنست که غیر خدا را صفات مختصه
خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر از آن بکن فیکون می شود یا علم ذاتی غیر از اکتساب
بحواس و دلیل عقل و منام و الهام و مانند آن یا ایجاد شفا مریض یا لعنت کردن شخصی
و ناخوش بودن ازو تا بسبب آن لعنت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد و یا رحمت فرستادن
بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر
امور عظام هیچ یک را شریک نمیدانستند و چون خدا تعالی برای کاری ابرام فرماید هیچ یک را
قدرت مخالفت اثبات نمیکردند بلکه شرک ایشان در امور خاصه بعضی بندگان بود گمان
میکردند که مانند آنکه پادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستد و ایشان
را در امور جزئیه تا وقتیکه حکم صریح پادشاه نشده است مختار و متصرف میدارد و خود با مور
جزئیه بندگان نمی پردازد و حواله سایر بندگان بقهارمه می کند و شفاعت قهارمه در باب خادمان و
متوسلان ایشان قبول می نماید همچنین ملک علی الاطلاق بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت
داده است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر می کند پس واجب میدانستند تقرب بآن بندگان
خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت برای ایشان در مجاری امور درجه پذیرائی
یابد و بملاحظه این امور سجده بسوی ایشان و ذبح برای ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت

در امور ضروریه بقدرت کن فیکون ایشان تحقیق می نمودند و صورتهای از سنگ و صفر و روئین و مثل آن
تراشیده قبله توجه بآن ارواح ساختند و جاهلان رفته رفته آن سنگها را بذاتها خود
معبود انگاشتند و خلط عظیم راه یافت انتهی و ایضاً فیه درابعاً بیان شناعت عبادة اصنام
و سقوط احجار از مراتب کمالات انسانیه فکیف مرتبة الالوهیة و این جواب مسوق است برای
کسانیکه اصنام را معبود ذاتی انگارند انتهی و در حجت بالغه نوشته در حال مشرکین فسولوا
ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله و تقربوا الیه فاعطاهم الله الالوهیة فاستحقوا العبادة من سائر
خلق الله کما ان ملک الملوک یخدمه عبده فیحسن خدمته فیعطیه خلعة الملک و یفوض الیه تدبیر بلد
من بلاده فیستحق السمع والطاعة من اهل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادة الله الا مضموما
بعبادتهم بل الحق فی غایة التعالی فلا تفید عبادته تقربا منه بل لابد من عبادة هولاء لیقربوا
الی الله زلفی و قالوا هولاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادهم فیه یدبرون امورهم و ینصرونهم
فنصبوا علی اسمائهم احجارا و جعلوها قبلة عند توجههم الی هولاء فخلف من بعدهم خلف فلم یفطنوا
الفرق بین الاصنام و بین من هی علی صورته و ظنوها معبودات باعیانها و لذلک رد الله تعالی
علیهم تارة بالتنبیه علی ان الحکم والملک لله خاصة و تارة ببیان انها جمادات الهم ارجل یمشون بها
ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون بها و در تفسیر عزیزی نوشته
و در استعانت با چیزی نیست که توهم استقلال آن چیز در وهم و فهم هیچکس از مشرکین و موحدین

نمیگردد و این قسم استعانت بلا کراهت جائز است یا بچیزیست که توهم استقلال آن چیز در مدارک
مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و عنصریه یا ارواح ساحره و امثال ذلک
و این نوع استعانت عین شرک است و منافی ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط
استعانت نوشته ملائکه و ارواح و انبیا را در پرده صوریه تماثیل بر قبور و تعزیه ها معبود سازد
و زن و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و
عفو ایشان را در جناب او تعالی واجب القبول گوید گروه آن جناب باشد بداند انتهی و ایضا فیه
و از انجمله کسانیکه در دفع بلا دیگران را میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع می نمایند بالاستقلال
نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند و توسیع
رزق و شفا امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه و اصنام نمایند و کافر
می شوند و موحدان از تاثیر اسماء الهی یا خواص مخلوقات او میدانند از ادویه و عقاقیر و با دعای
صلحای بندگان او که هم از جناب او درخواسته انجاح مطالب می کنانند می فهمند و در ایمان
شان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر اقسام سحر را اولیای امت محمدیه مصطفویه علی صاحبها
الصلوة و التحیة اصلاح نموده شرک و کفر را ازین دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم
اول دعوت علوی است که ملائکه علویه را بان تسخیر می کنند باستعانت اسماء عظام الهی و آیات
فرقانی و اصلاح قسم دوم عزائم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را

سحر میکنند اما باستعانت اسما و آیات بی شایبه کفر و شرک یا تعظیم غیر الله بلکه بحکم نیست
و استعمالا و اصلاح قسم سوم تحصیل ربط بارواح طیبه صلحا و اولیا است که اکثر اویسی مشربان
بعمل می آرند و در حوایج خود و دیگر خلق بآن منتفع می شوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت
و تلاوت و ارسال ثواب صدقات برای ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد همت
است که مشایخ کبار و اولیای ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق همت بکیف
بکیفیت عظمی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمای الهی دست داده که سر آن مبنی
بر نیز است روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصلاح قسم ششم تعویذ است
در خواص آیات و اسما و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی و تصویر اوفاق مبارکه
و طلسمات مختلفه و الواح متفاوته الخواص تا مطلبی از مطالب محموده را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب
تعویذات و خواص اسما و سور قران مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و
تبعیت این علم در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال نیز
تعمق میکنند و در آن ذکر الله را ممزوج می سازند بالجمله صحیح تحقیق همین است که منجر بکفر و شرک و
اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین میگردد و موقوف بر التجا الی غیر الله
و انهماک در دیدن اسباب بحیثیکه از مطالعه قدرت مسبب غافل سازد نمی شود و چون این وجه صحیح
بالکلیه زایل شود پس در حل و حرمت جمیع اقسام مقصوده می باید آن [illegible] اقتصار

انتهی و ایضا فیه و من الناس من یتخذ من دون الله یعنی سوای خدا که معبود حقیقی است و محبوب
بالذات غیر او و در عالم نیست اندادا یعنی همتایان حال آنکه بقدر دلایل ظاهر شان نمی کنند
غیر او برابر او توانند شد اگرچه یک کس باشد چه جای این همه انبوه خدایان بلکه به اعتقاد همتایی
هم اکتفا نمی کنند بلکه در هر چیز آنها را برابر خدا می کنند حتی کیحبونهم یعنی دوستی می دارند آنها را
کحب الله مانند دوستی که با خدا باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاستقلال دوست باید
داشت و هر چه غیر اوست بحکم او محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا بنابر آنکه برگزیده او تعالی
حاجت روائی این کس شده الی آخر ما قال و هر حی از ایشان ارواح [illegible] و ملائکه [illegible] را
بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رهبان و احبار و علما را بی ملاحظه علاقه بندگی خدا
و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند والذین آمنوا یعنی و کسانی که ایمان آورده اند
اگرچه بعضی ازین چیزها را برای خدا و بحکم خدا محبوب می دارند و واسطه حصول رضا و [illegible]
و بنده مطیع او میدانند لکن [illegible] نقد که برابر خدا سازند بلکه ایشان اشد حبا لله یعنی بسیار سخت
تر و محکم تر اند در دوستی خدا نسبت این چیزها زیرا که خدا را بالاصالة دوست میدارند و این چیزها را
بقدر ظهور جهت محبت الهیه در آنها و باندازه حکم او تعالی دوست می گیرند الی آخر ما قال و نیز
هر خیر و کمال که مخصوص بذات الهی و فائض از جناب او تعالی [illegible] وسائط را اول سبب نمیدانند
و اگر سبب باشند بگرده او میدانند انتهی آنچه نقل کردیم ثابت شد که نسبت شرک فی العلم

مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا پس باطل شد کلمهٔ خبیثهٔ اسمعیلیه خواه یون سمجھی که یه بات انکو
اپنی ذات سی ہی خواه الله کی دینی سی و نیز ثابت شد که نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال
پس باطل شد مسئلهٔ اسمعیلیه خواه یون سمجھی که ان کامون کی طاقت انکو خود بخود ہی خواه یون
سمجھی که الله نی انکو ایسی قدرت بخشی ہی ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہی و ہم ثابت گردید که انہ
افعال ہی که از سجده برای غیر خدا ہم شرک لازم نمی شود بی آنکه غیر را معبود و آله اعتقاد
کنند پس باطل شد قول او خواه یون سمجھی که یه آپ ہی اس تعظیم کی لایق ہین یا یون سمجھی که انکی
تعظیم سی الله خوش ہوتا ہی و لما کان ہذا حال حکم العبادة فما بال ما قال فی العادة و
ہرگاه از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصریح نمودیم پس اگر جای ذکر قیود ننموده باشند محل
مغالطه خوردن نیست چه ترک قید انجا محمول است بر این تصریحات و این قاعده را یاد داینید
و از تغلیط اسمعیلیه از راه راست منحرف نشوند هر چند آنچه مذکور شد کافی و وافی است برای
مخترعات اسمعیلیات فاما اگر کسی بیننده این اوراق درین شک افتد که شاید در تقویة الایمان
اقامت دلایل بر مدعای خود نموده باشد مناسب نمود که بطور اجمال کشف این حال نموده آید
بشنوید در فصل ثانی که برای رد شرک فی العلم وضع نموده ذکر کرده و دران فصل آیه کریمه و
عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو آیه دوم قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله
وما یشعرون ایان یبعثون آیه سیوم ان الله عنده علم الساعة الخ آیه چهارم و من اضل ممن یدعو

من دون الله من لا يستجيب له الى يوم القيمة وهم عن دعائهم غافلون آیه پنجم قل لا املك لنفسي
نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله مجمله این آیات عظام آوردن یکریمه ومن اضل الی آخره را
درین مقام خالی از جنون نیست چه مراد این آیت باتفاق مفسرین توبیخ عبده اصنام است
در تفسیر بحر ابوحیان نوشته ای لا احد اضل ای ابلغ فی الضلال ممن یعبد الاصنام وهی جماد لا
قدرة لها علی استجابة دعائهم همچنان است در سائر تفاسیر باقی ماند چهار آیه کریمه حاصل همه
اینکه علم غیب خاصه خدا است دران کلام نیست کلام در معیات و مخترعات اوست که آیات
مذکوره هیچ علاقه ندارد بالجمله محصل آیات خصوصیت علم غیب است بخدا تعالی و عادت این فرقه
است که یک لفظ از جای گرفته نمود ای یؤمنون ببعض الکتاب ویکفرون ببعض از ما عدا اغماض
نمود در تفسیر آن لفظ هم بمخالفت سواد اعظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درائیها
می کنند از ایشان باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرانی است
یا نه اگر هست این استثنا بمذهب اسمعیلیه چگونه درست شود و انجا که ایمان بجمیع کتاب مقتضی
تطبیق و تحقیق هست باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر عزیزی نوشته غیب نام چیزی است
که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غایب باشد نه حاضر تا مشاهده و وجدان دریافت شود
و اسباب و علامات آن نیز در عقل و فکر در نیاید تا ببداهت و استدلال دریافته شود و این غیب مختلف
می باشد پیش کور مادر زاد عالم الوان غیب است و عالم اصوات و نغمات و الحان شهادت

و پیش عینین لذت جماع غیب است و پیش فرشتها الم گرسنگی و تشنگی غیب است و دوزخ و
بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب است
غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام کونیه و شرعیه باریتعالی در هر روز و در هر شهر
و مثل حقایق ذات و صفات او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی
شانه نامند فلا یظهر علی غیبه احداً یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی
که رفع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی دران اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه اصلا
نماند و همین اطلاع دادن کنایه است که او را اظهار شخص بر غیب توان گفت الی آخر ما قال
صاحب کشاف بنا بر مذهب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته و فی هذا ابطال الکرامات
لان الذین یضاف الیهم و ان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل آه لکن با وجود ادعای
دانشمندی این حرف ازو بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع
تلبیس و اشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان می کند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا چه جای
آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب چیزی دیگر و اظهار غیب
بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اولیا را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست
اما اظهار غیب بر ایشان جایز و واقع است الخ و هم درانمقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند
که حصر بملاحظه قید اصالة است یعنی بالاصالة اطلاع بر غیب خاصه پیغمبران است و اولیا را اطلاع

غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و ایضا فیه و بعضی از قدمای مفسرین اهل سنت
گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچکس را سوای پیغمبران حاصل نمیشود
لیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر لوح محفوظ بمعنی مطالعه آن لوح و نقوش بطریق
صحیح مروی نیست که پیغمبری را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل
است و او شان رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامر
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح باشد یا
بی مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه دران کتاب می شود نه
دیدن نقوش و این معنی اولیاء الله را نیز حاصل می گردد پس دیدن و ندیدن برابر شد
سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن نقوش هم از بعضی اولیاء الله بتواتر
منقول است پس اختصاص حصر صحیح نخواهد شد انتهی در مرقاة نوشته للغیب مبادی و لواحق
فمبادیه لا یطلع علیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالی علی بعض
احبائه لوحة علمه و خرج ذلک عن الغیب المطلق و صار غیبا اضافیا و ذلک اذا تنور الروح
القدسیة و ازداد نوریتها و اشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس و تجلیة ذات القلب عن
صدأ الطبیعة و المواظبة علی العلم و العمل و فیضان الانوار الالهیة حتی یقوی النور و ینبسط فی فضاء
قلبه فتنعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ و یطلع علی المغیبات و یتصرف فی اجسام العالم السفلی

بل تجلی حینئذ الفیاض الاقدس بمعرفته التی ہی اشرف العطایا فکیف لغیرہ انتہی وبعد از
ایراد آیات شروع نمودند بذکر احادیث اول از ان حدیث قالت احد لہن فینا نبی یعلم ما فی
غد فقال دعی ہذہ وقولی بالذی کنت تقولین جای تامل است کہ در ینحدیث صرف حکم ترک
کردن این قول است ونیست نہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حکم شرک فرمودہ ونہ امر بتجدید
ایمان وتوبہ بلکہ در شغلیکہ بودند آنرا ہم منع نفرمودہ پس آوردن اینحدیث بیفایدہ است دوم
از عایشہ فمن اخبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم کہ از تفسیر عزیزی وغیرہ نقل کردہ ایم در حدیث
شرک نیست پس سوق آن درین باب بیجا است حدیث سیوم واللہ لا ادری وانا رسول اللہ
ما یفعل بی ولا بکم در خاتمہ اربعین اسحاقیہ ہم اینحدیث مذکور است آوردن حدیث مشکل محمول
المجمل کہ علما انواع کلام در معنی آن کردہ باشند در مقام استدلال از کمال اضلال است آیات
محکمات واحادیث بینات بکثرت برخلاف انچہ مدعی در شرح آن نوشتہ صاف وصریح
موجود ولسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا لیغفر اللہ لک
ما تقدم من ذنبک وما تاخر عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم انا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا خطیبہم اذا وفدوا وانا مبشرہم اذا ایسوا ولواء الحمد
یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر اخرجہ الترمذی عن ابن عمرو بن العاص قال اللہ تعالی
یا جبریل اذہب الی محمد فقل لہ انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک عن جابر رضہ قال قال

الله صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رای من رآنی اخرجه الترمذی عن ابی سعید الحسن
والحسین سیدا شباب اهل الجنة اخرجه الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت
الشجرة اخرجه مسلم وابوداود والترمذی وحدیث عشرهٔ مبشره مشهور است الغرض اگر
استقصاء این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابی مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته
واما ما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله کان آخر احواله بعد انقطاع
عرض جبریل له حالا که عدم افاده ادله مدعای ایشان واضح گردید باز بر سر اصل سخن می آرم
که شرک فی العلم موافق تصریح کبرای او نیست مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا و آنچه
دعوی تعمیم نموده از هیچیک دلیل ثابت نکرده آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته
و حال آنکه نیز معلوم گردیده که غیب اضافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است
و اظهار برسول مرتضی بر آنهم واقع پس آنچه گفته که بکارنیکی راه سی شرک ثابت هوتا هی
اور اسکو آپ سمجها که دور و نزدیک سی برابر سن لیتی هین سخنی است غلط محض و محض بیمعنی
یعنی شنیدن از دور و نزدیک برابر خاص کار خدا است دیگران را چنین فهمیدن شرک است
حال آنکه شنیدن خدا از دور و نزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را با همه اشیا و امکنه
نسبت واحده است و تصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع است هم قرب مکانی
نیست در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته عقیدهٔ بست و یکم بنده را اتصال مکانی و قرب جسمانی

باحضرت حق متصور نیست قربیکه ذرات متصور است بدرجه و منزلت و رضامندی و خوشنودی است
وبس همین است مذهب اهل سنت انتهی پس غیر متصور را خاص فهمیدن کار عقل نیست و دریافت
نمودن ارواح کاملان از برزخ بخوبی ثابت شاه عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشته که
روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح
بصری است که ستاره های هفت آسمان را درون چاه می توان دید انتهی و بعبارات
مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور است در حدیث صحیح موجود است صلوا علی فان
صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمه حیث کنتم افاده همان معنی میکند که اسمعیلیه شرک قرار داده اند در مرقاة
بشرح حدیث نوشته قال القاضی و ذلک ان النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت عن العلائق
البدنیة عرجت و اتصلت بالملاء الاعلی و لم یبق لها حجاب فتری الکل کالمشاهد بنفسها او باخبار
الملک و فیه سر یطلع علیه من تیسر له ذلک نیز آنچه در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال
ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض موافق اصطلاح وهابیه شرک خواهد گردید
نعوذ بالله من هذه الوساوس الحاصل باعتقاد اینکه استماع ارواح در عالم برزخ کلام
احیا را از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها با ایجاد و اسماع و اعلام خدای عزوجل نه
شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا سبحانه در فصل سوم که درو شرک فی التصرف
توضیح نموده ذکر کرده ام ان فصل [illegible] آیه کریمه [illegible] قل من بیده ملکوت کل شیء و هو یجیر ولا یجار

عنه الخ وآیه کریمه قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ وآیه کریمه ویعبدون من دون الله ما لا یملک
لهم الخ وآیه کریمه لا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک الخ وآیه کریمه قل للذین زعمتم من
دون الله لا یملکون مثقال ذرة الخ ازین آیات مکرمات بهیچ نوع ثابت نمی شود دعوی که در اول
کتاب نموده وشمار کرده کارها وگفته خواه یون سمجهی که ان کامون کی طاقت اوسکو خود بخود
هی خواه یون سمجهی که الله نی اوسکو ایسی قدرت بخشی هی هر طرح سی شرک ثابت هوتا هی وما
از کبرای او نقل کردیم که محذور تصرف بالاستقلال است وبس اعاده آن عبارات بیفایده
است بعد ازان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال الله واذا استعنت فاستعن بالله وخود
نوشت که مشکوة کی باب التوکل والصبر مین لکها هی آوردن حدیث باب توکل در باب شرک
عجب کاریست وتخصیص سوال واستعانت در حدیث بانبیا واولیا خالی از جنون نیست حدیث
دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبة فمن اتبع قلبه الشعب کلها لم یبال الله بای واد اهلکه ومن
توکل علی الله کفاه الشعب این خبر آتی است بالاتر از اول که در نفس حدیث لفظ توکل موجود
وضد شرک است ایا شرک مقابل توکل است حدیث سیوم لیسال احدکم حاجته کلها
حتی یساله الملح وحتی یساله شسع نعاله اذا انقطع با مبحوث عنه هیچ علاقه ندارد حدیث چهارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی الله علیه وسلم قرابته فخص فقال یا بنی کعب انقذوا
انفسکم من النار فانی لا املک لکم من الله شیئا ولا اغنی من الله شیئا الی آخر ما قال یا

فاطمة انقذي نفسك من النار فانی لا املک لک من الله شیئا یا صفیة عمة رسول الله لا اغنی عنک من الله شیئا

در بیان این حدیث عجب حرکتی نمود که انی لا املک لکم من الله شیئا و لا اغنی عنکم من الله شیئا را

ترجمه نمود میں نہیں کام آنیکا تمہاری اللہ کی یہاں کچھ عدم مناسبت ترجمه بالفاظ حدیث پیدا و ظاہر

است و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بکار کسی از اہل قرابت پیش خدا کار مومن

نیست در تفسیر عزیزی روایت نموده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من اشفع

من امتی اہل بیتی ثم بنو ہاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح مسلم از

حضرت عباس رض مرویست قال قلت یا رسول الله ہل اغنیت عن عمک فانه یحوطک

و یغضب لک قال نعم ہو فی ضحضاح من نار و لولا انا لکان فی الدرک الاسفل من النار

ببینید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار آن قریب ہم خواہد آمد که ایمان نه آورده بکار آمدن

اہل بیت نبوی بجائیست که محل خفا باشد بیک علاقه با آنحضرت کار آمدنی است در شفا

قاضی عیاض و غیره کتب حدیث از ابوبکر رض مرویست معرفة آل محمد براءة من النار و

حب آل محمد جواز علی الصراط و الولایة لآل محمد امان من العذاب و در اینجا امریست که خرافت

بیان صاحب تقویة الایمان از ظاہر و عیانست و آن اینکه در آیه کریمه قل بیده ملکوت کل

شیء و ہو یجیر و لا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمه

نموده بتصرف و از ہمان آیه کریمه صاف و صریح ثابت که مشرکان برای بتان خود ثابت

نمیکردند بلکه خاص میکردند بالله پس این قسم شرک مخترعهٔ نجدیه یعنی شرک فی التصرف عجب
شرکیست که در مشرکین یافته نشد سند افاده نقیض مدعا میکند و تنبه نصیب نیست
اگر ختم الهی نیست چیست عبارات اینمقام آنچنان مختلست که مانا بکلام عقلا نسبت ظاهر این
فرقه را ازان دولت عظمی و نعمت علیا محرومی است و سمین است مشار الیهم بدیانات فصل
چهارم در رد شرک فی العبادة ذکر کرد اولا آیه لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین
الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا
لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون آیه سیوم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
و آیه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا آیه چهارم واذن فی الناس بالحج
یاتوک رجالا الخ آیه پنجم او فسقا اهل لغیر الله به آیه ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام
الله الواحد القهار الایه ازین آیات دعاوی که در اول باب نموده اصلا ثابت نیست کما بینا
سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوء مقعده من النار حال آن سابق
مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق قبایل من امتی المشرکین حتی تعبد من امتی
الاوثان حدیث سیوم لعن الله من ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا یذهب اللیل والنهار حتی تعبد
اللات والعزی الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی
تضطرب الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی نجدیه علاقه

هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات و احادیث را که بعضی از آنها
از دعاوی مخصص بیگانه و بعضی محتمل و مجمل که بیان آن بجای دیگر موجود خاص را عام و مقید را
مطلق و مشترک را عام قرار داده انواع مغالطات را کاربند گردیده شاه ولی الله در
حجة بالغه نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی المراة والدار والفرس اقول التفسیر الصحیح
الذی یوجبه مورد الحدیث ان هنالک سببا خفیا غالبیا یکون به اکثر من یتزوج المراة
مثلا تجارة غیر مبارک ویتجنب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امراة ان یریح نفسه بترک
تزوجها وان کانت جمیلة او ذات مال و تعدد این کتاب است اما الرقی فحقیقتها التمسک بکلمات
لها تحقق فی المثال واثر والقواعد الملیة لا تدفعها ما لم یکن فیه شرک لا سیما اذا کان من القران
او السنة او مما یشبهها من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تاثیر الالمام نفس العاین
وصدمة تحصل من المامها بالمعین وکذا نظرة الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمائم والتولة
فمحمول علی ما فیه شرک او انهماک من التسبب بحیث یغفل عن الباری جل شانه واما الفال
والطیرة فحقیقتها ان الامر اذا قضی به فی الملاء الاعلی ربما تلونت بلونه وقائع جبلت علی معظم
[illegible] فعلها الی اطرد ومنها الالفاظ التی یتفوه بها من غیر قصد معتد به وهی اشباه الخواطر
الخفیة التی لا یقصد الیها بالذات ومنها الوقائع الجویة فان اسبابها فی الاکثر من الطبیعة
ضعیفة وانما تخصص بصورة دون صورة باسباب فلکیة او انعقاد امر فی الملاء الاعلی

وكان العرب يستدلون بها على ما يأتي وكان فيه تخمين وامارة ووسواس بل ربما كانت
الكفر بالله وان لا تطمح الهمة الى الحق فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة وقال خيرها الفأل
يعني كلمة صالحة يسمعها انسان صالح فانها ابعد من تلك القبائح ونفى العدوى لا بمعنى نفي
اصلها لكن العرب يظنونها اسبابا مستقلة وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب
انما تتم اذا لم ينعقد قضاء الله على خلافه لانه اذا انعقد اتمه الله من غير ان ينخرم النظام والتعبير
عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية والاهتمام بها يفتح باب الشرك غالبا و
كذلك الغول فنهوا عن الاشتغال بهذه الامور لان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف
والاحاديث متظاهرة على ثبوت الجن وتردده في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت اصل
الشوم في المراة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث جواز الاشتغال بها ومن حيث انه
لا يجوز اليها خصومة في ذلك فلا يسمع خصومة من ادعى على احد انه قتل ابنه او امرضها بادخال الابل المريضة
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن
اشد نهي وهي عمدة التي كانها ثم لما سئل من حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل في العنان فتذكر
الامر قد قضي في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوحيه الى الكهان فيكذبون معها مائة كذبة
يعني ان الامر اذا تقرر في الملأ الاعلى يترشح منها رشحات على الملائكة السافلة التي لم تستعد
الالهام فربما اخذتهم بعض اذكياء الجن ثم يتلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية

فلا تشكن ان النهي ليس معتمدا على عدمها في الخارج بل على كونهما مظنة للخطار والشر
كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من نفعهما اما الانوار والنجوم
فلا يبعد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع انما اتى بالنهي عن الاشتغال به لا نفي الحقيقة
البتة وانما توارث السلف الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك
التاثيرات لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف الفصول
باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه الحدس التجربة والرصد كمثل ما يدل بذه
على حرارة الزنجبيل وبرودة الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبائع فكما
ان لكل نوع طبائع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بها تمسك في دفع الامراض
فكذلك للافلاك والكواكب طبائع وخواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب
في محله ظهرت قوته في الارض الا تعلم ان المراة انما اختصت بعادات النساء واخلاقهن لشيء
يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالجراة والجهورية ونحوهما لمعنى في مزاجه فلا
تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض اثر كاثر هذه الطبائع الخفية وثانيهما وجه يشبه
قوة روحانية مشتركة مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفسانية في الجنين من قبل امه واباه والمولد
بالنسبة الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه وابيه فتلك القوة تهيئ العالم لفيضان
صورة حيوانية ثم انسانية وبحلول تلك القوى بحسب الاتصالات الفلكية انواع وتكل

نوع خواص تابعین قوم فی هذا العلم فحصل لهم علم النجوم وهم یعرفون بها الوقائع الآتیة غیر ان القضاء
اذا انعقد علی خلافه جعل قوة الکواکب متصورة بصورة اخری قریبة من تلک الصورة واتم الله
قضاءه من غیر ان یخرم نظام الکواکب فی خواصها ویعبر عن هذه النکتة بان الکواکب خواصها بحکم
عادة الله لا باللزوم العقلی ویشبه بالامارات والعلامات ولکن الناس جمیعا توغلوا فی هذه العلم
توغلا شدیدا حتی صار مظنة لکفر الله وعدم الایمان فعسی ان لا یقول صاحب توغل هذا العلم مطرنا
بفضل الله ورحمته من صمیم قلبه بل یقول مطرنا بنوء کذا وکذا فیکون ذلک صادا عن تحققه بالایمان
الذی هو الاصل فی النجاة واما النحو فانه لا یتیسر جهله اذ الله مدبر للعالم علی حسب حکمته علم احد
او لم یعلم فلذلک وجب فی الملة ان یخمل ذکره وینهی من تعلمه ویخبر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد ومثل ذلک مثل التوریة والانجیل شدد النبی صلی الله علیه وسلم
علی من اراد ان ینظر فیهما لکونهما محرفة ومظنة لعدم الانقیاد للقرآن العظیم ولذلک نهوا عنه
خفاجی در شرح شفا نوشته لا تقولن احدکم ما شاء الله وشاء فلان فی هذا النهی تنزیهی لرعایة الادب
بترک العطف بالواو الموهمة للتساوی و در شرح حدیث بئس خطیب القوم انت نوشته امر النبی
صلعم الخطیب بالافراد لئلا یوهم کلامه التسویة والخطاب لهذا الذی قرب عهده بالاسلام ومثله قوله
لا تقولوا ما شاء الله وشئت اولا فانه فهم منه التسویة فیختص بمن کان حاله کذلک ویقوی هذا الاحتمال
حدیث ابی داود الذی علم فیه النبی صلی الله علیه وسلم امته کیفیة خطبة الحاجة انتهی ملخصا خود

در ہمان تقویة الایمان در حدیث السید ہو الله نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک
و مختار بود و محکوم کسی نباشد خود هرچه خواهد کند باین معنی سوای خدا تعالی دیگری را سید گفتن درست نیست
دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد باین معنی دیگران را گفتن درست است و باین معنی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را سید عالم گفتن و دانستن ضرور است انتهی ملخصاً هرچند این قاعده خاص برای تصحیح اطلاق
سید صاحب بر سید احمد بر زبان جاری گردیده مگر تمام بنیاد فساد را از بیخ برکنده چه هرگاه مقرر شد
که بعد ارادهٔ معنی از معانی حکم متبدل می شود پس نتیجه بسبب این قاعده مخصوص شد بسید و
در عبد جاری نگردیده و حکم قطعی بشرک نافذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش چگونه مطلقاً
شرک گردید موافق حق و مطابق انچه درین مقام بی اختیار از زبانش برآمده همین است که موقوف است
بر ارادهٔ معنی عبد و ظاهر که مومن عبادت رسول مراد نخواهد داشت و گمان بد کردن با آنکه بعض الظن اثم
وارد مفید هم نیست اگر گویند که لفظ عبد در محاوره بمعنی دیگر نیامده محض غلط است عبد الدینار و عبد الدرهم و
و عبد الخمیصه در احادیث موجود است بالجمله از همین بیان او اکثر مموهات او باطل می گردد تمام علمای عرب
و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابل اصول نجدیه فتوی بجواز داده اند و شیخ محمد
عابد سندی انصاری که از عمدهٔ علمای حرمین بود و از نجدیه عندهم هم که زبان صحبت آن مرحوم یافته
بسعادت تلمذ و اجازت او خود را معلم ساخته درباره مسایل بر مسایل شیخ مرحوم احتجاج هم می کنند
رساله دارد خاص در این مسئله و استحسان نموده است این تسمیه را الحاصل اطلاق الفاظ مشترکه بی

اعتقاد و نیت و اراده خاص معنی معین و تصریح اقرار او موجب شرک و کفر گردد تشریعی است
جدید در شرع که احتمال مجاز و استعاره و کنایه هم که مصحح کلام باشد معتبر است چنانچه در باب سبق
ذکر یافت شاه صاحب در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته اند معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقیماند
یکی مر دیگری را همی آن می بخشد همین قطبیت ارشاد و منبعیت فیض و ولایت بود و لهذا الزام این امر
کافه خلایق از ائمه اطهار مروی نشده بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را بآن فیض خاص
مشرف میساختند و هر یکی را بالقدر استعداد باین دولت می نواختند الی آخر ما قال ازین است که حضرت
امیر و ذریهٔ طاهرهٔ او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان
میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله
همین معاملات انتهی پیرپرستی و مرشدپرستی و وابستگی امور تکوینیه بایشان و نذر و منت بنام
ایشان نسبت تمام امت باید دید و دم نباید زد و در تفسیر عزیزی متعلق به سورهٔ الم نشرح نوشته
نشیمن دوازدهم محبوب با زینتی یا جبینی بلکه کعبهٔ مثالی که تجلی جمال الهی بدان در آستانه خود ساخته
و طور تمثالی که انوار حسن ازلی بران تافته شان محبوبیت الهی در وی جلوه گر شده صید دلها به
جاذبهٔ محبت می کند و هزاران هزار عاشق حسن ازلی دیوانه وار از پی توقع منفعت و استفادهٔ کمالی
از دور دست بجاذبهٔ کمند او دویده می آیند و بر آستانهٔ او سجدات می کنند و مشتاق لمعهٔ از جمال
اندیده اند مرتبه ازانطرات است که هیچکس را از بشر دست نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول

برخی از اولیای امت را شمه از ان محبوبیت نصیب شده و مسجود خلایق و محبوب ایشان گشته اند مثل
حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرهما انتهی الله تعالی
از اسمای حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در شفا و مواهب
باید دید که بتصریح و تفصیل موجود از انجمله رؤف و رحیم و مومن و مهیمن و عزیز و حق و خبیر و عظیم
و شکور و شهید و نور و امثال آن و سوای اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم مسمی فرموده است
اتصاف آن حضرت بدیگر اسمائهم در حدیث صحیح وارد است مثل اول و آخر و ظاهر و باطن و غیرها
حالا بیان میکنم سر تغلیط و مادهٔ افراط و تفریط را که باعث گردیده برین بزبان سرایئها و آن
غلطا است در معنی لفظ اله و شرک باید دانست که لفظ اله بمعنی معبود است و غالب در عرف
شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود واجب لذاته و در تفسیر کبیر در سورهٔ فاتحه
مذکور ان الاله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل ثم غلب استعماله علی المعبود بحق در تفسیر رحمانی
نوشته الاله اسم لذات المعبود فهو وان لوحظ فیه المعنی لم یقصد فلذلک لا یوصف به ثم
غلب علی المعبود بالحق و هم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده حیث قال الاله هو الموجود
الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموجد لغیره و شرک در شرع عبارت است
از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوهیة خواه در الوهیة بمعنی استحقاق عبادت مثل بت
پرستان خواه در الوهیة بمعنی وجوب وجود مثل مجوس و ثنویه مسائل که تردید نموده

در الوهیت و در استحقاق عبادت وگفت که شرک در شرع شریک گردانیدن غیر خدا را با خدا
در الوهیت یا در استحقاق عبادت است انتهی خطا نموده و خطایش ثابت از همان سند که
همانجا ذکر نموده و هو قوله فی شرح العقاید للنسفی الاشراک هو اثبات الشریک فی الالوهیة
بمعنی وجوب الوجود کما للمجوس او بمعنی استحقاق العبادة کما لعبدة الاصنام و همین است
شرک مبحوث عنه که کفر است و لیس و همان است مراد از آیه کریمه ان الله لا یغفر ان یشرک
به و یغفر ما دون ذلک و اطلاق لفظ شرک بر دیگر اشیا مثل طیره و ریا و حلف بغیر الله
وغیرها باین معنی نیست چنانچه بجای خود این امر محقق است در حدیث وارد که الطیرة شرک
ولکن الله یذهبه بالتوکل اگر کفری بود از توکل چگونه دفع میشد و معانی شرک خانه برور
و این طائفه گو تا شاه ولی الله منتهی شود قابل احتجاج نیست و آنچه شیخ نجدی شرک غیر مغفور
منصوص آیه کریمه را تقسیم نموده بشرک اعلی و شرک ادنی سزای شرک اعلی خلود فی النار و سزای
شرک ادنی محدود و معین در علم الله تعالی و هر دو غیر مغفور مغفرت این هر دو شرک ممکن نیست
در باقی گناهان الله تعالی را اختیار است که سزا دهد یا مغفرت دهد تشریعی است جدید مخالف
جمهور است و شرک غیر مغفور که سزای آن محدود قرار داده اند نه خود تصریح نمودند که چیست
و نه عند التعرض بیان کردند صرف همین قدر ظاهر ساخته که این شرک سوای اقسام اربعه یعنی
شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادت و شرک فی العادت است

که این اقسام شرک غیر مغفور که سزای او خلود باشد هستند که آن شرک مقابل توحید و تفصیلا
ایمانست پس مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی در همین بحث از مولوی بادعلی مانکپوری تلمیذ مولانا
بحر العلوم قدس سره ملزم و محجوج شده بودند و مشرکان عرب اصنام خود را الله یعنی معبود
اعتقادی کردند و همین بود شرک شان و منکر توحید بودند یعنی یک بودن الله اعتقاد نداشتند
و از کلمه طیبه لا اله الا الله سخت تبری مینمودند و گفتند اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء
عجاب و انطلق الملأ منهم ان امشوا و اصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد اگر اصنام خود را الله
اعتقاد نمیکردند انکار از کلمه طیبه و استعجاب از ان چه معنی دارد و از شنیدن آیه کریمه و الهکم اله
واحد تعجب چرا می کردند در تفسیر عزیزی هم نوشته ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی صالح
روایت کرده اند که چون این آیه در مدینه نازل شد کافران مکه این را شنیده خیلی تعجب کردند
و گفتند که کیف یسع الناس اله واحد و ان محمدا یقول الهکم اله واحد فلیاتنا بآیة ان کان
من الصادقین و کلام شاه ولی الله نقل نمودیم دران نیز موجود که جاهلان رفته رفته آن
سنگها را اندفتا خود معبود انگاشتند و هم در مناظره قرآن نوشته اینجواب مسبوق است
برای قومیکه اصنام را معبود ذاتی انگارند انتهی الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوهیت
اصنام و کافر شدن آن لیاقم بهمین کلام و دانستن شان بتان را برابر خدا در الوهیت یعنی
معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت برانداخته و تابیان کوچک ابدالان

مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی خسران و ضلال و افترا و بہتان حیران و پریشان

اند می گویند کہ پیغمبر خدا کی وقت کی کافر بھی اپنی بتونکو اللہ کی برابر نہین جانتی تہی بلکہ اوسیکا

مخلوق اور اوسیکا بندہ سمجھتی تہی اور اوسکی مقابلہ کی طاقت ثابت نہین کرتی تہی مگر یہی پکارنا

اور منت ماننی اور نذر نیاز کرنی اور اونکو اپنا وکیل اور سفارشی سمجھنا یہی اونکا کفر و شرک تہا سو جو

کوئی کسی سی یہہ معاملہ کری گو کہ اوسکو اللہ کا بندہ اور مخلوق ہی سمجھی سو ابوجہل اور وہ شرک

مین برابر ہی و منشاء تغلیط قول اوست سمجھی ہی الخ چہ مشرکین بتان خود را مالک ملک علی الاطلاق

و برابر خدا در صفات کمال و مقابل او نمیدانستند مگر بتان را الٰہ اعتقادی کردند و در الوہیت

بمعنی معبودیہ کہ مشرع مدار شرک برانست برابر میدانستند و ہمین بود شرک شان و در امور جزئیہ متصرف

بالاستقلال و شفاعت بتان معبود لذاتہ را واجب القبول گو مکروہ آنجناب باشد میدانستند چنانچہ

چیزی درین باب از کراہی مذکور شد مجدیان قرن شیطان از اعتقاد الوہیت بتان نسبت بمشرکان

انکار نمودہ مدار شرک بر افعال نہادہ افعال مرسومہ مشرکین را با بتان نسبت با انبیا و اولیا با وجود

عدم اعتقاد الوہیت و معبودیت شرک و کفر قرار دادند و حال افعال اینکہ بعضی حرام بعضی مکروہ

بعضی مباح بعضی مستحب بعضی مسنون بعضی واجب چنانچہ چیزی ازان گذشت و منا شی فساد

چند امور اند یکی اینکہ با وجود دعوی توحید معنی کلمہ توحید نمیدانند ہمین کہ معنی کلمہ بیان کنند مذہب

شان رد می گردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچہ مذہب مشرکان از کلمہ توحید رد

اند

می گردد و همچنان مذهب این گروه شیطان چه مشرکان معتقد الوهیت بتان سوای خدا اند
که از کلمه توحید نسبت نفی الوهیت همه سوای یکی مذهب مشرکان رد گردید و شیطانیان میگویند که مشرکان
معتقد الوهیت بتان نموده اند پس کلمه توحید که رد مذهب مشرکان میکند رد دعوی این بدعقیدگان هم
میکند لفظ الله را در تمام تقویة الایمان بمعنی شرعی ترجمه نه نموده هیچ جای هیچ جای نوشته اند
در آیة وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون الله را بمعنی مالک ترجمه نموده
و در حدیث قدسی اعلموا انه لا اله غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده همین طور حیران پریشان لفظ خود
جایی بر زبان نیامده که تجدید بر هم میشود دوم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور بحذف عبادت صرف نسبت افعال و اقوال حکم شرک قایم نمود چنانچه در ذیل آیه والذین
اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی نوشته است یعنی معلوم ہوا کہ
جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھی گو کہ یہ جانکر کہ اوسکی سبب سی خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے
سو وہ مشرک ہی اور جھوٹا اور اللہ کا ناشکر معنی آیة اینکه کسانیکه گرفتند بجز خدا را اولیا و گفتند
که عبادت نمی کنیم ایشان را مگر برای اینکه نزدیک گردانند ما را سوی خدا تحقیق الله حکم خواهد کرد
در میان شان در چیزیکه اختلاف می کنند در ان تحقیق الله هدایت نمی کند کسی را که دروغ گو
و ناشکر است از آیه کریمه بر بدیهی شعور ظاهر که نکیر بر اتخاذ اولیا و عبادت شان برای
نزدیکی خدا است و لیقربونا متعلق به نعبد صاحب تقویة الایمان لیقربونا را با تخذوا

متعلق نموده ونصیرا از میان کان لم یکن قرار داده مطلق فهمیدن کسی دیگری را ولی خود شرک
قرار داده اگرچه بدانند که بسبب آن اولیا نزدیکی خدا حاصل می شود نعوذ بالله منه وهمین است حال
او در بیان فوائد سایر آیات اگر مطلق ولی فهمیدن کسی کسی را شرک باشد تا در آیه کریمه انما ولیکم
الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ومن یتول الله ورسوله
والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون که شرک صریح موجود است تؤمنون ببعض الکتاب
وتکفرون ببعض در شان ایشان راست آمده است سیوم آنکه هرجا لفظ من دون الله وارد
شده آنهمه را تفسیر بکفر نموده قرار داده که مشرکین بتان را برابر خدا می دانستند حالانکه
این لفظ بمعنی غیر و سوا است و در تفسیر عزیزی هم همین معنی نوشته وادعوا شهداءکم من دون الله
یعنی بتضرع وزاری دعا کنید معبودان خود را سوای خدا تا درین کار شما امداد نمایند و حل مشکل نمایند
انتهی وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر یعنی حال آنکه نیست شما را سوای خدا کارسازی که کار
معاش و معاد شما را اصلاح کند انتهی ومن الناس من یتخذ یعنی جماعت هستند که برای خود
می گیرند از راه کمال ضلالت درآمده واز حد آدمیت برآمده من دون الله یعنی سوای خدا که منعم
حقیقی و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی همتایان خدا حال آنکه اینقدر دلایل
ظاهره منع می کنند از آنکه غیر او برابر او تواند شد اگرچه یک کس باشد چه جای این انبوه خدایان
انتهی بالجمله خطای صاحب تقویة الایمان درین خصوص بچند طریق ثابت اول که بجای لفظ

تفاسیر کرده‌ام انکه همین مضمون در دیگر آیات کثیره بی لفظ من دون موجود أإله مع الله بل هم قوم
یعدلون قالوا آلهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا سیوم اینکه از نفس این آیه اخیره و مثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت می‌شود چه لفظ من دون دران هر دو موجود اگر مراد من دون الله
آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح و تناقض قبیح لازم می‌آید سبحانه و تعالی عما یصفون
دیگر از اغلاط کلیه نجدیه اینکه محبوبیت و شفاعت خواص بندگان و تفویض امور و تدبیر و تصرف
بایشان که باتفاق شرایع ثابت شده‌اند بخیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را الله اعتقاد
نمودند و در الوهیت برابر خدا ساختند و فهمیدند که این امور موجب الوهیت هستند نجدیه از
اصل آن امور منکر گردیده بمخالفت شرایع خود را ملام و مطعون ساختند شاه ولی الله در
حجة الله نوشته فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فحملوا الالفاظ
المستعملة المشتبهة علی غیر محلها کما حملوا المحبوبیة والشفاعة التی اثبتها الله تعالی فی قاطبة الشرائع
لخواص البشر علی غیر محلها و کما حملوا صدور خرق العوائد والاشراقات علی انتقال العلم والتسخیر
الاقصیات الی هذا الذی یری فیه الحق ان ذلک کله یرجع الی قوی ناسوتیة او روحانیة تعد لنزول
التدبیر الالهی علی وجه ولیس من الایجاد والامور المختصة بالواجب فی شیء و هم دران نوشته
لکن کان من زندقتهم قولهم ان هنالک اشخاص من الملائکة والارواح تدبر اهل الارض فیما
دون الامور العظام من اصلاح حال العابد فیما یرجع الی خویصة نفسه و اولاده و اموالهم

وشبهوهم بجهال الملوك الى ملك الملوك وبجهال الشفعاء والندماء بالنسبة الى السلطان المتصرف
بالجبروت ومنشأ ذلك ما نطقت به الشرائع من تفويض الامور الى الملائكة واستجابة دعاء المقربين
من الناس فظنوا ذلك كتصرف الملوك قياسا للغائب على الشاهد درین مقام ذکر کردن
ترجمه مقدمه هدایه یکیه مناسب نمود وهو هذه هر چیز را رکنی هست که مدار وجود وعدم آن چیز بر آن
رکن است و فروع و عوارض که وجود و عدم آن چیز بوجود و عدم آن منوط نیست رکن توحید
اعتقاد حصر الوهیت در واحد واقرار شرط است نه رکن واعمال نماز و روزه و حج و زکوة وغیره
از فروع وعوارض است که بی اینهمه توحید موجود و بی توحید یعنی بی اعتقاد حصر الوهیت در واحد این افعال
واعمال اعتباری ندارد یعنی ادا کننده این افعال بی اعتقاد واقرار موحد نیست علی هذا القیاس رکن
شرک اعتقاد شرکت است در الوهیت واقرار شرط است و سجده و طواف و نذور و قرابین وغیره
از فروع وعوارض که بی اینهمه شرک موجود و بی اعتقاد الوهیت این اعمال وافعال اعتباری ندارد
یعنی مرتکب این افعال بی اعتقاد واقرار مشرک نیست مشرکین عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم اصنام
را الٰه اعتقاد می کردند واقرار می نمودند و همین بود شرک شان که برای رد آن قرآن مجید نازل گردید
واصنام را مالک علی الاطلاق وموجد کل نمیدانستند صرف صفت الوهیت ثابت می کردند
از راه غلط فهمی یعنی الله تعالی را بر خود قیاس کرد که یک بادشاه خبرگیری بلاد دور دست بے
شرکا واعوان کردن نمی تواند باین جهت الله را شرکا قرار دادند عی برای عزت

دادن و برای دوستی گرداندن معشوق برای حفظ از دشمنان و غیر ذلک غلطی شان این بود
که خاص را عام نمودند یعنی صفت الوهیت را که خاص باللّه است عام فهمیدند و نجدیه هم از
غلطی عام را خاص فهمیدند یعنی تصرف انبیاء و اولیاء را که عام است و مشابه تصرف خدا و تأثیر
قدسی یعنی با اسباب ظاهری تعلق ندارد و در خویش و بادشاهان نیافته در وهم افتادند که این
گونه تصرف خاص بخداست کسیکه اینچنین تصرف برای بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد پس
هر دو فرقه یعنی مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فهمی برابراند و سبب غلطی هر دو فریق قیاس
غایب است بر شاهد مخفی نماند که شرک واجب الاحتراز است حکم شرک هم بر خلاف شرع واجب الاجتناب
پس قرن شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمهور جماعت بعضی آیات را که لفظ من دون
اللّه در آن یافتند دون را با دون تعبیر نموده چنان قرار دادند که مشرکین آن عهد اصنام را الا اللّه
اعتقاد میکردند بلکه شرکشان همین افعال سجده و طواف و تقبیل و سفر برای زیارت و نذر
و قربانی و یاد کردن در مصایب و ندا کردن و تعظیم مساکن شان و امثال ذلک بودند هر که این
افعال با نبی یا ولی یا اهل بیت یا شهید یا شریف کند مشرک است گو اعتقاد الوهیت نداشته باشد
و در حقیقت کمال بی دینی نمودند و لفظ دون که مشترک است در معنی ادون و غیر و جمهور مفسرین
اندرین مقام تصریح نموده اند که مراد غیر است اگر از جمهور مسلمین کاری نیست پس در کلام اللّه این
معنی بی لفظ دون هم موجود است حالا هر ضلال و بطلان این قرن شیاطین بیان می نماید

قل لو كان فيهما آلهة كما يقولون اذا لابتغوا الى ذي العرش سبيلا لا تدع مع الله الها آخر
فتكون من المعذبين لا تقولوا ثلثة لا تتخذوا الهين اثنين ام لهم اله غير الله سبحان الله عما يشركون
ءاله مع الله تعالى الله عما يشركون ءاله مع الله قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين ام اتخذوا آلهة من
الارض هم ينشرون لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما يصفون اجعل الالهة
الها واحدا ان هذا لشيء عجاب وانطلق الملا منهم ان امشوا واصبروا على آلهتكم ان هذا لشيء يراد
الحاصل از آنچه ذکر کردیم بخوبی ثابت که شرعا معتبر در توحید و شرک همان صفت اوست و بس
که آن صفت در غیر ذات واحد حق بهیچ یافته نمی شود نه بالذات و نه بعطای او تعالی شانه نه کامل
و نه ناقص بهمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیده که مستلزم تعمیم صفت خاص است بخلاف
سائر صفات و افعال او تعالی که مخلوقات خود را هم علی تفاوت المراتب در آن چیزها شرکت
عطا فرموده است فجعلناه سمیعا بصیرا وجعلنا من الماء کل شیء حی اهو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلها تکلم الناس تریدون عرض الدنیا و ما تشاؤن الا ان یشاء الله لا یکلف الله نفسا الا وسعها
ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیه ثبوتیه که عبارتست از حیات و علم و سمع و بصر و کلام
و مشیت و قدرت و اراده واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و بخلاف
صفات اضافیه و افعال که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف لقدرت
[illegible] و انی بعلم و امثال ذلک چرا که این چیزها بمخلوق هم عطا گردیده و صفت منشاء شرک

اصلا و مطلقا قابل عطا نیست در این صفات و افعال باعتبار صفات خاص ذات الهی
و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی را است یعنی چنانکه خدا تعالی را است آنچنان
حیات و قدرتیکه خدا تعالی را است آنچنان قدرت و علم و سمع و بصر آنچنانکه خدا تعالی را است
و تصرف آنچنانکه خدا تعالی را است برای دیگری ثابت کردن هم مدار شرک شدن نمی تواند چه
بنص قرآن و سنت ثابت که مشرکین اصنام خود را اینچنین اعتقاد نداشتند و مشرک بودند
پس ثابت شد که شرک شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او بر امری آخر است غیر آنها
و آن صفت الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق در صفات ذاتیه هم شرک می گردد
و اگر اعتقاد الوهیت نباشد از اثبات سایر صفات شرک شرعی نمی باشد و از اینجا ثابت شد
که با اعتقاد غیب دانی و تصرف مخلوق گو این اعتقاد غلط و باطل باشد شرک شرعی عاید نمیگردد
این نجدیان امت شیطان اصل مطلب را ترک گذاشته مدار شرک بر چهار چیز نهادند علم و تصرف
و افعال عبادت و افعال عادت باید دانست که این احکام توقیفی اند می بایست که دعوی
خود را از کلام شارع ثابت می کرد حال آنکه چنان نیست در فصل اول که برای تحقیق و تفهیم
شرک و اظهار شناعت آن عقد نموده در انجا اشیای کثیره را ذکر نموده حکم کرده که شرک
است و در این مقام یا در فصول اربعه تفصیلیه باثبات آن نپرداخته و ایجاد شرع نموده
حالانکه از کلام شارع تحدی و ظاهر و بر تمام اهل اسلام مشتهر و در کتب عقاید و سایر کتب

نیست شرک مگر در صفت الوهیت و سائر صفات ثبوتیه و اضافیه را در شرک دخل نیست
این امت شیطانی از جمله صفات صفت علم را اعتبار نمودند نه دیگر صفات را و هو خلاف
المعقول و المنقول اما اول پس برای لزوم ترجیح بلا مرجح و تخصیص بلا مخصص که همه صفات
در احکام ثبوت برای ذات یکسان و برابر اند اما ثانی پس برای مخالفت آنچه منقول است
از شارع صراحة کما مر و بحثی و نیز فصل که برای اینقسم عقد نمودند ذکر نمودند در ان آیات و
احادیث که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عزوجل و این بحث دیگر است
کلام در شرک است و نیست در ان آیات و احادیث که این صفت معتبر است در شرک و غیب
محصل آن مگر همینکه علم غیب خاصه خدا است و بس پس هر که غیب خاصه خدا را برای مخلوقی
ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه شرک گردد چه بر بطلان و مخالفت شرع
شرک نیست و بلادت امت شیطان است که یک لفظ از یک جا گرفته هیچ خیال اطراف
و جوانب نموده و بر اصول دین نظر نه انداخته زبان درازیها می کنند همچنان درین بحث
هم تعلیل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم غیب است بخدای عزوجل و در آیه
کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول استثنا هم موجود اگر غیب را شرک می بود
اظهار دیگری هرو امکان نداشت جمهور مفسرین و اکابر دین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب
خاصه خدا غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاص بخدا است

عزوجل است غیب مطلق است یعنی انچه نسبت بهمه مخلوقات غایب است نه غیب اضافی
یعنی انچه غایب است از ملک ومشاهد است نزد بشر بشرط کیفیات جسمانی یا بالعکس مثلاً
عالم برزخ وبهشت ودوزخ وسایر انچه متعلق است بملکوت پس اطلاع فرد بشری بر
تمام ملکوت واطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد نوع خود بلکه بر تمام
عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه طحاوی در تفسیر ودیگران هم تصریح نموده اند که اطلاع بر
تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخدا است نیست وباخبار صحیحه برای حضرت اسرافیل ثابت
وبرای بعض اولیاء الله هم بتواتر منقول نمی شنید در قران وعلم آدم الاسماء کلها وانچه نوشته
من زعم ان ارواح الانبیاء والاولیاء حاضرة وناظرة صار مشرکا لیس از غایت جهل است
چه اسمای الهی همه توقیفی اند ودر اسمای حسنی حاضر وناظر وارد نیست ونه در تمام فصل ازل
آورده اش ثابت می شود مگر ظاهرا انجام بجای شهید این لفظ را بزبان می آرند ودر قرآن
موجود فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هولاء شهیدا قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی حسنها وسیئها فوجدت فی محاسن اعمالها الاذی
یماط عن الطریق ووجدت فی مساوی اعمالها النخامة تکون فی المسجد لا تدفن رواه مسلم
صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم وخبط عظیم که درین مقدمه نموده اند که اول دعوی
نمود که هر جا حاضر وناظر بودن وخبر هر چیز هر وقت برابر داشتن خاص بخدا است

انتهى مقاله گویا که اشاره است بغیب مطلق و دران کلام نیست تفریع نموده بران بدین نوع
پس اگر کسی بداند که من هرگاه نام نبی یا ولی بر زبان می آرم او را خبر می گردد مشرک گردد
انتهی ببینید که مصرح علیه مطلق بود و تفریع مقید و اضافی افسوس که این امت شیطان
را در مطلق و مقید عام و خاص حقیقی و اضافی تفرقه محسوس نمی شود هرگاه در اضداد
امتیاز کردن نمی تواند تا فهم مراد صحیح از وشان آرزو داشتن خیال خام است این است کلام
اجمالی در شرک فی العلم همچنان از جمله افعال خدای عز و جل تصرف را مدار شرک قرار داده و سوای
انچه در رد آن مذکور شد یک نکته دریافتنی است که اسم مباحث قران مجید رد شرک است و در یک
هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن ببینید بلکه جا هم این لفظ در آیات و احادیث ذکر
کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک نجدی همچنان در قسمین یا قسمین
افعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده و سو کما تری و اصل مسئله افعال را یاد
باید داشت که بمجال کثیره کار خواهد آمد و آن اینکه نسبت با فعالیکه اختصاص مع الطلب وارد گردیده
یعنی آن افعال را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری
با اعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود و قید
طلب با اختصاص از برای آن است که بعضی صفات و افعال خاص اند برای خدا اگر طلب
نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص حکم بخدا از ان یافته می شود مگر طلب نیست یعنی

خاص مرا حاکم بگوئید و دیگری را مگوئید که خصوصیت طلب فے منع طلب از غیر نمی باشد و

مثل ایاک نستعین خصوصیت استعانت بالله تعالی از ان یافته می شود مگر طلب نیست

یعنی خاص از من طلب مدد کنید و از دیگری مکنید که خصوصیت طلب نی منع از غیر نمی باشد

انتهی ترجمه المقدمه و عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف می کنند بدعت را

بانچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین و انچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین

و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمی کنند

یعنی هرچه بعد ازین ازمنه حادث شده همه بدعت و حرام و کفر است نیک باشد یا بد بعضی

ملاحده ظاهریه باین راه رفته اند علامه مصری نوشته لاشک ان ما تقولوا ابتداع قبیح فی الدین

و اختراع فضیح مخالف لاجماع المسلمین حاصله ان ما حدث بعد الازمنة الثلثة المشهود لها

بالخیر فهو بدعة ضالة لا یتوقع فیها الخیر و ما حدث فی احد منها فهو لیس ببدعة و کلا الامرین

باطلان قطعا فان اکثر البدع المقطوع بقبحها بل کانها اصول فی القبح و السوء فلما یتصور اقبح

و اسوء منها انما حدثت فی هذه الازمنة الثلثة اما البدع الاعتقادیة التی هی اکمل افراد البدعة السیئة

فالخروج و النصب و الرفض باقسامه من التفضیل و التبرء و الغلو و کذا القدر و الارجاء و خلق القرآن

و الاعتزال و غیرها کلها حدثت فی هذه الازمنة و کذا اکثر البدع العملیة الاموریة انما حدثت فیها

فبطل ما قالوا ان ما حدث فی احد منها فهو لیس ببدعة و لا شک ان الخیر متوقع فیما بعد

الازمنة الثلثة المذكورة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل امتي كمثل غيث لا يدرى اولها خير او اوسطها او آخرها وردايضاً من سن في الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيها الخير انتهى خلاصه لمعه كه در رد بدعت نجديه درينجا نقل ميكنم ولنا فيه هذه رسالة في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لرد الجاهلين المتبدعين الملحدين في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان دجالون كذابون يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل الاتم فانهم يفتخرون بتلك العلاء ويشنعون المسلمين بذكرهم عدم سمعهم وسماع آبائهم لمفواتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم في النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان فنقول قال الشيخ الامام العلامة محي الدين ابو زكريا يحيى بن شرف النووي في تهذيب الاسماء واللغات بدع بدعة بكسر الباء في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي منقسمة الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته وتمكنه في انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة ومكروهة ومباحة قال والطريق في ذلك ان تعرض البدعة على قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد الايجاب

فهي واجبة أو في قواعد التحريم فمحرمة أو الندب فمندوبة أو المكروهة فمكروهة أو المباح فمباحة
وللبدع الواجبة أمثلة منها الاشتغال بعلم النحو الذي يفهم به كلام الله وكلام رسوله وذلك
واجب فإن حفظ الشريعة واجب ولا يتأتى حفظها إلا بذلك وما لا يتم الواجب إلا به فهو واجب الثاني
حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالث تدوين أصول الفقه الرابع الكلام في الجرح
والتعديل وتمييز الصحيح من السقيم وقد دلت قواعد الشريعة على أن حفظ الشريعة فرض كفاية
ولا يتأتى ذلك إلا بما ذكرنا وللبدع المحرمة أمثلة منها مذهب القدرية والجبرية والمرجئة
والمجسمة والرد على هؤلاء من البدع الواجبة وللبدع المندوبة أمثلة منها إحداث الربط والمدارس
وكل إحسان لم يعهد في العصر الأول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف والجدل
ومنها جمع المحافل للاستدلال في المسائل إن قصد بذلك وجه الله تعالى وللبدع المكروهة أمثلة
كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة أمثلة منها المصافحة عقيب الصبح والعصر
ومنها التوسع في اللذيذ من المآكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة وتوسيع الأكمام وقد
يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة ويجعله آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول
الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلاة والبسملة آخر كلامه
وروى البيهقي بإسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات من الأمور ضربان أحدهما ما أحدث
من الخير لا خلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام

شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى فلا
آخر كلام الف فعلى انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن حجر في فتح المبين بشرح الاربعين للامام
النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلعم من احدث اي
انشاء واخترع من قبل نفسه في امرنا اي شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم
واستمر العمل به ومن ثمه جاء في رواية دينا والمراد الحكم هذا ما ليس منه مما ينافيه او لا يشهد له شيء
من قواعده وادلته العامة فهو رد اي مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت
منافاته لما ذكر لعدم مشروعيته بالكلية كنذر ذلك ولاختلال شرطه او ركنه عبادة كان او عقدا
فلا يفيد الملك مطلقا على الاصح من خلاف فيه للعلماء او للزيادة على المشروع فيه نحو الصلوة
دون الوضوء او لارتكاب منهي فيه كالصلوة بنحو مغصوب فيها او الحج بمال حرام والذبح بالمغصوب
والاعتكاف مع اقتراف كبيرة والصوم مع نحو كذب والبيع مع نحو نجش وغيره مما نهي عنه لامر
خارج وهبة بعض الاولاد على رأي ضعيف في الجميع والاصح الصحة فان النهي في هذه لامر خارج
بخلافه للذات فانه يبطلها كذبح المحرم الصيد ولبسه للخف بلا عذر فلا يمسح عليه وجماع الصائم
والحاج قبل التحلل اما ما لا ينافي ذلك بان شهد له شيء من ادلة الشرع او قواعده فليس برد على
فاعله بل هو مقبول عنه وذلك كبناء الربط وخانات السبيل وسائر انواع البر التي لم تعهد في الصدر
الاول فانه موافق لما جاءت به الشريعة من اصطناع المعروف والمعاونة على البر والتقوى

وكالتصنيف في جمع العلوم النافعة الشرعية على اختلاف فنونها وتقرير قواعدها وكثرة
التفريعات وفرض ما لم يقع وبيان حكمه وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون
وتتبع كلام العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني والبيان
والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين على معرفة كتاب الله وفهم
معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مأمورا به كتفريع الاصول والفروع وما يحتاجان اليه
من الكتاب وغيره من العلوم الآلية او ككتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى الدين بواسطة او بوسائط فهو
مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح ومن ثم استجاز كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر
وزيد بن ثابت رض في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة ثم شرح الله صدره
لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع
قال كيف تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له انه الحق ولم يزل
يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع لعمر في جمع الناس لصلوة
التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي
لانها وان حدثت ليس فيها رد لما مضى بل موافقة لانه صلى الله عليه وسلم علل

الترك لجبنية الاعراض فزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث
وخالف كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير ولم يخالف
شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة الحسنة متفق على ندبها وهي ما وافق
شيئا مما مر ولم يلزم من فعله محذور شرعي ومنها ما هو فرض كفاية كتصنيف العلوم ونحوها
مما مر قال ابو شامة شيخ المصنف رح ومن احسن ما ابتدع في زماننا ما يفعل كل عام في اليوم
الموافق ليوم مولده صلعم من الصدقات والمعروف واظهار الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه
من الاحسان الى الفقراء مشعر بمحبته صلى الله عليه وسلم وتعظيمه وجلالته في قلب فاعل ذلك وشكر
الله على ما من به من ايجاد رسوله الذي ارسله رحمة للعالمين وان البدع السيئة وهي ما خالف
شيئا من ذلك صريحا او التزاما قد ينتهي الى ما يوجب التحريم تارة والكراهة اخرى والى ما يظن انها
طاعة وقربة الى آخر ما قال وقال في شرح قوله في رواية مسلم من عمل منكم عملا ليس عليه
امرنا اي حكمنا او اذننا بخلاف غيره مما مر ومن ثم سر رسول الله عليه وسلم باخذ خالد
اللواء في غزوة مؤتة مع عدم امره به وحمد على ذلك لانه من المصالح العامة وهي لا تتوقف
على امر بها بخصوصها وكذا ايضا في كل تخصيص لدليل عام بدليل خاص او عام لانه عليه
امر الشرع بخلافه بغير دليل وصح صلى الله عليه وسلم بلالا على صلوة ركعتين كلما توضأ
مع انه لم ياخذه عنه صلى الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة

وقال في شرح قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي يقتضي الفساد
المنهي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح
العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا
يا رسول الله كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وان
تأمر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الحقيقي على طريق التقدير والفرض والا فهو لا
ولاية ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار
بالغيب وان الشريعة تختل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ
اختيار لاهون الضررين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من اثارة الفتنة التي
لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى تعقيب ذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا
كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلي فحسن رضي الله
عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف
بينهم فيه ومن ثم قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه ابو بكر وعمر وهذا
حق المقلد الصرف في تلك الازمنة القريبة من الصحابة اما في زماننا فقال بعض ائمتنا
لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الامام الشافعي والامام مالك والامام ابي حنيفة والامام احمد
رضي الله عنهم لان هؤلاء قد عرفت قواعد مذاهبهم واستقرت احكامها وخدمها تابعوهم

وحرروا فرعا فرعا حكما حكما فقل ان يوجد حكم الا وهو منصوص لهم اجمالا او تفصيلا بخلاف غيرهم
فان مذاهبهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا يعرف لها قواعد يستخرج احكامها عليها فلم يجز
تقليدهم فيما حفظ عنهم لانه قد يكون مشروطا بشروط اخرى وكلوها الى فهمها من قواعدهم
فقلت الثقة بخلو ما حفظ عنهم من قيد او شرط فلم يجز التقليد ح عضوا عليها بالنواجذ و
اياكم ومحدثات الامور فان كل بدعة وهي لغة ما كان مخترعا على غير مثال سابق ومنه بديع
السموات والارض اي موجدهما من غير مثال سابق وشرعا ما احدث على خلاف امر الشارع
ودليله الخاص والعام ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس
بعد الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل في الشرع
وانما الحامل عليه مجرد الشهوة او الارادة فهذا باطل قطعا بخلاف محدث له اصل في الشرع
اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن اذ هو سنة الخلفاء الراشدين الائمة المهديين
ومن ثم قال عمر رضـ في التراويح نعمت البدعة هي فليس في ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان
القرآن باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشاء الذم ما اقترن
به من مخالفة السنة والدعاية الى الضلالة فالحاصل ان البدعة منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها
اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على
الكفاية الاشتغال بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف

والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل وتمييز صحيح
الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد على نحو القدرية والجبرية
والمرجئة والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه
القواعد الشرعية ولا يتأتى حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة احداث نحو الربط
والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام في دقائق التصوف والجدل و
جمع المحافل للاستدلال في المسائل العلمية ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة
المساجد وتزويق المصاحف ومن المباح التوسع في لذيذ المآكل والمشارب والملابس وتوسيع
الاكمام وقد يختلف العلماء في ذلك فيجعله بعضهم مكروها وبعضهم سنة وكذا المصافحة عقب الصبح
والعصر على ما قاله ابن عبد السلام لكن قيده المصنف بما اذا صافح من هو معه قبلها اما من ليس
معه قبلها فمصافحته مندوبة لانها عند اللقاء سنة اجماعا وكونه خصصها ببعض الاحوال وفر
فرطا في اكثرها لا يخرج ذلك البعض عن كونها مشروعة فيه ومما تقرر علم ان قوله ومحدثات
الامور عام اريد به خاص اذ سنة الخلفاء الراشدين منها مع انا امرنا باتباعها لرجوعها الى
اصل شرعي وكذا سنتهم عام اريد به خاص اذ لو فرض خليفة راشد في عامة امره سن
سنة لا يعضدها دليل شرعي امتنع اتباعها ولا ينافي ذلك رشده لانه قد يخطئ المصيب

وتبيغ المستقيم يوما واعلم ان الكلام اما عام اريد به عام نحو والله بكل شيء عليم او خاص اريد به
خاص نحو فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها او عام اريد به خاص نحو اوتيت من كل شيء
او خاص اريد به عام نحو ولا تقل لهما اف ولا تنهرهما اي لا تؤذيهما بشيء من الايذاء انتهى
عبارة الفتح المبين من بعد ذكر نموده عبارت سيرت شامي را در باب مولد خير البشر
صلى الله عليه وسلم كه مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفير و جماعه كثير ائمه اعلام
و هداة اسلام مثل ابو الخير سخاوي و ابن جزري و ابن كثير و ابن دحيه و ابو شامه شيخ نووي
و ابن جوزي و ابن ظفر و ابن قفل و شيخ ابي عبد الله بن محمد بن النعمان و جمال الدين عجمي و
يوسف الحجاز و يوسف بن علي بن زريق و ابو بكر الحجازي و ابا موسى الزرهوني و ابن البطاح
و مخلص كتاني و ظهير الدين بن جعفر و نصر الدين و شيخ عمر موصلي و صدر الدين بن عمر و غيرهم
كه هر يك از ان كرام از عمايد دين و اركان اسلام و مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت كرده اند
حسن آن بدلائل تفصيليه و كسيكه كلام كرده در ان كلامش را رد نموده اند و اين ماجرا بتفصيل در رد
استحقاقات بيان نموده ايم و درينجا بخوف تطويل اعاده ننموديم بعد نقل سيرة شامي نوشته
و بعد ذلك فنقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هي في امور الدين و التشريع و المحدث في امور
الدنيا ليس ببدعة و ان البدعة منقسمة الى حسنة و قبيحة فمنها واجبة و منها محرمة و منها مندوبة
و منها مكروهة و منها مباحة و المحدث من الدنيات ان خالف الكتاب و السنة او الاجماع

او الاثر فهي ضلالة و ردود ان لم يخالفها فليس بمردود وما كان منها خيرا فهي بدعة محمودة وان البدعة الحسنة
متفق على ندبها فما اخترع مبتدعة زماننا من اطلاق البدعة السيئة على كل محدث في امور الدنيا
والدين وقصرها في القبيحة فمنشأها الجهل والاعجاب برايه والاجتراء على الله ورسوله. شاه عبد العزيز
در فتوى جواز ختم مروجه نوشته اند که هیئت اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام الله
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در زمانه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین نبود اگر کسی این طور بکند باک نیست زیرا که درین قسم
قبح نیست بلکه فایده احیاء و اموات را حاصل می شود انتهی مولوی رفیع الدین صاحب
هم در فتوی درین باب نوشته اند از همان است پس ادعیه و ختم و طعام مجتمعی مباح است و قبح
ندارد انتهی امام غزالی علیه الرحمة در احیاء العلوم نوشته الادب الخامس موافقة القوم في
القيام اذا قام واحد منهم في وجد صادق من غير رياء وتكلف او قام باختيار من غير
اظهار وجد وقامت له الجماعة فلا بد من الموافقة فذلك من ادب الصحبة وكذلك ان جرت عادة
طائفة بتنحية العمامة على موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثياب اذا سقط
عنه ثوبه بالتمزيق فالموافقة في هذه الامور من حسن الصحبة والعشرة اذ المخالفة موحشة
ولكل قوم رسم ولا بد من مخالقة الناس باخلاقهم كما ورد في الخبر لا سيما اذا كانت
اخلاقا فيها حسن العشرة والمجاملة وتطييب القلب بالمساعدة وقول القائل ان ذلك

بدعة لم تكن في الصحابة فليس كل ما يحكم باباحته منقولا عن الصحابة وانما المحذور بدعة تزاحم
سنة ثابتة او تزيلها ولم ينقل النهي عن شيء من هذا فالقيام عند الدخول للداخل لم يكن من عادة
العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما
رواه انس رضي الله عنه ولكن اذا لم يثبت فيه نهي عام فلا نرى فيه باسا في البلاد التي جرت
العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب به وكذلك
سائر انواع المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب واصطلح عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها
بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد فيه نهي لا يقبل التاويل تحقيده سيوم فعل مباح بلكه حسن و
سائر امور خير از مداومت وملازمت وتخصيص زمانی ومکانی حرام وکفر میگردد واین عبارات
گوناگون ومذیانات بوقلمون جلوه نمایش میدهند که در رد آسخفیات ازاله شبهات نموده ایم
دریجا مختصر اخری ذکر میکنیم در صحیح مسلم از عائشه صدیقه رضی الله عنها مرویست احب الاعمال الی الله
ادومها وان قل ودر صحیح بخاری از مسروق مرویست ای الاعمال احب الی الله قالت
الدائم ودر صحیحین از عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما مرویست قال قال رسول الله صلعم یا عبد الله
لا تکن مثل فلان انه کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل ودر صحیح مسلم از عمر رضی الله عنه مرویست
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حزبه او شیء منه فقرا ما بین صلوة الفجر
والظهر کتب له کانما قرءه من اللیل ودر بعضی نوشته وینبغی من کان له ورد فی وقت

من ليل او نهار او عقب صلوة او غير ذلك فغاية ان يتذكر او يأتي به او الملك فلا يحمل معتقدا
اللازمة ولا يتنبال في قضائه صباح جمعة ورده قول رئيس بتجديد الفعل المباح بتقييد الزمان
والمكان من غير ما يصير قربة وكفر ابل الفعل المندوب بحسن ايضا مثاله نوشته ذلك بهتان وكذب
وافتراء على الله ورسوله مخالف للشرع وقد جعله اصلا مؤسسا وبنى عليه فروعا كثيرة
وليس له اصل من ادعى فعليه ان يأتي بآية دالة عليه او حديث مصرح به واذ ليس فهذا
اختراع في الدين هو البدعة الضالة وطالما طالبنا سؤالا على هذه الدعوى وما تمسكوا
فما كان هم بذلك من علم انهم الا يخرصون ولقد ما عجزوا من اثبات هذا المخترع طالبنا بابطال
هذا المخترع بالبينة وان كان بالمدعي وقصدنا ابطال دعواه يكفي ولكن المقصود النصيحة فنأتي
بالحجة الصريحة الصحيحة فنقول فيما ذكرنا من عبارات الائمة الهادين تصريحات في رد اختلاق
الدعوى وابطال المدعي فمنها استدلالهم بحديث صوم يوم عاشوراء فان اليهود شرفوا هذا
اليوم بخصوصه للصوم وتبعهم رسول الله صلعم فيه وصيره سنة في كل سنة فقد ثبت
ان نفس التقييد ليس بقبيح فانه القبح والحسن يرجع الى الاصل ولو كان نفس التقييد سببا للحرمة
فكيف يقبله رسول الله صلعم لا سيما وتقييد اليهود تعظيما لهذا اليوم والحديث في صحيح
مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد اليهود يصومون يوم
عاشوراء فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي اظهر الله فيه موسى عليه السلام

وبني اسرائيل على فرعون ونحن نصومه تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولى بموسى
منكم فامر بصومه وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم يوم عاشوراء يتخذونه عيدا
ويلبسون نساءهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم فصوموه انتم ومنها استدلالهم بحديث
مدح رسول الله صلعم بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوة ركعتين بعد كل وضوء مع
انه لم ياخذه عنه صلعم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم و
منها استدلالهم بالسوال عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجابه
صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح مسلم عن ابي قتادة قال النووي
في شرحه وفي الحديث دليل على ان الزمان ايضا يتشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة
تقبيل المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكن معه في الصلوة ومنها حكمهم بان كونه خصصها ببعض
الاحوال وفرط في اكثرها لا يخرج ذلك عن كونها مشروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفق
على جواز فعلها والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على تحديد تخصيص
يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والرد على من تكلم فيه وما هو الا شاذ نذر ومنها
نذر رجل على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم النحر ببوانة وقوله صلعم اوف بنذرك والحديث
في سنن ابي داود ومنها نذر لبيد الصحابي ان لا تهب الصبا الا نحر واطعم والقصة في تهذيب
النووي ومنها ان تعيين الذبح برجب الذي يسمى عتيرة كان من فعل المشركين لطواغيتهم و

بعد رفع القبح ای کونه للاصنام ودخول الحسن ای کون الذبح لله قربة رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم کما هو مذهب جماعة واستحسنه بعض الائمة من الصحابة والتابعین وتبع التابعین
ولم یحرم بنفس التقیید بالزمان مع ان تعیینه الشرکین من حکم بکراهته فلتعارض الادلة وغیره
لا لنفس التقیید فقد ظهر بطلان ما قال المبتدع النجدی من ان الفعل المباح بتقیید الزمان
والمکان یصیر حراماً وکفراً بل الفعل المندوب ایضاً مثلاً استفتا از مولوی رفیع الدین
سوال تخصیص ماکولات در فاتحه بزرگان مثل کهچره در فاتحه امام حسین رضی الله عنه
وتوشه در فاتحه شیخ عبد الحق وغیر ذلک وهمچنان تخصیص خورندگان چه حکم دارد جواب فاتحه
وطعام کردن بشبه از مستحسنات است وتخصیص که فعل مخصص است باختیار او است باعث
منع نمی تواند شد این تخصیصات از قسم عرف وعادات اند که بمصالح خاصه و مناسبت خفیه
ابتدا بظهور آمده رفته رفته شیوع یافته در حق کهچره که صاحب در مختار وصاحب قنیه ودیگر
فقها تصریح نموده اند وتخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور وتقسیم گوشت
آن بر اصدقای خدیجه رضی الله عنها که بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا محمد
کجراتی که از اعاظم علما وصلحای وقت خود ومعاصر شیخ عبد الحق دهلوی است در وصیت
خود نوشته است تعیینات وتحقیقات در اوضاع وتراکیب ماکولات وتعیینات در فقره
فاتحه های ونیازهای بزرگان از اتفاقات ورسوم صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام

و اولیاء عظام است که نیاز کمال ظاهری و باطنی ایشان متفق علیه کافهٔ اهل اسلام است
بران معتقد بوده اند و حکم کرده اند بلکه بعضی از اکثر آن که بر السنه مشهور است که فاتحه و نیاز فلان
بزرگ باین طور و بران چیز باید در رسائل و اوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب نوشتن اصحاب
کهف وغیره که خواص آنها معلوم نیست فاما عمل بران نامناسب که داخل تجربیات است
در رقعی که انتقام تخصیصها بطرق صحیحه مروی است و فرقی نیست میان آن و این و ظهور برکات
و آثار درین تخصیصات از یقینیات است مثل سایر تجربیات انتهی کلامه فقیر می گوید در
تفسیر عزیزی در خواص سوره بقره نوشته است که از خواص مجربه این سوره است که در
هنگام برآمدن آبله اطفال که آنرا چیچک خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را تجوید
و ترتیل بحضور طفلی که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را
در ان سال چیچک نه براید و اگر براید سهل و آسان گردد و آسیبی باو نرسد لیکن شرط است
که در وقت ختم قرائت آن دو نیم پاو برنج با شکر و جغرات بقدر حاجت مستحقی را در همان مجلس
بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری و طفل بخورد انتهی و همچنان سایر تقییدات و تخصیصات
در اعمال مرویه از آنحضرت صلعم و صحابه و تابعین و تبع تابعین و اکابر لاحقین هم از آن سبب
تجربه و نقل است رسیدن علم آن ضرور نیست و نه سبیل است موضوع علی العموم برای الحاد
از امور تشریعیه نیست از عادیات و تجربیات است آری چیزیکه ممنوع است در ان کلام

نیست تخصیص بی تخصیص در رجال ممنوع بحث در افعال مباحه وحسنه است که تخصیص
قلب ماهیت آن نمی کند وآن فعل را حرام وکفر نمی سازد کما هو مزعوم المخالفین در ترکیب فتح عین
باید دید که چه طور از تقییدات مذکوره در کتب صحاح مروی مقبول و معمول ابن اثیر در نهایه
نوشته کان من عادتهم ان الانسان اذا اصابته عین من احد جاء الی العاین بقدح فیه ماء فیدخل
کفه فیه فیتمضمض ثم یمجه فی القدح ثم یغسل وجهه ثم یدخل یده الیسری فیصب علی یده الیمنی ثم یدخل یده
الیمنی فیصب علی یده الیسری فیصب علی مرفقه الایمن ثم یدخل الیمنی فیصب علی قدمه
الیسری ثم یدخل یده الیسری فیصب علی رکبته الیمنی ثم یدخل یده الیمنی فیصب علی رکبته
الیسری ثم یغسل داخلة ازاره ولا یوضع القدح بالارض ثم یصب ذلک الماء المستعمل علی
راس المصاب بالعین من خلفه صبة واحدة فیبرأ باذن الله تعالی در مواهب بعد نقل
این عبارت نوشته وهذا المعنی مما لا یمکن تعلیله ومعرفة وجهه من جهة العقل فلا یرد لکونه
لا یعقل معناه وقال ابن العربی ان توقف فیه متشرع قلنا له قل الله ورسوله اعلم وقد
عضدته التجربة وصدقته المعاینة و متفلسف فالرد علیه اظهر لان عنده ان الادویة تفعل
بقواها وقد تفعل بمعنی لا یدرک ویسمون ما هذا سبیله الخواص [illegible] هم در مواهب از شرح
السنه نقل نموده ان عثمان بن عفان رض رای صبیا ملیحا فقال دسموا نونته لئلا تصیبه
العین عقیده چهارم اصل [illegible] در استشعار حرمت است یعنی هر چه از شارع منقول [illegible]

نیست حرام است و نسبت می کنند بکتب فقه و اصول فی آنکه بعض کلام رسید ملخص بحث در
اصل اشیاء اینست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم است اشیا اینکه حسن و قبح
آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب مندوب محظور و مکروه و مباح قبل الشرع
و بعد الشرع بلا مداخلت شارع و چیزیکه علت حسن و قبح آن بعقل معلوم نمی گردد معتزله را
قبل شرع سه مذهب است اول اباحت آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب
معتزله بغداد است سوم توقف و این اباحت را اباحت اصلیه و اباحت حقیقیه گویند که اشعریه
و ماتریدیه از آن منکر که نزد شان قبل شرع حکم نیست و تحقیقیکه در اهل سنت است که اصل در اشیاء اباحت است
و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا خطر که مذهب بعض اصحاب نسبت بزمان فترت و این
اباحت غیر اباحت معتزله است که حکم نیست نزد اهل سنت و معنیش اینکه معامله کرده میشود با جمیع
افعال معامله مباح یعنی ماخوذ نمی شود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند بعد
اندراس شریعت سابقه و جهل احکام پس این جهل عذر است و بر همین اباحت مبنی است مسئله
نسخ حاظر و مبیح را در تنقیح نوشته و فیه نظر لان الاباحة الاصلیة لیست حکما شرعیا فلا
یکون اثبات الحرمة بعده نسخا و در شرح آنرا بتفصیل بیان نموده در تلویح نوشته و هذه المسئلة تورد
فی اصول الشافعیة و الاشاعرة علی التنزل الی مذهب المعتزلة فی ان للعقل حکما بالحسن
و القبح و الا فالفعل قبل البعثة لا یوصف عندهم بشیء من الاحکام الحاصل در کتب

اصول مجتهدین در غایت طول است و درین خصوص که اصل حرمت است یا اباحت یا توقف
وانواع اختلاف درینجا که وارد شده همه نسبت بقبل ورود شرع بوده است وخارج از بحث چونکه
مخالفین بسبب عدم ممارست آن فن بعض الفاظ را نافهمیده در معرض معارضه می آرند برای
رفع اشتباه باین تفصیل اشاره نموده بر سر اصل سخن میرسیم که اباحت شرعیه عبارت از
خطاب شارع بالتخییر یعنی بعد ورود شرع در چیزیکه شارع بخطاب تخییر نموده آن مباح است
واگر مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک چیزی معدوم باشد آن اباحت اصلیه شرعیه است
ونیست دران اختلاف کسی از معتمدین اصولیین اهل سنت قال صاحب المسلم الاباحة حکم شرعی لانه
خطاب الشرع بالتخییر والاباحة الاصلیة نوع منه لان کل ما عدم فیه المدرک الشرعی للحرج فی
فعله وترکه فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فهی لا یکون الا بعد الشرع خلافا لبعض
المعتزلة قال مولانا بحر العلوم فی شرحه ای عدم المدرک الشرعی لهما مدرک شرعی لحکم الشرع
بالتخییر والاباحة الاصلیة لا تکون الا فی وضع عدم المدرک الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل
بحکم بخصوصه اصلا فالاباحة الاصلیة فیها حکم بالتخییر فهی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
فانهم یقولون بالاباحة وغیره من الاحکام قبل الشرع ودر شرح مختصر الاصول نوشته الاباحة
حکم شرعی خلافا لبعض المعتزلة فانهم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعله وترکه وذلک
ثابت قبل الشرع وبعده ونحن ننکر ان ذلک اباحة شرعیة بل الاباحة خطاب الشارع بذلک

فافتر فامرزاجان در حاشیه این نوشته قوله خلافا للبعض المعتزلة هم الذین قالوا الافعال الا
التی لا یدرک العقل اشتمالها علی المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما مباحة قبل الشرع بالاباحة
الاصلیة لانه تعالی خلق العبد وما ینتفع به فالحکمة تقتضی اباحته له دفعا للعبث وحاصل النزاع
یرجع الی ان الاباحة فی لسان الشرع هل هو عدم الحرج فی فعله وترکه او حکم الشارع بذلک والتحقیق
ان ما لا یدرک العقل اشتمالها علی المصلحة والمفسدة وخلوه عنهما ولم یتعلق به الخطاب الکاشف
عن حاله صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند هولاء البعض من جهة ان الاباحة فی عرف الشرع
بمعنی عدم الحرج فی فعله وترکه وهکذا کذلک عند الجمهور ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعله
وترکه فذلک مدرک شرعی بحکم الشارع بالتخییر بینهما الغرض بعد ورود شرع و عدم مدرک شرعی
حرج در فعل و ترک بر اباحت اتفاق اهل اصول است و احادیث نبویه هم صراحة بر ان شاهد عن
ابن عباس رض قال کان اهل الجاهلیة یاکلون اشیاء ویترکون اشیاء تقذرا فبعث الله نبیه وانزل
کتابه واحل حلاله وحرم حرامه فما احل فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سکت فهو عفو شیخ عبد الحق
علیه الرحمة در ترجمه مشکوة در ذیل این حدیث نوشته ازینجا معلوم می شود که اصل در اشیاء اباحت
هست و در آخر حتی گوید به تحقیق ثابت شده است تحریم بعضی اشیاء و دیگر به سنت زیاده بر کتاب
ولیکن ابن عباس خواند کتاب را و نخواند سنت را از جهة کثرة آن یا غرض وی رض از تلاوت این
آیه آن بود که بداند که تحریم نیست مگر لوجه و جایز نیست هوا در مشکوة از ابی ثعلبة الخشنی مرفوعا

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله فرض فرائض فلا تضیعوها وحرم حرمات فلا
تنتهکوها وحد حدود افلا تعتدوها وسکت عن اشیا فلا تبحثوا عنها ملا علی قاری در شرح نوشته
دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة ودر تفسیر مدارک تحت آیه قل لا اجد فیما اوحی الی الا یه
می نوید وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله وشرعه لا بهوی النفس وکتب فقه از ین
حکم مالامال اند در شرح وقایه در شرح قول ماتت بالیبس تحت شک لیس بنجس می نوید ان الحکم
بنجاسة المسفوح یبقی غیر المسفوح علی اصله وهی الحل ویلزم منه الطهارة در هدایه در فصل
حداد نوشته ان الاباحة اصل در باب التعلیم فیبقی اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل
درجواب سوال چهل وهشتم نوشته امریکه منقول از آن حضرت صلعم وصحابه رضم نباشد
غیر مشروع است چنانچه صاحب هدایه چندجا عدم نقل را از آن حضرت صلعم وصحابه رضم دلیل
گرفته است منها فی کتاب الصلوة فی فصل الاوقات التی تکره فیها الصلوة قال یکره
ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة
ومنها ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع
حرصه علی الصلوة ومدعا صاحب مائة مسائل ازین روایات علاقه ندارد چه عدم
نقل چیزے دیگر و نقل عدم چیزے دیگر عینی در حاشیه هدایه می نوید هذا مبنی علی
معرفة الحدیث الذی فیه عدم زیادة النبی علیه السلام علی رکعتی الفجر ولذا قال الاکمل

ان الترک مع حرصه علیه السلام علی احراز فضیلة النفل دلیل الکراهة و این بحث در تصحیح
مائة المسائل به تفصیل ذکر کرده ایم من شاء فلیرجع الیه ظاهر ا ماخذ این عقیده کلام ظاهریه
است مصری در شرح مسند در بحث تلفظ به نیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره
از حنفیه و شافعیه نوشته اما انکار الملاحدة الظاهریة و استدلالهم بان المتابعة کما تجب
فی الفعل مطلقا تجب فی الترک ایضا فمن واظب علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه وسلم
فهو مبتدع لان عدم الفعل کفعله فی الحجة من غیر تفاوت باتفاق الائمة فمن جهلهم باصول
الدین فان علماء الاصول باسرهم صرحوا بخلافه فی فصول البدائع للشمس ان الترک بمعنی عدم الفعل
لا یصح طلبه اما لانه غیر مقدور واما لانه لو کان مطلوبا لترتب علیه الثواب فیکون کل مکلف
مثابا باعتبار عدم فعل المنهیات التی لا تحصی ولا قائل به والمطلوب الفعل کفا کان او غیره
انتهی وصرح الاصولیین بان الترک فی ترک المنهی عنه ایضا لیس بمعنی عدم الفعل لانه لیس
بداخل تحت القدرة للعبد کما فی التحریر وغیره بل المراد به الکف وهو ان تدعوا النفس الیه
فادا علی فعله فیکف نفسه خوفا من ربه انتهی کلام المصری و بحث تلفظ به نیت را وانچه
متعلق اینمقام است در رد استحسانات مفصلا ذکر کرده ایم وانچه مصری در باب ترک ذکر نموده
از عموم شرح اشباه ونظائر هم ظاهر است ومخالفین که وجوب متابعت در ترک را متفرع نموده اند
بر وجوب متابعت در فعل مطلقا حال آنکه وجوب متابعت در فعل مطلق هم ثابت نیست

در توضیح و تلویح نوشته است که افعال غیر جبلی آنحضرت مثل قیام و قعود و اکل و شرب
دو قسم اند مقتدی به و غیر مقتدی به و فعل مطلق خالی از قرینه فرضیه و وجوب و استحباب
و اباحه مختلف فیه است صاحب توضیح می نویسد المختار عندنا الاباحة و صاحب تلویح هم درین
بحث می نویسد الاصل فی الاشیاء الاباحة و واضح باد که متابعت در امر هم تفصیلی دارد شاه ولی الله
در حجت بالغه نوشته ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم علی قسمین احدهما ما سبیله سبیل تبلیغ
الرسالة ومنه قوله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا و ثانیهما ما لیس من باب
تبلیغ الرسالة ومنه قوله صلی الله علیه وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا به واذا
امرتکم بشیء من رأیی فانما انا بشر وقوله صلعم فی قصة تأبیر النخل انی انما ظننت ظنا فلا
تؤاخذونی بالظن ولکن اذا حدثتکم عن الله شیئا فخذوا به فانی لم اکذب علی الله فمنه الطب
ومنه باب قوله صلی الله علیه وسلم علیکم بالادهم الاقرح ومستنده التجربة ومنه ما فعله النبی صلی
الله علیه وسلم علی سبیل العادة دون العبادة وبحسب الاتفاق دون القصد ومنه ما ذکره
کما کان یذکر قومه کحدیث ام زرع ومنه ما قصد به مصلحة جزئیة یومئذ ولیس من الامور اللازمة
لجمیع الامة ومنه حکم و قضاء خاص انتهی ملخص عبارة حجة بالغه و هم دران کتاب نوشته
من اسباب التحریف التعمق وحقیقته ان یأمر الشارع بامر وینهی عن شیء فیسمعه سامع من امته
فیفهمه حسب ما یلیق ببدیهته فیعدی الحکم الی ما یشاکل الشیء بحسب بعض الوجوه او بعض

اجزاء العلة او الی اجزاء الشیء و مظانه و وجوه فیه و کلما اشتبه علیه الامر لتعارض الروایات
التزم الاشد و یجعله اجبارا و یحمل کل ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی العبادة والحق انه فعل اشیاء
علی العادة فیظن ان الامر والنهی اشتملا هذه الامور فیخبر بان الله تعالی امر بکذا ونهی عن کذا الی آخر
ما قال و کشف رسول الله صلی الله علیه وسلم عن فوائد هذه المقالة و بین انه تحریف تحقیقه
بتحریف مطلقا مستلزم مساوات است و سر عقیده فروع کثیره درباره تکفیر تصریح نموده اند
و مستندان عقیده حدیث من تشبه بقوم فهو منهم که ابوداود از ابن عمر رض باسناد ضعیف روایت
کرده است اگرچه حدیث مذکور ایشان وارد کرده می شود چه زبان درازیها که نمی کنند بهر حال معنی
حدیث دریافت باید نمود مناوی در شرح صغیر جامع صغیر نوشته من تشبه بقوم ای تزیا فی
بظاهره فی زیهم فهو منهم ای من تشبه بالصلحاء وهو من اتباعهم یکرم کما یکرمون ومن تشبه بالفساق
یهان و یخذل ومن وضع علیه علامة الشرف اکرم وان لم یتحقق شرفه وهذا البشری جلیله لمن
تشبه باهل الله فالمتشبه بشیء من امور القوم یوجب ذلک له القرب منهم مقدمه کل خبر جاء
بعض ابناء الدنیا الی الغزالی یرید الخرقة فقال اذهب الی السهروردی یکلمک فیه فمضی الیه
احضر البسک ایاها فاتاه فذکر له حقوقها وما علیه من رعایتها فهابه وترکه فانکر علیه الغزالی وقال لم نفرته
لم ترغبه فنفرته لان المراد اذا سمع ذلک نفر فنحن نلبسه الخرقة حتی یتشبه بالقوم ویتزیا بزیهم
فیخالطهم وینظر احوالهم وسیرهم فیسلک مسلکهم فیصل الی شیء من احوالهم انتهی وهذا کله

فی التشبه بهم فی السیرة واما التشبه بهم فی الزی واللباس فلیس مع ذلک هم القوم لا یشقی بهم
جلیسهم وعن ابن عمر باسناد ضعیف طس وعن حذیفة باسناد حسن انتهی ملا علی قاری در شرح
فقه اکبر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالکفرة واهل البدعة المنکرة فی شعارهم لا منهیون عن
کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کان من افعال اهل السنة او من فعال الکفرة واهل البدعة
فالمدار علی الشعار حسنکی در خزاین الاسرار نوشته ان التشبه بهم لا یکره فی کل شیء بل فی المذموم
وفیما یقصد به التشبه کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه ان الصفا والمروة من شعائر الله
مسطور است صفا ومروه را از شعائر الله بودن محض برکت قدم حضرت هاجر حاصل گشته که تجلیات
خاصه حضرت جل وعلا در میان همین دو کوه با شکوه در حق ایشان جلوه گر شد وحل مشکل
ایشان فرمود واین دو کوه با صفا بسبب آنکه جاهلان بت اساف ونائله را بر آنها نهاده پرستش
می کردند از شعائر الله بودن معزول وساقط نگشته واگر یهود ونصاری بر شما طعن نمایند وبگویند
که شما مکانات بتان را تعظیم می کنید وطواف آن مکانات می نمائید ومشابهت با کفار
وبت پرستان بر خود گوارا می کنید واین مخالف جمیع ملتها وادیانست پس از این طعن ایشان
پروا نکنید وتنگدل نشوید زیرا که معامله شما با خدا است ونیت شما بجا آوردن حج وعمره است
نه تعظیم بتان حج وعمره بلا شبهه امر نیک است وبجا آوردن آن طاعت قطعی خیر است
یعنی وهر که بقصد طاعت بجا آرد کاری نیک را فان الله شاکر علیم یعنی بتحقیق خدا تعالی

قدر در است عمل او را امکان نمی کند کو بظاهر مشابهت با کفار پیدا شده باشد مانند روزه
روز عاشورا زیرا که او تعالی عمل یعنی دانا است به نیات عمل کنندگان پس هر که درین
مکانات به نیت تعظیم بتان میرود عمل او را رد می فرماید و هر که به نیت ادای مناسک میرود
عمل او را قبول می کند الی آخر ما قال و اگر مطلق مشابهت کفار نگو در افعال مرضیه الهی باشد
موجب حرمت می شد لازم می آمد که حج و عمره و ختنه و عقیقه و صوم عاشورا و قربانی
و تعظیم شهر حرام و تعظیم هدی و قلاید و دیگر بقایای ملت ابراهیمی که در کفار آن وقت رایج بود
یا نماز کسوف و خسوف و صدقه دادن دران وقت و آزاد کردن برده و ضیافت مهمانان
و مهیا داشتن آب بر سر راه ها برای مسافران که معمول هنود است نیز حرام می گشت انتهی ملتقطا
در تحفه اثنا عشریه نوشته از تشبیه و استعاره مساوات مشبه با مشبه به فهمیدن کمال سفاهت
است و در اشعار و مدایح مشهور است که خاک صحن پادشاهان را به مشک و سنگ ریزه های آنجا
را به مروارید و یاقوت تشبیه میدهند هیچکس مساوات نمی فهمد و در احادیث صحیحه اهلسنت تشبیه ابوبکر
با ابراهیم و تشبیه عمر با نوح و موسی و تشبیه ابوذر بعیسی وارد شده بر مساوات این اشخاص با
انبیا حمل نموده اند تکمله این پنج عقیده اصول مذهب نجدیه است که عامه عقاید فاسد شان
بسوی آن عاید و آنچه ذکر کردیم از رد اصول می توان پی برد بدان رد فروع و اکثری از جزئیات
که صراحتا هم به بیان آمدند و حال باقی هم از آنچه مذکور شد سهل الحصول اما تنبیه

بر بعض امور ضروریه نمود واضح باد که از عمده معتقدات فاسده و مبتدعات کاسده گویا
مابه الامتیاز این طایفه از اهل سنت و جماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا
و اولیا که شرک دانند و دلیل شان آیه ایاک نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر میدهد
و احادیث باب صبر و توکل و بالفضله تعالی این بحث را در رد استخفیات بخوبی ترین وجه
تحقیق نموده ایم درینجا بر نقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود واضح باد که قصد
مقصود این طائفه توهین و تحقیر مقربین حضرت ارحم الراحمین است درین مقام بتوسعه کلام
عامه مکارم آن کرام علیهم التحیة و السلام نقل می کنم گویا مسئله استعانت خصوصیت بندا
که موید و معین مدعا و مبین موضح ضلال و غوایت آن اشقیا است مقوله اول در تفسیر عزیزی
در دیباچه تمهید تصنیف تفسیر نوشته برای ایضاح معانی سوره فاتحة الکتاب و ضیا
آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوة خمسه و جمعه و جماعات و مجامع اوراد
مقدسه انبیا و اولیا و زیارات قبور صلحا و عرفا بتلاوت این سوره با شرف می نمایند
انتهی لفظ محاضر ارواح انبیا و اولیا را باید دید و معنی آن از قرین شیطان باید پرسید
مقوله دوم در تفسیر ایاک نعبد عبادات را منقسم نموده می نویسد و آنچه تعلق بچشم دارد
دیدن مشاهد خیر مثل کعبه مشرفه و قرآن مجید و دیدن بزرگان مثل انبیا و اولیا و زیارت
قبور شهدا و صالحین که جان خود را در راه او باخته اند و عاشقان عزیز خود را دیدن

او گذرانیده انتهی زیارت قبور شهدا و صالحین عبادت خداست مقوله سیوم اما عبادت قلب
پس محبت است بمحبوبان او و بغض داشتن بمبغوضان او مقوله چهارم ایاک نستعین یعنی
و از تو مدد میخواهیم این لفظ برای آن آورده شده تا از نسبت عبادت بخود عجبی در دل پیدا
نشود پس گویا می گوید که عبادت تو بدون طلب مدد از تو صورت نمی بندد و نیز در عالم دو طایفه
اند جبریان می گویند که هیچ اختیار نداریم و مانند سنگ و چوب بی اختیار از ما حرکات
سر بر می زند و قدریان می گویند که اختیار تمام داریم و حرکات و افعال را ایجاد ما از ما صادر
می گردد و این هر دو طایفه مردود و طریقه نامحمود اند چه طایفه اول ابطال شرایع و تکلیفات
می کنند و طایفه دوم دعوی شرکت در کارخانه خالقیت می نمایند پس این دو لفظ برای
رد عقیده آن هر دو طایفه آورده اند ایاک نعبد رد عقیده جبریه است و ایاک نستعین رد عقیده
قدریه است و راه راست نصیب طایفه سیوم است که سنیان باشند می گویند که بندگی میکنیم
و توفیق از تو میجوییم بعض اهل معرفت گفته اند که استعانت در اینجا طلب عون نیست بلکه
طلب تعین و معاینه است یعنی عبادت از ما است و مرتبه معاینه دادن و بعین الیقین رسانیدن از تو
حکایت شیخ سفیان ثوری رحمة الله علیه روزی در نماز شام امامت می کرد چون ایاک نعبد
و ایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون
ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا گویند کای دروغگو چرا از طبیب دوا میجویی و از ما یسید

روزی

روزی می وار بادشاه یاری میجوید لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که سه هم کند از ان که هر روز
و شب پنج نوبت در هوا جهت پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت
از غیر باین جهت که اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب
حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی در ان نموده بغیر
استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این
نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت
حق است لا غیر انتهی منقوله پنجم تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر تو استعانت
نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر
خاص است پس بهتر آنست که عبادت هر چند کسب بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است
و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت می کند منتهی کار او آنست که
در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد و این محض فعل او تعالی است پس گویا بنده می گوید غیر ترا
اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمایی تا اسباب اعانت بهم رساند باز در دل
او داعیه اعانت من اندازی پس من از وسایط قطع نظر می کنم و غیر از اعانت ترا نمی
بینم انتهی ملخصا منقوله ششم در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا
و اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیه ها معبود سازد و رزق و فرزند و خدمت

و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کنند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب او تعالی وا
گو مکرده آن جناب باشد دانند انتهی مقوله معتم صراط الذین انعمت علیهم یعنی راه کسانیکه انعام کرده
بر ایشان و این لفظ را در جای دیگر از قرآن مجید تفسیر فرموده اند بچهار فرقه که انبیا و صدیقان
و شهیدان و صالحان باشند پس معلوم شد که راه راست راه این چهار فرقه است و در وقت
مناجات با پروردگار بنده را می باید که این هر چهار فرقه را ملحوظ نظر اجمالی سازد و راه آنها طلب کند
الی آخر ما قال باید دانست که عوام مومنین را رفاقت صالحین طلب باید کرد و صالحان را رفاقت
شهیدان و شهیدان را رفاقت صدیقان و صدیقان را رفاقت انبیا و اگر کسی از عوام مومنین
خواهد که رفاقت انبیا نماید او را از رفاقت این سه گروه درجه بدرجه ناچار است چنانچه اگر کسی
رفاقت با پادشاه خواهد بدون رفاقت جماعه داری که او در رفاقت سالها دارد و او در رفاقت
امیری از امرای کبار باشد ممکن نیست و لهذا دخول در طریقه اهل الله و توسل بآنها جستن محمود
اهل اسلام شده انتهی و هم در حالات شان می نویسد و برکت در کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و در همصحبتان ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان
ایشان می دیدنی ظاهر می گردانند و نزد خود ذات پادشاهی مرتبه می بخشد که دعای ایشان
مستجاب می شود بلکه در حاجتی با ایشان توسل نمایند حاجت او روا می گردد و خصوصیات
در علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت هست زیاده از آن قبیل است

که

که عوام مومنین بان استدلال توانند کرد الا بعد از مشاهده آن عوالم انتهی و بهم و در اینجا نوشته
شهید آنست که قلب او بمشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باو رسانیده اند بنحوی
قلب او قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر مقتول نشده باشد
مقوله هشتم در اقسام فرشتها نوشته اول فرشتهای که متعلق باجسام اند خواه علوی مثل
حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهای بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و
مجاوران بیت المعمور و کشندگان ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه اجسام
سفلی تعلق داشته باشند مانند فرشتهای که با ابر و باد مربوط اند و بهمراه هر قطره نزول میکنند
و بر دریاها و کوهها و درختان موکل و به حفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
متوسلان باسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام در عالم بتدبیرات ایشان
و بتوسط ایشان صورت می گیرد مثل انزال وحی و شریعت و ایصال رزق و دولت و امداد
و نصرت و بر هم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان برای
تمشیت امر غذا در بدن آدمی نیز موکل اند زیرا که فائده غذا آنست که جزوی از طعام قائم
مقام جزوی از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا را
بسوی گوشت و استخوان کشیده برد زیرا که غذا جسم ثقیل است بالطبع حرکت به پائین دارد و بسمت
جهات دیگر و فرشته دیگر می باید که آن غذا را در عضو نگاه دارد و فرشته سیوم تا صفات

خون را از آن غذا خلع کند چهارم تا صورت گوشت و استخوان بپوشاند پنجم تا دفع فضله نماید
ششم تا جنس بجنس چسپانیده یکسان نماید هفتم تا مراعات مقدار نماید و پستی و بلندی و صورت
عضو پیدا نشود پس این هفت فرشته برای غذای هر عضو در کار اند و بعض اجزای بدن
مثل چشم و دل زیاده از صد فرشته را محتاج اند و همه این فرشتهای ارضی را امداد از ملائکه آسمانی
است و آن همه را از حملة العرش انتهی مقوله هم در تفسیر اماته فاقبره نوشته در دفن کردن جمیع
اجزای بدن بتمامه یکجا می باشند علاقه روح با بدن از راه نظر و عنایت بحال می ماند و توجه زائرین
و مستانسین و مستفیدین بسهولت می شود که بسبب تعین مکان بدن گویا مکان روح متعین است
و آثار این عالم از صدقات و فاتحه و تلاوت قرآن مجید چون در آن بقعه که مدفن بدن او است
واقع شود بسهولت نافع می شود پس سوختن گویا روح را بی مکان کردنست و دفن کردن گویا
مسکنی برای روح ساختن است بنا بر این است که از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و
استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سوره انشقت نوشته
اول حالتی که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد فی الجمله اثر عبادت سابقه و الفت بدن
و دیگر معروفان از ابنای جنس خود باقی است و آن وقت گویا برزخ است در میان زندگانی
دنیا و استغراق عالم قبر که چیزی از این طرف و چیزی از آن طرف دارد و این حالت حالتیست که
اجزای برخی از نیکیها و بدیها است و مدد زندگان درین حالت زود تر میرسد و مردگان منتظر

لحوق بدان طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم و لهذا در حدیث شریف در احوال
قبر وارد است که مرد مسلمان در انجا می گوید دعونی اصلی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است
که مرده در ان حالت مانند غریقی است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه درین
وقت بسیار بکار او می آید و ازینجاست که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله بعد موت
درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب و عالم تمثل
ملاقات زندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظهار میکند و هم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق
زندگانی دنیا بالکلیه رو میدهد و استغراق عظیم در مشاهده کیفیات بیکسو نمود از نیکی و بدی
او را حاصل می شود و قوی مدرکه و متصرفه او ازین عالم گسسته شده بآنطرف متوجه می گردند
و حرکت معنوی او بجهان مطلق بیکار می شود و این حالت عوام مردگانست و بعض از خواص اولیاء الله
را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود کردانیده اند درین حالت تصرف در دنیا داده و استغراق
آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمی گردد و اویسیان تحصیل کمالات
باطن از آنها می نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند
و زبان حال آنها در انوقت هم مترنم باین مقالاست ع من آیم بجان گر تو آئی بتن
انتهی ملتقطا فایده ازانجا که مسئله انکار استمداد و انکار ادراک ارواح باهم توامان از یک
منبع روان گردیده است [illegible] قائل شده اند باین که ارواح را در عالم برزخ ادراک و علم و

سماع نیست مولوی عبد الحی نوشته استمداد از آن کس که باطلاع اطلاع بگردد پس بیهوده گی است
و حال اهل قبور همچنین است قال الله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی
منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی پس مرده و خوابیده در
نهج موت یکسان اند فرق همین است که مرده را حکم باز گردیدن در دنیا نیست و خوابیده را
حکم باز گردیدن است و در مرده بودن یکسان قال الله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة
الاولی یعنی در موت دنیا و حیات آخرت حیلولهٔ موتی نیست و قال الله تعالی انک لا تسمع
الموتی وما انت بمسمع من فی القبور و این آیه که نص صریح است در عدم ادراک و سماع موتی قال
رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنی فرشتگان در قبر بعد سوال و جواب از مومن می گویند بخواب
بخوابیدن عروس انتهی ملخصا در [illegible] بیان کرده ایم که این آیات و احادیث [illegible]
متمسک معتزله اند درین باب و جواب آن با تنبیه بر مناسی اغلاط و تصرفات بیجا ذکر نموده ایم
تکمیلا للالزام چیزی از کلام شاه عبد العزیز صاحب مذکور می گردد سوال چه میفرمایند علماء دین اندرین معنی
که انسان را بعد موت ادراک و شعور باقی می ماند که زائران قبر خود را شناسد و سلام ایشان
شنود جواب ایشان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند و بر همین معنی شرع شریف و اقوال علماء
فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب القبر و تنعیم القبر متواتر ثابت است و تفصیل آن
دفتری طویل می خواهد در کتاب شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب

حدیث باید دید و اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضی از
اهل کلام منکران را تکفیر کرده اند و عذاب و تنعیم بغیر ادراک شعور نمی تواند شد و نیز در احادیث
صحیحه مشهوره در باب زیارت القبور و سلام بر موتی و هم کلامی با نها که انتم سلفنا و نحن بالاثر
و انا ان شاء الله بکم للاحقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود است که آن حضرت صلی الله
علیه و سلم با کفار یکه در بدر کشته شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعدکم ربکم حقا فانی
عرض کردند یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع منهم ولکن لا
یجیبون و در قرآن مجید ثابت است ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین بما آتاهم الله من فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت و مستبشر ثابت
است ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله انکار
شعور و ادراک اموات اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه نیست و اما قواعد فلسفی پس بقای
روح بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک و لذت روحانی و آلام روحانی را جمیع علیه
فلاسفه است الا جالینوس و لهذا او را در فلاسفه نشمرده اند و ظاهر است که بدن در ایام
حیات در تحلل است و روح در شعور و ادراک دائما در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور
او چه قسم تاثیر تواند کرد و در تفسیر عزیزی در ذیل آیه ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
نوشته چون آدمی میرد و روح او از بدن او جدا می شود پس موت بمعنی عدم حس و حرکت

وادراک وشعور جسد را بجدای روح رومیدهد و روح را اصلا تغیری نمی شود چنانچه حال
قوی بود حالا هم هست و شعورے وادراکی که داشت حالا هم دارد بلکه صاف تر و روشن تر
الی آخر ما قال پس ارواح را مطلق خواه روح شهید باشد یا روح عامه مومنین یا روح کافر
و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت انتهی و هم ازینجا است حیات شهدا بمعنی تعلق ارواح
است یا بدن برای استیفای لذائذ که موقوف بر آلات بدنی است نه بقای روح با ادراک و
شعور پس خصوصیت شهید ظاهر گشت و در تفسیر آیه ویکون الرسول علیکم شهیدا نوشته که در
روایات آمده که بر نبی بر اعمال امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلانی
چنان تا روز قیامت ادای شهادت تواند کرد و در تحفه اثنا عشریه آنچه نوشته است این است که
از بیخ سر می کند چه دران فرشته که منکرین مجازات قبر تمسک میکنند بآیه لایذوقون فیها الموت
الا الموتة الاولی پس اگر در قبر حیاتی می بود البته موتی هم عقب وی می بود انتهی ببینید که
منکرین مجازات قبر بآیه کریمه بهمچنین استدلال کرده اند بعینه بهمان آیه بارادهٔ همان معنی مولوی
عبد الحی هم بر مدعا استدلال نموده بعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوابش اینکه در قبر احیا
واماته حقیقه نیست بسبب انعکاس شعه روح بر بدن تعلقی پیدا می شود که تعذیب و تنعیم
بدن همراه آن می باشد تا معنی حیات متحقق باشد بلکه آن تعلق سببیه است بتعلق عاشق
بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانه بخانه که از تعذیب و تنعیم می نوازند شد و این هم

هم در صورتی است که آن بدن قابل باشد و مدفون والا عذاب و نعمت روح را است که نفس مجرد است
و بدن حقیقی او روح هوائی است و روح هوائی را تعلیق می کنند ببدنی دیگر از عالم مثال یا مرکب
از اجزای جمادات بهیئتی و شکلی که بیننده را امتیاز در میان آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود
الی آن حال و از بسکه در عرف تعلق روح را ببدن مطلقا از این نوع باشد یا از آن نوع حیات می گویند
در بعضی آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را در مدت ما بین النفختین
موت گفته اند قوله تعالی ربنا امتنا اثنتین الآیه پس هم در صورتیست که از موته اولی یکبار و موت مراد باشد
و محتمل است که مراد از موته اولی جنس موت باشد که سابق از زندگی است خواه یکبار باشد خواه دو بار
پس درین صورت تمسک ایشان از اصل باطل باشد باز بعد نقل استدلال منکرین که سوال و جواب و نعیم
و لذت و علم و ادراک همه موقوف بر حیات است و حیات با فساد بنیه و بطلان مزاج ممکن نیست پس
این امور میت را ممکن نیست نوشته جوابش آنست که میت باین معنی بدن است نه روح و فساد بنیه
و بطلان مزاج همه بر بدن واقع شده است نه بر روح آری روح را برای تالم و تلذذ جسمانی و اعمال
حواس تعلقی به بدن خودش یا ببدن دیگر مثالی مدار تعلق و تدبیر و تصرف جهت تغذیه و تنمیه و تولید
حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای نباتی از و جدا می شوند نه قوای حیوانی و نفسانی و اگر
وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضانا یا بقاء مشروط باشد بوجود قوای نباتی و مزاج لازم می آید
که ملائکه را شعور و ادراک حسی و حرکت و غضب و دفع منافر نباشد پس حال ارواح در عالم قبر

مثل حال ملائکه است که بتوسط شکلی و بدنی کار می کند و مصدر افعال حیوانی و نفسانی میگردند
بی آنکه نفس نباتی همراه داشته باشند فرق همین است که ملائکه را موافق اعمال تنعیم و تعذیب نیست
و ارواح را بر حسب اعمال بکسوه تنعیم و تعذیب خواهد بود انتهی ملخصا و در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماته
فائده نوشته پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند روح لطیفه او با دود آتش
آمیزش نموده مشابهت تام با شیاطین و جنیان پیدا کند و ازینست که اکثر ارواح کسانیکه
سوخته می شوند بعد از موت حکم شیاطین می گیرند و به آدمیان می چسپند و ایذا میرسانند انتهی
و در شرح مقام علیین نوشته بالای هفت آسمانست و پایین آن سدرة المنتهی و بالای آن متصل
بپایه عرش مجید ارواح نیکان بعد از قبض در انجا می باشند و مقربان یعنی انبیا و اولیا در انجا
مستقر می باشند و دیگر صلحا را بعد از نوبانیدن و رسیدن نامهای اعمال بر حسب مراتب در آسمان
دنیا یا درمیان آسمان و زمین یا در چاه زمزم قرار میدهند و تعلقی بقبر نیز این ارواح را می باشد که
زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس می شوند زیرا که روح را قرب و بعد
مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح بصر است که ستاره های هفت
آسمان را درون چاه می تواند دید انتهی و در تفسیر سوره طارق نوشته جان آدمی هرگز فنا پذیر نیست
و شعور و ادراک و تلذذ و تألم خاصه اوست انتهی ملخصا مولوی اسمعیل در تقویة الایمان آیه کریمه و من
اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة و هم عن دعائهم غافلون را در تقریر

منع استغاثه و آیه کریمه الهم ایدی یبطشون بها الهم ارجل یمشون بها و غیره را بر ارواح کاملین فرود آوردن
ستمگری هر بانی سر آنها گردیده حاصلش اینست که این آیات در معارضه انکسان وارد اند که احجار را
معبود لذاتها و معبودات باعیانها میدانستند شاه ولی الله در حجة بالغه نوشته والمشرکون
وافقوا المسلمین فی تدبیر الامور العظام وفیما ابرم وجزم ولم یترک بخیرة خیرة ولم یوافقوهم فی سائر الامور
وذهبوا الی ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله وتقربوا الیه فاعطاهم الله الالوهیة فاستحقوا العبادة من
سائر خلق الله کما ان ملک الملوک یخدمه عبده فیحسن خدمته فیعطیه خلعة الملک ویفوض الیه تدبیر بلد
من بلاده فیستحق السمع والطاعة من اهل ذلک البلد وقالوا لا تقبل عبادة الله الا مضمومة بعبادتهم
بل الحق فی غایة التعالی فلا تفید عبادته تقربا منه بل لا بد من عبادة هولاء لیقربوا الی الله زلفی وقالوا
هولاء یسمعون ویبصرون ویشفعون لعبادهم ویدبرون امورهم وینصرونهم فنصبوا علی اسمائهم احجارا و
جعلوها قبلة عند توجههم الی هولاء فخلف من بعدهم خلف فلم یفطنوا للفرق بین الاصنام وبین
من هو علی صورته فظنوها معبودات باعیانها ولذلک رد الله تعالی علیهم تارة بالتنبیه علی ان الحکم
والملک له خاصة وتارة ببیان انها جمادات الهم ارجل یمشون بها ام لهم ایدی یبطشون بها ام لهم
اعین یبصرون بها ام لهم اذان یسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کاملین تحریف محض
نیست حال ارواح اند کی از انچه شاه ولی الله در حجة بالغه نوشته باید شنید اعلم انه قد استفاض
من الشرع ان لله تعالی عبادا هم افاضل الملائکة ومقربوا الحضرة لا یزالون یدعون لمن [illegible]

نفسه وتدبيرها وسعى في اصلاح الناس فيكون دعاؤهم ذلك سببا لنزول البركات عليهم ويلعنون من
عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا لوجود حسرة وندامة في نفس العامل والهامات في صدور
الملاء السافل ان يبغضوا هذا العاصي ويسيئوا اليه اما في الدنيا او حين تخفف عنه جلابيب بدنه بالموت
الطبيعي وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم يلمون في قلوب بني آدم خيرا اي يكونون
اسبابا لحدوث خواطر الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله وحيث شاء الله
يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندي الاعلى والملاء الاعلى وان لارواح افاضل الآدميين دخولا
فيهم ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي
وادخلي جنتي وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت جعفر بن ابي طالب ملكا يطير في الجنة مع
الملائكة بجناحين انتهى وهم دران كتابست واذا مات الانسان كان للنسمة تارة اخرى فتنتهي
فيض الروح الالهي فيها قوة فيما بقي من الحس المشترك تكفي كفاية السمع والبصر والكلام بمدد من عالم المثال
انتهى وهم دران كتابست فاذا مات انقطعت العلاقات ورجع الى مزاجه فلحق بالملائكة وصار منهم والهم
كالهامهم وسعى فيما يسعون وربما اشتغل هؤلاء باعلاء كلمة الله ونصر حزب الله وربما كان لهم لمة خير
بابن آدم وربما اشتهى بعضهم الى صورة جديدة اشتياقا شديدا ناشئا من اصل جبلته فيفتح ذلك
بابا من المثال فاختلطت به قوة منه بالنسمة الهوائية فصار كالجسد النوراني وربما اشتاق بعضهم
الى مطعوم ونحوه فايد فيما اشتهى قضاء لشوقها وهم دران كتابست الملائكة والنفوس المجردة من

الملائق

العلائق والجسمانية ينطبع فيها ما اراد الله من خلق العالم من اصلاح النظام ونحوه فتقلب رضاتها
الى ما يناسب ذلك النظام الى آخر ما قال واذا تمكنت العدالة من الانسان وقع اشتراك بينه وبين
حملة العرش ومقربي الحضرت من الملائكة الذين هم وسائط نزول الجود والبركات وكان ذلك بابا مفتوحا
بينه وبينهم وبعد النزول الوانهم وصبغهم بمنزلة تمكين النفس من الهام الملائكة والانبعاث حسبها انتهى
وهم دران كتاب است والانسان بعد نسله منه مزاجه كما جبل على حب المال والاهل كذلك جبل على حب
ان يذكره الناس بخير في حياته ومماته وان لا يظهر سوء اته لهم حتى ان بعض الناس رايا من كل طائفة
يجب ان يبذل اموالا خطيرة في بناء شامخ ليبقى به ذكره ويهيم على المهالك ليقال له من بعده انه جري
ويوصي ان يجعل قبره شامخا ليقول الناس هو ذو خطر عظيم في حيوته وبعد موته حتى قال حكمائهم
ان من كان ذكره حيا في الناس فليس بميت ولما كان ذلك مما يختلقون عليه ويموتون معه كان
تصديق ظنهم وابقاؤه وعدمه نوعا من الاحسان اليهم بعد موتهم وايضا ان الروح اذا فارقت الجسد
بقيت حاسة مدركة بالحس المشترك وغيره وبقيت على علومها وظنونها التي كانت معه في الحيوة
الدنيا ويترشح عليها من فوقها علوم يتعذب بها او ينعم وهم الصالحون من عباد الله ترتقي الى حظيرة
القدس اه شواهد اين مدعا دران كتاب وهم در ديگر تاليفات شاه ولي الله بكثرت موجود و ما الله خصوصا
برين قدر اكتفا رفت درين ايام كه اغواي عوام بدو طور مي نمايند اول انكه از نفس قرآن ثابت است
عدم سماع موتى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من في القبور دوم انكه حضرت عائشة رضي

باین آیت استدلال فرموده ورد کرده حدیث وما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات
در رد اسحقیات بیان نموده ایم اشارتیکه بنفع واهمه کفایت کند بقلم می آید حل نشنیدن آنکه
آنفا بر لا تقربوا الصلوة مناسب نیست تمام آیه را نخوانند وقصد فهمیدن نمایند اشتباه باقی
نمی ماند الله تعالی می فرماید انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور ان تسمع الا من یومن بایاتنا
اسماعیکه آنرا نفی فرموده از موتی حصر فرمودن اسماع را در مومنین یعنی کافرین موتی از اسماعیکه
بی بهره اند این اسماع مخصوص است بمومنین پس ازینجا خیال عدم سماع موتی بستن دور از کار است نفی
سماع چیزی دیگر ونفی اسماع چیزی دیگر اما کفار کلام آنحضرت نمی شنیدند حال شنیده دوم آنکه حضرت
عائشه رضی الله عنها درین مقام حاضر نبود صرف استبعاد عقلی آن صدیقه را در جنب مثل فاروق
که حاضر واقعه وبگوش خود از رسول الله شنیده رد قرار دادن از نا واقفی است رجوع باصول باید کرد
تمام اهل اهوا استدلال می کنند بقرآن وحدیث مگر از شرایط فهم بهره بی بهره اند از جائی یک کلمه را
گرفته بر محل غیر مراد مسوق له الکلام راست نموده از اطراف وجوانب چشم پوشیدند حفظت شیئا
وغابت عنک اشیاء خوارج در تکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روهای خود را سیاه ساختند
مستدل ایشان آیه کریمه ان الحکم الا لله وحدیث القاتل والمقتول کلاهما فی النار معتزله در دفع
که وجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل ایشان آیه کریمه کتب الله علی نفسه الرحمة مجسمه که جسم
برای خدا تعالی ثابت می کنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید الله فوق ایدیهم وامثال

ذلک بالجمله تمام فرق امت اجابت بر مدعا آیتی وحدیثی می آرند مسلک حق آنست که سلف
صالح برعایت شرائط فهم کتاب و سنت و مراعات طرق تطبیق و درجات تحقیق و احاطه باطراف
وجوانب و نظر بر احوال و فروع باتفاق اهل حل و عقد برامری اجماع نموده و بتلاحق افکار
و تطابق اعصار مذهب جماعت قرار یافته و سواد اعظم امت مرحومه عبارت از آنست باتباع
آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی
معلوم است امام احمد و غیره از عایشه رض هم این حدیث روایت کرده اند از اینجا صاف ظاهر
می شود که چون حضرت صدیقه دران قصه موجود نبود در اول استماع استبعادی که بنظر سرسری
بر الفاظ قران بخاطر عاطرش خطور کرده بر زبان آورده من بعد از اعیان صحابه حاضرین ثابت شد
آنرا خود روایت فرمود و به تامل استبعاد مخالفت قران برخاست چه خواهند گفت مخالفین از انکه معتزله
و غیره منکرین رویت تشبث می کنند بقول حضرت عایشه رض و استدلال او بایه کریمه لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار هیچ فرق نیست درین هر دو ماجرا علماء اهل سنت در هر دو مقام جواب داده اند
که بمحل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی هم استدلال نموده اند بقول حضرت عایشه رضی الله عنها
الحاصل در کتب اخبار هر گونه روایات موجود نما استند و معتمد همان قول است که بعد تحقیق و تنقید
تنقیح مقبول سواد اعظم گردیده و از اهم مهمات درین جدید بحث شفاعت است بخلاف اهل
سنت و جماعت در باشد و کیفیت آن مذهب اهل سنت آنست که شفاعت روز قیامت حق ا

جائزه عقلا و اجب بسمعا و شفاعت عامه حضرت ختم رسالت در آخرة شد فی است قطعا و نقیلا
اللهم ارزقنا ها و برین قدر که تمام امت مجتمع و اختلاف است در انکه شفاعت برای کیست برای
مومنین مستحقین ثواب یا برای اهل کبائر مستحقین عذاب اول مذهب معتزله است گویند تاثیر شفاعت
حصول زیادت منافع است بر قدر استحقاق و ثانی مذهب اهل سنت است گویند تاثیر شفاعت
اسقاط عذاب است از مستحقین عقاب یا بشفاعت در عرصات قیامت که داخل جهنم نشوند باوجود
استحقاق آن بسبب شفاعت شافعین یا از جهنم خارج گردیده داخل شوند بهشت بسبب شفاعت
و این شفاعت مخصوص است بمومنین کافران را از ان بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
و نفی قبول شفاعت وارد است مراد بان کفار اند و هر جا که ماذون و مرتضی را استثنا فرموده است
مراد بدان مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند مثل کفار تهی از شفاعت شان نیست مذهب
نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است بالوجاهت و بالمحبة و اعتقاد این دو قسم شفاعت که شرک است چرا که
مستلزم قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سوم شفاعت بالاذن است یعنی گنهگاری که بر گناه
مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نکرده بود از شامت نفس قصور سر زده که بر او شرمنده
است و شب و روز آئین خدا را بر سر و چشم نهاده خود را بتقصیر وار و لائق سزا می داند و از الله تعالی
گریخته پناه کلام ولی و نبی نمیجوید الله تعالی را بر او رحم آید مگر آئین خدائی را خیال کرده بی شنیب نمیگذارد
که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد هر کسی را که خواهد خواست شفیع خواهد کرد منه الخصص ملخصا

در تقویة الایمان این مضمون را بعبارتی ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند و مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافه اش رد فرموده ساکت و
عاجز نموده‌اند الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردیده که هر که بهره از فهم و دیانت دارد بعد مطالعه اش
شکی و ریبی در دل باقی نمیماند و من لم یجعل الله له نورا فماله من نور و ما در اینجا اکتفا میکنیم بر نقل ترجمه
کلام شاه عبد العزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته واتقوا یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید از آن روز که
ادا نخواهد کرد هیچ نفس گو بمرتبه اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تمام در جناب الهی پیدا کرده عن نفس یعنی
از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته و خود را منسوب باو ساخته چون ترک شکر کرده یا
و کفر ورزیده شیئا یعنی چیزی را از حقوق شکر که بر ذمه او واجب الادا است زیرا که در آن وقت وادن شکر بعوض
دیگری ممکن نیست ولا یقبل منها شفاعة یعنی و قبول کرده نخواهد شد از آن نفس مقربه که شکرگذار است شفاعتی در
حق آن نفس تقصیر کننده که ترک شکر کرده و کفر ورزیده ولا یؤخذ منها عدل یعنی و گرفته نخواهد شد
از آن نفس شکرگذار فدیه یا بدل عمالی که در عوض نفس کافر بدهد اگر بالفرض او را بهم رسد ولا هم ینصرون و نه آن
یعنی وضع این تقصیر کنندگان را مدد شکر مددگاری خواهد بود که بزور و غلبه از ایشان عذاب را دفع کند و طریق
دفع عذاب در دنیا منحصر در همین چهار چیز است یا بالقهر و غلبه است و آنرا نصرت گویند و یا بدون قهر و غلبه
است و آن دو قسم است یا مفت بدون دادن چیزی خلاص کند و آن شفاعت است یا بدادن چیزی و آن
نیز دو قسم است یا بدادن چیزی است که بر ذمه او واجب بود مثل ادای قرض و تاوان و مصادره یا

بہ اذن عوض اوست الخ ازینجا غلط فہمی صاحب تقویۃ الایمان ثابت شد کہ صورت غلبہ و زور و قہر
شفاعت است نہ قسم آن کہ از نص آیہ مستفاد و اصل مبنی او تصحیح فرمودہ فرع را
اصل مناسب نیست مگر اینطائفہ را کار بفہم نیست در ہمان آیہ کریمہ کہ در ذیل آن در تقویۃ الایمان
این ہمہ ہذیان سرائیہا نمودہ است ببینید کہ وما لہم من ظہیر قبل و لا تنفع الشفاعۃ موجود بلکہ
ترجمہ و فایدہ کہ خود بانہ سوفی اور اون سی دیکربات مان لینی کو مقابل اور قسیم سفارش کا قرار دیا
و با اینہمہ در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت نمودہ داد این بلیہ ختم البی است ورنہ کہ فہمیدہ اند کہ غلبہ و قہر
با شفاعت چہ مناسبت الغرض معنی شفاعت در ہر قسم یافتہ نمی شود چہ ولی غلبہ و زور از
و سیوم تلبیس و غلط نمائیست محض تغلیط اینکہ شفاعت در قرآن مشروط است باذن پس اگر
اذن خواہد شد شفاعت خواہد بود و الا وقوع شفاعت یقینی نیست یعنی بطریق قضیہ شرطیہ کہ صحیح
نہ بطریق حملیہ بتیہ و ہمین است خروج شان از مذہب اہل سنت و جماعت کہ در عقاید شان داخل الشفاعت
حق منشا غلط و تغلیط لفظ اذن است کہ بمعنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی و حکم بیانی فہمیدند و
حالانکہ این معنی بجاہا درست نمی آید یخرجہم من الظلمات الی النور باذنہ کم من فئۃ قلیلۃ غلبت فئۃ
کثیرۃ باذن اللہ فہزموہم باذن اللہ ما کان لنفس ان تموت الا باذن اللہ ما کان لنفس ان تؤمن
الا باذن اللہ و ما ہم بضارین بہ احد الا باذن اللہ و برائے قطع مادہ نزاع و تبکیت و اسکات
مخالفین نقل می کنم عبارت تفسیر عزیزی را و می ہذہ و اگر حقیقت شفاعت را تحقیق دیا ہم

مذهب اهل سنت مانند آفتاب روشن می شود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال نفوس
کاملان انبیاء اینست پید آنکه نفوس ناقصه اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنها در ضمن
کمال او منجبر شود پس مدار این شفاعت بر دو چیز است اول انبساط کمال نفس کامله که در قیامت
محض بعنایت بیغایت حق جل وعلا موجود است نه بوسیله عمل و کوشش و سعی و تلاش زیرا که
منتهای عمل و کوشش تحصیل کمال خود است نه احاطه آن کمال با اتباع خود بوجهی که نقصانات
آنها را بپوشد و در رنگ کمال ظاهر کند و این بسط و احاطه وسعی را در شریعت تعبیر باذن و حکم
فرموده اند دوم بودن نفس ناقصه از اتباع اهل کمال که بدون ایمان و صحت عقاید محال است و این
آخر را در شریعت باین عبارت تعبیر فرموده اند که کافر و منافق را شفاعت نیست انتهی فایده از
جمله خرافات شان انکار تبرک با آثار صالحین و تعظیم و تکریم آن غلو این طایفه درین باب بحد
یست شیاطین نجدیه که هنگام تغلب تعدی زبانی تجاوز نموده بدست و بازو هم گریبان ایمان
خود را چاک کردند حتی که مساجد متبرکه واقع حرمین و مابین حرمین محترمین را باین سبب که از زمانه
نبویه بودند حکم بتخانه داده منهدم کرده بکمال توهین با زمین برابر ساختند و اصل بنای بعضی
مساجد که از عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعضی از عهد صحابه و بر سر عبادتگاه و زیارتگاه
تمام امت مرحومه بوده اند شیاطین نجدیه که قوت نجدیه یافتند از زبان کار سنان بگرفتند
آنچه درین باب بر سر الله شان جارست قابل اعاده نیست لهذا اصل این مفسده در تقویة الایمان

موجود و بطلان آن بر طبق اهل ایمان محتاج به بیان نیست دفتر دفتر ازین باب در کتب صحیحه معتمده
ثبت و ما درینجا ذکر می کنیم استفتا از شاه عبد العزیز و بنده صورته چه میفرمایند علمای دین در
تعظیم تبرکات انبیاء و صلحاء و تبرک باثار ایشان شرعا جائز است یا نه مثلا پیغمبری یا پیری
درجائی نماز گذارد یا اعتکاف نموده آن مکان را متبرک دانستن و عبادت را دران بهتر دانستن و
محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن چه حکم دارد و یا چه کفش و عصا و امثال آن اشیاء
مستعمله بزرگان را تبرک دانستن و باحتیاط داشتن و همچنان موی و ناخن وغیره را چه حکم است
و آب بقیه وضو و پس خورده و دم کرده بزرگان را متبرک دانستن و از جائی بجائی بردن چه
حکم دارد بینوا توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شعار دین است قدیما و حدیثا و از کتاب و سنت
ثابت انکار آن و کلام دران غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قران مجید وارد است ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت
فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة در تفاسیر معتبره مروی است
که بود دران صندوق پاره های الواح و عصای موسی و عمامه هرون وغیره و بودند بنی اسرائیل
و در وقت قتال پیش می کردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرا
بر میداشتند بالای سرهای بنی اسرائیل و بنی اسرائیل قتال می کردند همین که ازان تابوت آواز می آمد
نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر ایشان
عمالقه را که آن تابوت از ایشان سلب کردند هرگاه [illegible] کردند باز تابوت الله تعالی

بران

بر آن کفار بلا مسلط نمود هر که قیست آن بول و براز می کرد به لواسیر مبتلا می گردید پس کفار
دانستند که این بلا بسبب بی ادبی تابوت است بر گاوان نهاده از نزد خود روانه ساختند فرشتگان
بمنزل طالوت رسانیدند و در صحیح مسلم از ابن مالک مرویست قال اصابنی فی بصری بعض الشیء فبعثت
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احب ان تاتینی وتصلی فی منزلی فاتخذه مصلی قال فاتی
النبی صلی الله علیه وسلم ومن شاء الله من اصحابه فدخل وهو یصلی فی منزلی واصحابه یتحدثون
بینهم الخ و در روایت دیگر مسلم آمده فقال تعالی فخط لی مسجدا فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم
الخ نووی در شرح مسلم نوشته قوله فخط لی مسجدا ای اعلم لی علی موضع لاتخذه مسجدا ای موضعا
اجعل صلوتی فیه متبرکا باثارک وفی هذا الحدیث انواع من العلم تقدم کثیر منها ففیه التبرک باثار
الصالحین در صحیح بخاری در باب الخضاب مرویست که بود نزد ام سلمه رضی الله عنها موی مبارک آن
حضرت صلی الله علیه وسلم در مخلجه از نقره هر گاه میرسید بصحابه رنجی میفرستند نزد ام سلمه رضی الله عنها
وعرض می کردند پس برمی آورد آنرا و حرکت می داد در آب و استشفاع می کردند صحابه بآن و حضرت
طلق بن علی درباره تبرک کرده بردن اب بقیه وضوء آن حضرت صلی الله علیه وسلم بلاد خود
در مشکوة از نسائی منقول است علی قاری در شرح نوشته وفیه التبرک بفضله صلی الله علیه
وسلم ونقله الی البلاد نظیر ماء زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکه الی
باهل المدینه ویوخذ من ذلک ان فضلة وارثه من العلماء والصلحاء یتبرک به و همچنان شیخ عبد الحق

در ترجمه و شرح و دیگر شروح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر ازین امور پر اند شفای قاضی عیاض
و شروح آن و تصانیف مشهوره را باید دید و در جذب القلوب و غیره کتب شیخ عبدالحق هم این مطلب
بخوبی وجه ادا گردیده است نزد فقیر این امر قابل استفتا و اجازت نیست محبت با کسیکه واجب التعظیم
است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتسبات او می کند و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل است
بر عدم محبت با مبدا و منشا آن آثار و کاوکاوی که در تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار می کنند
خالی از سوء بصیرت نیست اصل اهتمام این امور در عملیات است پس امر در عملیات و در فضایل اعمال
و غیره وسعت است لهم بکفیکم سمعت اگر شنیده باشند در امثال همین امور است ادنی نسبتی و اقل
مشابهتی تعظیم بجا باید آورد کابس ابن ربیعه هرگاه داخل شد بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه
بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشت از تخت خود تا باب پیشوای
تعظیم رفته کابس را بر تخت نشانیده خود دور با دب نشسته بتوقیر تمام رخصت نمود و اقطاع
مرغاب را بکابس گذاشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور است و شیخ عبدالحق در مدارج نقل
نموده یکی از اهل بیت کرام را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسین
بن علی کرم الله وجهه که ملقب بود بشبیه در موضع خاتم نبوت شامه بود بمقدار بیضه الحمام
مشابه خاتم النبوت و لکن چون می آمد در حمام و میدیدند او را مردم درود میفرستادند
بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و ازدحام می نمودند برای وی و می بوسیدند پشت او را تبرکا و او را شبیه

بعضی امور جواز بود والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تمام حسن شریک ندارد شعر منزه
عن شریک فی محاسنه * فجوهر الحسن فیه غیر منقسم * قرطبی و ابن همام وغیرهما از اکابر معتمدین
و ثقات مستندین روایت کرده اند که در اطراف قبا آن حضرت بر سنگی نشسته بودند که زن عقیم
استدعا نمود و آن حضرت دعا فرمود که عقم او زایل گردید و از ان بعد این خاصه فیض جاری گردید
که هر زن عقیم با طهارت با اخلاص نیت بران سنگ نشسته درود بخواند عقم او زایل می گردد و این
معامله بتجربه صحیحه رسیده و مشهور است والله اعلم بالصواب انتهی و موی مبارک که بنجانه شاه صاحب
بود زیارت آن با اهتمام تمام میشد و مولوی اسمعیل صندوق حامل آنرا بر سر خود می آوردند سلسله
رسید نقش منتهی است بجواب کما هو مسطور فی مجلد تفسیر عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم
نوشته و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل
ایشان و زیارت کنندگان ایشان پی در پی ظاهر میگردد و در تفسیر سوره قدر نوشته بالجمله از
مضمون این سوره معلوم می شود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ابراث برکات و انوار تاثیر عظیم حاصل می شود
و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون حضرت صفیه رض زوجه مطهره
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی
فارغ شدند از ان مسجد برامده بر کوه طور زیتا صعود فرمودند و در انجا نیز نماز گذاردند

و بر کناره آن کوه ایستاده ارشاد کرد که از همین جا بروز قیامت مردم متفرق شوند پاره به
بهشت و پاره به دوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را از اینجا به آسمان بردند و آنمکان را
نصارا تعظیم بسیار میکنند و می گفتند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی زنی کنیسه طیار کرده بود
و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه السلام می گفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم
شد لیکن بالفعل در آن کوه درخت خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدی ساخته و پایین
آن مسجد غاریست مصفی مردم بسیار برای زیارت آنمکان میروند و آن درخت را خرنوب البقره
می گویند و در تفسیر واذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت المقدس
دروازه ایست معروف و مشهور و الی الان معمور و زیارت گاه است و هر که برای استغفار
گناهان خود در آن مسجد درآید از همان دروازه می درآید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن
این دروازه موجب پاکی از گناهان است الی آخر ما قال آری این دروازه را حضرت سلیمان
و انبیاء پیشین ایشان بنا بر وحی یا کشف مشابهت بدروازه آن قریه داده باب حطه لقب کرده باشند
که در خاصیت مناسبت بباب حطه قریه مذکوره داشته بود انتهی و در همان مقام نوشته فایده
سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الهی گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم
باهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا می کنند که در آنها احداث توبه نمودن و طاعت بجا آوردن
موجب سرعت قبول و کثرت ثواب می باشد و از همین جا است که این مردم به ازالهٔ عقیده

حکایت کرده که ما روزی همراه آنجناب علیه السلام شب هنگام در غزوه یا سفر میرفتیم چون
آخر شب شد در ثنیه کوهی گذشتیم که آنرا ذات الحنظل میگفتند آنحضرت علیه السلام فرمودند ما مثل هذه
الثنیة الا کمثل الباب الذی قال الله لبنی اسرائیل ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم
و ابوبکر ابن شیبه بروایت صحیح از حضرت مرتضی کرم الله وجهه آورده که انما مثلنا فی هذه الامة
کسفینة نوح و کباب حطة فی بنی اسرائیل یعنی مثال ما که اهل بیت نبوی که قسم خاندان نبوت و حامل
اسرار ولایت و معرفت اند درین امت مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان
نفس و شیطان و تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا درین امت وابسته و منتهی
بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه خدا و بیعت و توبه و انابت [illegible]
خاندان علیهم الرحمه میرسد انتهی و اتخذوا من مقام ابرهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام
را مصلی که سنگی است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج داده و [illegible]
مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از طواف خانه کعبه [illegible]
رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است تا امت حضرت ابراهیم
تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم بر همان سنگ استاده اذان حج داده [illegible]
پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن [illegible]
نزد ایشان حاضر شدن است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی [illegible]

است چون حضرت ابراهیم بر سنگ ایستاده بنای عمارت می کردند آن سنگ بقدر بلندی
عمارت بلند می شد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هر دو انگشتان
و هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از قتاده مرویست که قبل از
اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رساند و مسح کند درین امت این امر رایج شد
و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده بودند نقل می کردند که اثر هر دو پاشنه حضرت
ابراهیم و انگشتان ایشان درین سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر
منمحی نمانده است و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند که مقام
ابراهیم را مسح می کنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ امر نفرموده بلکه حکم ادای نماز
که متصل او نماز گذارند انتهی و هم درانست مراد آنست که نماز طواف را بطریق استحباب مؤکد
متصل این سنگ بوجهی که آن سنگ بجای امام باشد و نماز گذارنده بمنزله مقتدی باید گذارد
و قریب مکان را آن مکان گفتن مجازیست متعارف قریب بحقیقت پس ظاهر این آیه معمول
به است هر چند اصل این نماز واجب است بر مذهب امام اعظم و عند الشافعی و در قول یکی سنت
دوم فرض لیکن گذاردن این نماز باین موضع که عقب آن سنگ باشد بالاجماع مستحب است
استحباب مؤکد حتی المقدور از دست نباید داد انتهی و هم دران تفسیر است بالجمله صفا و مروه را
از شعائر الله [illegible] حضرت هاجر [illegible] گشت که [illegible] حضرت [illegible]

جبل و علا در میان همین دو کوه با شکوه در حق ایشان جلوه گر شده و حل مشکل ایشان فرموده
و از ان بانه یعنی شعائر الله بودن قرین هر دو کوه بمنزله جوهر ذاتی آنها گشته انتهی می گوید فقیر
حقیر که از آثار شریفه و تبرکات منیفه آنچه از مظان اعظام و اکرام در اوهام این ایام بغایت مستبعد
باشد آنرا ذکر مسلم و نقش نمایم حال و قال اهل کمال در تکریم و تبجیل شان مثال یعنی تمثال نعل مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که بر کاغذ یا پارچه نقش کشیده طیار می سازند قسطلانی در مواهب
نوشته وقد ذکر ابو الیمن ابن عساکر تمثال نعله الکریمة علیه افضل الصلوة والتسلیم فی جزء
مفرد رویته قراءة وسماعا وکذا افرده بالتالیف ابو اسحاق ابرهیم بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من
اهل المریة بالاندلس وکذا غیرهما ولم اشتغل ههنا اتکالا علی شهرتها وصعوبة ضبط تسطیرها الا علی
حاذق ومن بعض ما ذکر من فضلها وجرب من نفعها وبرکتها ما ذکره ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا
صالحا وبها قال حذوت هذا المثال لبعض الطلبة فجاءنی یوما فقال لی رایت البارحة من برکة
صاحب هذا النعل عجبا اصاب زوجی وجع شدید کاد یهلکها فجعلت النعل علی موضع الوجع وقلت
اللهم ارنی برکة صاحب هذا النعل مما اصاب زوجی من الوجع الشدید فشفاها الله تعالی للحین و
قال ابو اسحق قال ابو القاسم بن محمد ومما جرب من برکته ان من امسکه عنده متبرکا به کان له
امان من بغی البغاة وغلبة العداة وحرز من کل شیطان مارد وعین کل حاسد وان امسکته
المراة الحامل بیمینها وقد اشتد علیها الطلق تیسر امرها بحول الله وقوته ولله در ابی الیمان

ابن عساکر حیث قال و دراینجا قصیده در مدح و شوق مثال نقل نموده یک شعر ازان ابیات
شعر باشم نعل المصطفی روحی الفداء * لمحاکها اسمی الشریف العالی * و باز نوشته
و ما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیده له ذکرها ابو اسحق ابن الحاج و قصیده دراینجا
نوشته بعد ازان نوشته ولابی بکر احمد بن امام ابی محمد عبد الله بن حسین القرطبی و دراینجا قصیده
نقل نموده اولش اینست ع شفاء للذی سقم رجاء للبائس * امان للذی خوف کذا
یحب الفصل * حافظ علامه احمد المقری التلمسانی دراین خصوص کتابی دارد مبسوط مسمی به
فتح المتعال فی مدح النعال مرتب بر فاتحه و چهار باب و خاتمه فاتحه در تحقیق معنی لغوی نعل و شراک
و قبال و شسع و فوائد و موارد مناسب آن باب اول در بیان بعض احادیث نبویه که در حق نعال
شریفه وارد باب ثانی در صفت مثال عظیم البرکات جسیم المنافع باب سوم در ذکر قصاید و مقطعات
ائمه اعلام متقدمین و متاخرین که در باب مثال معظم و شبه مکرم بسلک نظم آمدند و درین باب صد و
سی منظومه بر ترتیب حروف تهجی ذکر نموده است باب چهارم در خواص و منافع مجربه مثال
منقوله از ثقات مسندین و اثبات معتمدین که شک را در صدق اخبارشان گذری نیست
و نه سهوی شان کسی را بجز تکریم و تعظیم نظری خاتمه در خلاصه آنچه متعلق است بنعل و مثال
و بعض مسائل مناسبه و نقل کرده است صاحب فتح المتعال سلاسل اسناد و اجازت و مناقب
و خواص مثال مبارک از جماعت اعلام و مقتدایان کافه اهل اسلام نام بعضی ازان کرام دراینجا

ذکر می کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابو الربیع بن سالم الکلاعی و حافظ ابو عبد الله بن الابار
و ابو عبد الله ابن رشید فهری و ابو عبد الله محمد بن جابر و خطیب الخطبا ابو عبد الله بن المرزوق
التلمسانی و ابن البراء التونسی و ابو اسحق ابراهیم بن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل و
مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر فارقی و حافظ عراقی و پسر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف
تتائی و سخاوی و سیوطی و غیرهم در سند می نویسد حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل ابن
براء تونسی از شیخ خود ابن الجیاب از فقیه ابی زید بن العربی از والده خود حافظ ابوبکر ابن العربی
و شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم مکی بن عبد السلام
لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ در مصر لفظا گفت که گفت مرا محمد بن
حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نعلیکه بود نزد ابو سعید عبد الرحمان در مکه گفت که حدیث
کرد مرا ابراهیم سیستی گفت حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی الیسع اسماعیل
بن عبد الله از پدر خود عبد الله ابن ابی ادریس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن نعلی
مبارک که کشیده شد این مثال بر آن نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت اسماعیل ابن ابی
ادریس پس حکم کرد پدر من نقاش را پس کشیدند آنرا بر مثال نعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
و همین طور سلاسل متعدده نسبت سند و اجازت ذکر کرده است به تبجیل و تکریم جماعه عظیمه
توسل یابان در مشکلات و حکایات قضای حاجات و دفع بلیات به برکه آن مثال

کرم بتقریر نقل نمودہ است بخوف طول از تفصیل آن درگذشتم ہر کسیکہ خواہد بان رجوع نماید
و جزوی مختصری در فارسی فقیر ہم نوشتہ است من شاء فلینظر الیہ فایدہ از جملہ فواید
و عمدہ مفاسد نجدیہ اینکہ اگر جانور زندہ گفتہ شود کہ برای پیغمبر است مثلا و ذبح کردہ شود
بنام خدا ذبیحہ حرام است و ذابح مرتد گو ذابح غیر نام نہندہ باشد در تقویۃ الایمان نوشتہ قال
اللہ تعالی او فسقا اہل لغیر اللہ ترجمہ فرمایا اللہ صاحب نے سورہ انعام میں یا گناہ کی چیز کہ
مشہور کی گئی ہو اللہ کے سوا کسی اور کی کے نام پر یعنی جیسے سور اور لہو اور مردار ناپاک
ہے اور حرام ہیں ویسا ہی وہ جانور بھی ناپاک ہے اور حرام ہے کہ خود گناہ کی صورت بن گیا ہے
کہ اللہ کے سوا اور کسی کا ٹھہرایا اس آیت سے معلوم ہوا کہ جانور کسی مخلوق کے نام کا ٹھہرایا ہوا
ہے اور وہ جانور حرام ہے اور ناپاک ہے اس آیت میں کچھ اس بات کا ذکر نہیں کہ اس
جانور کے ذبح کرنے کے وقت کسی مخلوق کا نام لیجے جب حرام ہو بلکہ اتنی ہی بات کا ذکر ہے
کہ کسی مخلوق کے نام پر جہاں جانور مشہور کیا گیا کہ یہ گائے سید احمد کبیر کی ہے یہ بکرا
شیخ سدو کا ہے وہ حرام ہو جاتا ہے پھر کوئی جانور ہو مرغی ہو یا اونٹ ہو کسی مخلوق
کے نام کا کر دیجے ولی کا یا نبی کا باپ کا یا دادی کا یا پیر کا وہ سب حرام ہے اور ناپاک
ہے اور کرنے والے پر شرک ثابت ہوتا ہے در قرب این ایام استفتای بنظر آمد کہ کسی از مدرسہ
مخالفین جواب را مدلل نمودہ است بدلائل و فقیر در حل اغلاط آن جزوی نوشتہ است

بر ذکر آن اکتفا می رود سوال یک جانور زنده آواز بر آورده شد که برای پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز و جل و گوشت آن پخته خورانیده شد
بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا الجواب حرام است به دلیل آیه شریفه
وما اهل به لغیر الله یعنی و دیگر آن جانور که آواز بر آورده شد و به شهره داده شد
در حق آن جانور که برای غیر خدا است خواه آن غیر بت باشد یا روحی خبیث خواه
جن خواه پیر یا پیغمبر این همه حرام است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برای
فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت
و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمی شود مانند
سگ و خوک که اگر بنام خدا ذبح شوند حلال نمی گردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف
لغة و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی ذبح نیامده
در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس در هیچ
عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن
قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص جمهور مفسرین
متقدمین مثل رحمانی و نیشاپوری و بغوی و غیرهم در تفسیر نیشاپوری می گویند اجمع العلماء
لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد

در تفسیر حقانی نوشته وما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض
فیه المطهر المنجس مع نجاسته بالموت وان لم یذکر فقد زید فی نجسه انتهی الحاصل
در تمام تفاسیر قدیمه معتبره مطابق تفسیر عزیزی نوشته بجز تفسیر بیضاوی و تفسیر
احمدی وآن هر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث صحیح لعن الله من ذبح لغیر الله
نووی در شرح صحیح مسلم نوشته وذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند
استقبال السلطان تقربا الی غیر الله افتی اهل بخارا بتحریمه لانه اهل به لغیر الله تعالی
ونیز در حدیث نهی از ذبائح الجن وارد است و در کتب فقه هم مثل اشباه ونظائر وغیره
موجود واین ذبیحه هم در حکم ذبائح جن است ونیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکروا فی
عند تسمیة العلماء و عند الذبح و عند العطاس و بدلیل اقوال فقها فی الدر المختار ذبح
لقدوم الامیر ونحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی
ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام واکرام الضیف اکرام
الله تعالی والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف او للولیمة
او للرابح وان لم یقدمها لیاکل بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فیحرم وهل یکفر فیه
قولان بزازیه و شرح وهبانیه و در اشباه وغیره هم این مسئله مذکور است فقط آیت
از اهل طغوی اقوال و بالله التوفیق قوله انتهی ملخص التفسیر العزیزی بیشک مجیب انچه نوشته

ملخص تفسیر عزیزی است این قدر خود درست است اما آنچه بعد از آن نوشته که همین است منصوص
جمهور مفسرین متقدمین محض بی اصل هنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلطی این مقام
مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر و تحریر تکلیف دادند تا دیر باز این مکاتبه و مکالمه در باره
خصوص جاری ماند هم صاحب تفسیر چند نوبت بتحریر پرداخته از آنچه در تفسیر اتفاق سقطه افتاده بود
رجوع فرمود و این امر را منقصت آن بزرگوار تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت است
عصمت از خطا خاصه انبیا است و نه موهم اصرار بر خطا است و مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و
مولوی عبد الحی و مولوی اسماعیل هم تحریر رسایل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقهاء کبار این رسم جاری شود که حیوانی را برای یکی از معبودان باطل نذر مقرر سازند و وقت
رسم نام الله تعالی بر وی گرفته ذبح سازند و آن مذبوحه را برای جمعی که معتقد او بود صرف سازند مقصود
در تفسیر آیات کلام مجید بر آنچه در عهد کفار جاهلیت معمول بود ذکر کرده اند و در آیات کریمه نیز همین مقام
لفظ واقع شده است قدمای مفسرین در هر جا لفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند اکنون که در
زمان ما و پیش از این زمان از مدتی این رسم فاسد ظهور کرده محتاج شدیم که حکم شرعی او بدانیم تفتیش و تجسس کردیم
روایات فقهاء کبار که باحث اند از حلت و حرمت اشیای الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته
و درین استفتا مضمون است اول حلت گاو سید احمد کبیر دوم اعتراض و تغلیط تفسیر ما اهل
به لغیر الله که در تفسیر فتح العزیز واقع شده سوم طعن و تشنیع بر قسمی از نوشته شاه عبد العزیز

بحجت آن و ازین هر سه مطلب مطلب سیوم قابل آن نیست که اهل علم بعرض بیان نمایند بلکه مقتضا
او دفع بالحجة السنة اعراض ازان فرمایند و مطلب دوم اگرچه واجب التحقیق است لیکن فهم آن
مختص بدانشمندانست مطلب اول را بطرزی تقریر باید کرد که عام و خاص دریافت نماید و اقتضا
فیه جای اشتباه درین زمانه و درین دیار در صورتهاییست که برای مردگان می کنند پس باید دانست که
مقصود درینصورت گوشت می بود چنانچه در فاتحه دستور است که جانور برای گوشت ذبح می کنند
و طعام آن پخته می خورانند و ثواب آن طعام بروح میت میرسانند و درینصورت حیوان مذبوح حلال
است هرگز شبهه دران نیست و مگر نذر مقرر کنند پس نیز هم اگر گوشت واقع است آن گوشت حلال است
بیانش آنکه مثلا اگر شخصی نذر کند که اگر فلان حاجت من برآید اینقدر نیاز حضرت سید احمد کبیر
و اینقدر طعام نیاز ایشان میدهم یا بخورانم اگرچه درین نذر گفتگو است لیکن طعام حلال است و همچنین
گوشت مثلا اگر شخصی بگوید که دو من گوشت نذر حضرت سید احمد کبیر بعد برآمدن حاجت خود
خواهم خورانند گوشت حلال است و اگر می گوید که گوشت گاو خواهم خورانند نیز درست است و اگر همین
قصد گاو نذر کنند نیز رواست چرا که مقصدش گوشت است و بس و همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر
کسی را بدهد بطوریکه نقد میدهد نیز رواست گوشت آن حلال است غرض ازکاو مالیت است و اگر
مقصود ذبح برای میت بود پس یا ایصال ثواب ذبح باشد یا تقریب ذبح بسوی میت بود و اقتضا
فیه نذرا ولیا بد و طریق است حسن و قبیح باز نوشته اگر طریق حسن مردل باشد اما از زبان

لفظ

لفظ نذر کند خللی دران نیست بانه نظر برانیکه این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است که مخصوص
بخدا است باید که شاید از ممنوعات شرعیه دران باشد و ادنی آن ترک اولی است اما حرام
نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلما صبانا گفتند شاید آنست و چون که آن مسلمانان در ملک
حرب و جاهلیت بودند مسعود و رشید نشدند و اگر از الفاظ مشترک که بسبب استعمال عرف اید بار اشتراک
پیدا کرده گفته آید باکی نیست و الضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرور کند تا گوشت او چربی شود
او را ذبح کرده و پخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست دران مشابه
آنست که برای زنده حفظ اینچنین عمل نماید و اگر نذر کند که بشرط بر آمدن حاجت خود گاو و یا
فربه را نیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است اگر نذر بطریق حسن است هیچ خلل نیست
اگر قبیح است فعلش حرام است و حیوان حلال و شاید همین صورت مراد مولانا محمد حسین است که در رساله استفتا
نسبت صحیح است و همین صورت با صورت محرمه مشتبه شده و در تفسیر احمدی حلت آن واقع شده است
و الضا فیه دوم پله کردن جانوران الی چنانچه بجا رهندوان حکم این قسم آنست که حلال است
چرا که فاعلان این فعل تقرب در پها کردن آن منظور دارند با جانش و ذبحش سروکار ندارند
و صاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته و اما ما وقع فی البیضاوی و غیره من التفاسیر
انهم قالوا ما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین
فی ذلک الزمان ولذا لم یتعرضوا فی التفاسیر القدیمة من ذکر اسم غیر الله تعالی علیه من قصد

بذبحه التقرب الی غیر الله تعالی انتهی و در جواب ثانی نوشته لاشک فی وقوع الاختلاف
فی حال هذه الذبیحة و تعارض الادلة و متی کان کذلک کان محلا للشبهة انتهی بالجمله هرگاه
نزد صاحب تفسیر عزیزی و اخص خواص آن بزرگوار را اعتراف باشد بمخالفت قدمای مفسرین
پس دیگر ادعای مطابقت و موافقت تفسیر عزیزی با تفاسیر قدیمه همان شکل است مدعی
سست و گواه چست و چونکه مجیب نام تفسیر رحمانی و نیشاپوری و بغوی یاد کرده است عبارات
آن کتب نقل می نمایم تا شبهه بالکلیه مرتفع گردد ظاهرا مجیب خود نظر بر این کتب نینداخته
بتغلیط دیگران در مغالطه افتاده است از رحمانی و نیشاپوری یک فقره هم نقل ننموده
قطع نظر از آنکه مفید مدعا باشد یا نه از بغوی که آن هم درست نه داد عبارت تفسیر رحمانی
نقل نموده صفحه ظاهر که حرام ذکر اسم غیر الله است اعم از آنکه اسم الله با او ذکر کرده شود یا نشود
پس تائید تفسیر عزیزی یا تائید جواب مجیب از کدام لفظ آن عبارت فهمیده شد و بغوی نوشته
ما اهل به لغیر الله ای ما ذبح للاصنام و الطواغیت و اصل الاهلال رفع الصوت و کانوا اذا
ذبحوا لالهتهم یرفعون اصواتهم بذکرها فجری ذلک من امرهم حتی قیل لکل ذابح و ان لم یجهر بالتسمیة
مهل قال الربیع بن انس و غیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله انتهی و عبارت تفسیر
نیشاپوری که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده هرچند از نفس عبارت مذکوره هم هیچگونه
تائید دعوی صاحب تفسیر عزیزی ظاهر نیست و علی هذا القیاس آوردن مجیب آن عبارت را

در جواب

در جواب فاما چونکه از مطالعه اول و آخر عبارت مذکوره ارتفاع شبه بالکلیه متصور نقل آن
ضرور نمود بدانکه در نیشاپوری قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغیر الله فمعناه رفع به الصوت
للصنم وذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزی واهل المعتبر اذا رفع صوته بالتلبیة وبعد
عبارت مذکوره نوشته ویستثنی مما اهل به لغیر الله ذبائح اهل الکتاب فاذا سمی علیها باسم المسیح
لاطلاق قوله تعالی وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم ولان النصرانی اذا سمی الله تعالی
فانما یرید به المسیح وهو مذهب عطاء ومکحول والحسن والشعبی وسعید بن المسیب وقال مالک وان
وابو حنیفة واصحابه اذا ذبحوا علی اسم المسیح فقد اهلوا به لغیر الله فوجب ان یحرم واذا ذبحوا
علی اسم الله فظاهر اللفظ یقتضی الحل ولا عبرة بغیر اللفظ وقال علیه السلام اذا سمعتم الیهود
والنصاری یهلون لغیر الله فلا تاکلوا واذا لم تسمعوهم فکلوا فان الله تعالی قد احل ذبائحهم وهو یعلم
بما یقولون انتهی جمعی که در نقل عبارت نیشاپوری ببرود بکار آمده اگر عمداً ست محل تاسف است
که بجای قال لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشاپوری دیده در لفظ قال العلماء ربانیة
والله اعلم بحقیقة الحال قوله وان بر دو قال اعتبار شنیدا قول اعتبار دیا اقتبا
صرف والیه بحکم ثبت وجوه بکار آمده وتصریحات فقهاء عدول با
نفسانیه و داعیه شهوانی مقبول را مردود و مردود را مقبول نوشتن برخیزد
انها ضرور است قوله نووی در شرح صحیح مسلم نوشته الخ عجیب ظاهر است نقل هم از

صاحب تفسیر برداشته است که بسبب اکتفا بر یک فقره بحذف اول و آخر مغالطه رونق یا

تمام عبارت نووی اینست اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله تعالی کمن

ذبح للصنم او للصلیب او لموسی او عیسی او للکعبة او نحو ذلک فکل هذا حرام ولا تحل هذه الذبیحة

سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی واتفق علیه اصحابنا فان قصد

مع ذلک تعظیم المذبوح له غیر الله تعالی والعبادة کان ذلک کفرا فان کان الذابح قبل ذلک

مسلما صار مرتدا بالذبح وذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما ذبح عند استقبال

السلطان تقربا الیه افتی اهل بخارا بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله قال الرافعی هذا انما ذبحوه استبشارا

بقدومه فهو کذبح للعقیقة او لولادة المولود ومثل هذا لا یوجب التحریم انتهی نووی اول در معنی حدیث

صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا ذبیحه حرام می شود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است

و شیخ ابراهیم نقل نموده بقول رافعی رد کرده بر نقل همان فقره مردوده اکتفا رفت قوله نیز در حدیث

نهی از ذبایح الجن الخ از اشباه نظائر صاف ظاهر که مراد از ذبایح ذبیحه جن است یعنی جانوری

که جن را ذبح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته و منها ان ذبیحته لا تحل قال فی الملتقط

وعن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه نهی عن ذبایح الجن انتهی قوله نیز در حدیث صحیح مرویست

لا تذکرونی عند تسمیة الطعام الخ کمال جرأت است که غیر صحیح را صحیح قرار داده در مهمات

حصن حصین صاف و صریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مرفوعا لا تذکرونی عند تسمیة الطعام

وعند الذبح وعند العطاس فلا يصح فانه من حديث سليمان بن عيسى السجزي وهو منهم بوضع الحديث
ايضا عبد الرحيم العمي وهو ايضا ضعيف قوله في الدر المختار الخ آوردن این روایات درین محل عجیب که
اصلا مناسبتی بما نحن فیه ندارد و دعوی عجیب اینکه جانور از تشهیر برای غیر خدا حرام می شود و مدلول
این همه روایات آنکه از ذبح برای غیر خدا حرام می شود فاین هذا من ذاک اهلال را بتغییر نمود و بمعنی تشهیر
بکار برده اند از حمل اهلال بر ذبح پس سند را با دعوی مباینتی است تامه علی طریق التقسیم و کلام در رد آیت
در المحیا و بحث در معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت درین مقام از تعرض بدان اعراض
نموده شد باید دانست که جانور حلال از آواز بر آورده شدن و شهره داده شدن در حق او که برای
بت است اصلا حرام نمی گردد اول که زاید از بحائر و سوائب و وصائل و غیرها درین باب چه خواهد بود
و در شرع بر تحریم آن نکیر وارد گردیده نووی در شرح حدیث مسلم کل مال نحلته عبدا حلال الخ
المراد انكار ما حرموا على انفسهم من السائبة والوصيلة والبحيرة والحام وانها لم تصر حراما بتحريمهم وكل ما
ملكه العبد فهو حلال حتى يتعلق بحق ثانیا که در باب بحائر یعنی گاوان و نعمها که بنام بتان مقرر کرده
میگذارند و مطلق العنان میسازند و دست از تملک باز میدارند فاین فقها بحثها جاری گردیده
درین خصوص که آنرا مخفی گرفته ذبح نمودن و خوردن جائز است یا نه اگر سبب این چه که مالک دست
از تملک باز داشته و از تقرب بدر ساخته در حکم جانور صحرائی است و ایمان او بالقانی علامه شرک
و ذبح او افنای علاقه شرک است و خصوصیت مشرکین بر وقت اطلاع شد از قسم دعا و

ما ای است بلکه از بابت عداوت ملت و استعلای دین است جایز داشته اند و بعضی گفته اند که ادای
قیمت به مالکش باید که در حکم مغصوب است در فواید برهانی تفصیل مذکور است و مولوی اسمعیل هم
در جواب رد عبدالحکیم لکهنوی بر استفتای شاه عبدالعزیز صاحب بجلت بجا رسیده ان مقرر گردیده
چنانچه اشارتی بان سابق گذشت ثالثاً کتب فقه مملو اند ازینکه جانوریکه برای بتان است مسلم
ذبح کنند حلال است اکل آن در فتاوی عالمگیری می نویسد مسلم ذبح شاة المجوسی لبیت نارهم
او الکافر لآلهتهم توکل لانه سمی الله تعالی ویکره للمسلم کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن جامع الفتاوی
در فواید برهانی نوشته مجوسی گاوی بمسلمانی داد که بنام نار که معبود اوست ذبح کند مسلم بنام
خدا ذبح کرد گوشت او حلال است کذا فی کتب الفقه رابعاً در هدایة وغیره کتب فقه بالاتفاق
بلاخلاف تصریح موجود که اگر کسی قبل از ذبح بگوید که الهی قبول کن این را از فلان نیست در آن باکی
خامساً باتفاق فقهاء مفسرین و اجماع سلف صالحین اهلال لغیر الله صرف وقت ذبح معتبر
شده است و لهذا هیچ در عامه تفاسیر قید عند الذبح موجود و در زیلعی شرح کنز نوشته ان
ان سیاق الآیة مجملة لا یدری هل ارید بها حال الذبح و الطبخ او حالة الاکل لانا نقول اجمع السلف علی ان
المراد بها حالة الذبح فیکون مفسرة فتم الاحتجاج بها پس دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی
واحداثی است در دین اصل مسئله اینست که وقت ذبح نام غیر خدا گرفته شد باین نوع که ذبح کرده شد
بنام آن غیر اینست حرام و داخل ما اهل به لغیر الله یا بنام خدا و نام غیر خدا ذبح کرده شد اگر

ذکر نام غیر خدا مجهول است بوجه عطف که شرکت آن هم حرام و داخل ما اهل به لغیر الله و همین در صورت
است مراد از ما اهل به لغیر الله نزد ائمه مجتهدین جمیع علماء مفسرین بلی چنانکه فوائد قیود صورت ثانیه
اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا ذکر کرده یعنی قبل تسمیه و قبل اضطجاع یا بعد از تسمیه ذبح پیش حرام
و نه داخل در ما اهل به لغیر الله مکروه و اگر ذکر کرده نام غیر را موصول بی عطف هم داخل ما اهل به لغیر
نیست و نه ذبیحه حرام لکن این فعل مکروه و اگر ذکر کرده معطوف لا علی وجه الشرکة مثلا گفت بسم الله و
صلی الله تعالی علی محمد فذبیحه تفصیل عینی در حاشیه هدایه نوشته و لو قال بسم الله و صلی الله تعالی علی محمد
یحل و الاولی ان لا یقول و لو قال بسم الله و صلی الله علی محمد مع الواو یحل اکله و لو قال بسم الله و باسم فلان
لا یحل هو المختار و هم ذات ذکره فی النوازل سئل ابو نصر عن رجل ذبح و قال بسم الله و باسم فلان
قال سمعت محمد بن سلمة قال سمعت ابراهیم بن یوسف یقول یصیر میتة و قال محمد بن سلمة لا یصیر میتة لانه
لو صار میتة صار الرجل کافرا و فی مبسوط شیخ الاسلام لو قال بسم الله و الله اکبر و صلی الله علی محمد
ان اراد بذکر محمد الاشتراک فی التسمیة لا یحل و ان اراد التبرک دون الاشتراک یحل و در کفایه از
تمرتاشی نقل نموده و ان ذکر اسم الرسول مع الواو ان حفظ لا یحل لانه یصیر ذابحا بهما و ان
یحل لانه کلام مبتدا و ان اشتبه اختلفوا فیه و علی هذا القیاس لو سمی الحج مع اسم الله تعالی و در
نوشته و حرم الذبیح ان عطف علی اسم الله غیره نحو بسم الله و اسم فلان او باسم الله و محمد
رسول الله بالجر و انما حرم لانه اهل به لغیر الله کذا فی الهدایه و فی الوضعه ان قال بسم الله و محمد

رسول الله بالرفع كانت اضحية واما اذا قال ومحمدا بالنصب فهي ميتة وفي الظهيرية هذا الفرق
بين المجرد والمرفوع اذا كان له عهد بعلم النحو وعلى قياس ما روي عن محمد انه لا يرى الخطاء في النحو معتبرا في باب
الصلوة لا يحرم الذبيحة وفي فتاوى قاضي خان اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف
يكون ميتة وقال محمد بن سلمة لا يصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال باسم الله واسم محمد
ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم تعظيمه جاز ولا باس به وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى
لا تحل الذبيحة در عالمگيري نوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم الاشتراك في التسمية لا يحل
وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه وسلم تحل الذبيحة ويكره ذلك كذا في المحيط ودر فتاوى قاضي خان
نوشته رجل ضحى وذبح فقال باسم الله بنام خدا وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ الامام ابو بكر محمد بن الفضل
رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلعم تبجيله وتعظيمه جاز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة واز عدم التفات است بتفصيل آنچه ذكر كرديم تحرير بگفته در باب ذبح للقدوم اقوال فقها
آنقدر تخالف كه در تحير مي اندازد كسي مباح مي گويد كسي مكروه كسي كفر وكدام قول دليل ندارد ونه راجح
است به اصلي معتد به انتهى بلفظه چه قول تحريم راجح است باينكه ذكر نكرده نام خدا بلكه ذبح كرد بنام
قادم يا نام خدا هم يا نام قادم ذكر كرده چه در دليل حرمت اهلال لغير الله مي آرند ونيست اهلال لغير الله
سواى آنچه كه ذكر كرديم ابراهيم مروزي گفته افتى اهل بخارا بتحريمه لانه مما اهل به لغير الله ودر در المختار هم
نوشته لانه اهل به لغير الله وبودن معنى ما اهل به لغير الله آنكه ذكر كرده شود نام غير تنها يا با نام خدا

نزد صاحب در المختار از همان کتاب همان باب ظاهر است چه در شرح قول ما تن و ان ذکر مع اسم الله تعالی
غیره فان وصل کره وان عطف حرمت نحو باسم الله و اسم فلان او فلان نوشته لازمها ال
لغیر الله پس هرگاه معنی اهل به لغیر الله در کلام در المختار متعین و متحقق شد تا همان لفظ را در همان باب
همان کتاب حمل بران ضروریست و استدلال مخالفین باین کتاب خلاف صوابست کما لا یخفی علی اولی
و لزوم کفر بر تقدیر قصد تقرب و عبادۀ قادم خود ظاهر است و حرمت ذبیحه برین تقدیر ازان است که ذبیحه
مرتد است نه آنکه جانور زنده قبل از ذبح صرف بباعث تشهیر قادم حرام گردیده که اگر غیر قاصد
تقرب و عبادۀ با مر او یا بلا امر او ذبح کند حرام باشد و ذکر نام خدا فایده نکند و حکم کراهت مبنی
برانکه ذکر ذابح نام قادم را محمول کردن برینکه اراده کرده است اشتراک فی التسمیه بظن است بدانکه
و آن ممنوع است و هرگاه اشتراک فی التسمیه مراد نشد حرمت بر خاست فکیف الکفر اما کراهت باقی
و قول با باحت قیاس است بعقیقه که نام مولود در ذبح آن ذکر کرده می شود و موجب حرمت نیست
مراد از عقیقه برای فلان انیست که این ذبح برای بشارت و اکرام ولادۀ مولود است همچنین هر جا مراد از ذکر
نام که این ذبیحه برای قدوم فلانی آنست که ذبح برای بشارت قدوم قادم است و سئل الامام ...
عن الخوازات التی یتخذها الجهال للقادم فقال کل ذلک لهو و لعب و حرام و من ذبح شاة فی وجه
فی وقت الخلعة او القدوم و ما اشبه ذلک من الخوازات و فی المحیط او اتخذ خوازات کفر ای
بسم الله تعالی فی ذبحها او بترک القادم فی التسمیه و اما بدون ذلک فلا یظهر وجه الکفر فی

بعد التقصی است عبارت ملا علی قاری از شرح فقه اکبر و اکثری را از فایده قید …
… همان هم حضرت … ابی اللیث مذکور است قال الفقیه … وبهذا نأخذ اذا
کان النثر فی العرس او فی ولیمة او فی رجل … او اباح النهب للناس …
… فنثر علیه شیء فلا بأس بان ینتهب منه واذا کان النثر علی الامر فلا یجوز ان ینتهب لان النثر
علیهم … الاشیاء التی … وقد جاء عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال …
فلذلک النثر علیهم وکذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانه یکره ذلک اللحم الحاصل … حرام مگر ذبیح
… کرده شود بنام غیر خدا سعید بن مسیب و شعبی و حسن و مکحول و عطا وغیرهم … فتوا اند که حرام …
… بغیر الله خاص ذبایح بت پرستان است که ذبح می کردند برای بتان خود و نصرانی اگر ذبح کند
بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال است آن ذبیحه … دلیل ایشان آنکه نصرانی وقتیکه بنام خدا
ذبح میکند … هم از خدا مسیح اراده می کند که مذهب ایشان است ان الله هو المسیح بن مریم پس هرگاه که اراده
او منع نکرد حل ذبیحه اش باوجودیکه اهلال کرد برای غیر خدا پس سزاوار است که همین حکم باشد هرگاه که
ظاهر کند آن چیز را که در نیت او بود وقت ذکر خدا از اراده مسیح و امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی
و اصحاب ابوحنیفه گفتند که حلال نمی شود دلیل ایشان آنکه هرگاهی که نصرانی ذبح کرد بنام مسیح پس
اهلال کرد لغیر خدا پس حرام شد و از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مرویست اذا سمعتم الیهود والنصاری
یهلون لغیر الله فلا تاکلوا واذا لم تسمعوا فکلوا فان الله تعالی قد احل ذبایحهم وهو یعلم ما یقولون

وجواب داده اند از دلیل مخالفین بانکه انما کلفنا بالظاهر لا بالباطن فاذا ذبحه علی اسم [الله] وجب ان
یحمل علیه ولا سبیل لنا الی الباطن انتهی ملخص تفسیر کبیر و عبارت نیشاپوری متعلق این بحث
بالا قلمی گردیده خود در بابعی نوشته ولا فرق فی الکتابی بین ان یکون ذمیا او حربیا ویشترط ان لا
یذکر فیه غیر الله حتی لو ذکر الکتابی المسیح او العزیر لا یحل لقوله تعالی وما اهل لغیر الله به کالمسلم فی
ذلک فانه لو اهل لغیر الله لا یحل هـ کفایه نوشته ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر وقت الذبح اسم
عزیر او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی
لقوله تعالی وما اهل به لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری نوشته ثم انما
تؤکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه شیء او شهد وسمع منه تسمیة الله تعالی
وحده لانه اذا لم یسمع منه شیء یحمل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما بالمسلم ولو سمع منه
ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی بالله المسیح قالوا تؤکل الا اذا نص فقال بسم الله الذی هو ثالث
ثلثة فلا تحل انتهی ملخصا در مذهب امام مالک و امام شافعی و امام ابوحنیفه و اصحاب او هر ذبیحه که بنام
غیر خدا حرام برابر است که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی و اگر ذابح را عبادت آن غیر مقصود
است کافر است اگر ذابح قبل ازان مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام
گردید و ذابح کافر نمی شود و اگر بنام غیر ذبح کرد و قصد نمود تقرب بآن غیر و عبادت او کفر لازم
می آید و این تفصیل صحیح است و آنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم و تحقیق در جواب باید

ازان مقام نقل نموده است همه این ماجرا مفصلا موجود و صاحب تفسیر عزیزی هم در استفتای
آخرین باین سو رفته کما سیجئ پس از همه آنچه بیان کردیم ظاهر که مدار حل و حرمت بر ذکر و لفظ
ذابح است عند الذبح صحت و فساد اراده و نیت ذابح یا مالک ذبیحه را بی تلفظ از زبان هیچ
دخل نیست بلکه اصل نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته و لو قال بسم الله و لم
تحضره النیة اکل عند العامة و هو الصحیح هکذا فی فتاوی قاضی خان و در در المختار نوشته لو سمی
و لم تحضره النیة صح در سراجیه نوشته الکتابی اذا ذبح باسم المسیح لا یحل و لو ذبح باسم الله تعالی
و اراد به المسیح علیه السلام یحل در ماسبق دیگر مویدات این هم مذکور گردیده است حالا بحثی که در تفسیر عزیزی
بمیان آمده بیان نموده می آید عبارت تفسیر عزیزی اینست و ما اهل به یعنی و دیگر آن جانور که آواز برآورده
شهرة داده شد در حق آن جانور که بغیر الله یعنی برای غیر خدا است خواه آن غیر بت باشد
یا روحی خبیث که بطریق بهوگ که نام او بدهند خواه جنی مسلط بر خانه یا سرای که بدون
دادن جانور از ایذای سکنه آنجا دست بردار نشود یا تورے روان کردن بدهد و خواه پیغمبری یا
پیرے را باین وضع جانوری زنده مقرر کرده اند که این همه حرام است و در حدیث صحیح وارد است
که ملعون من ذبح لغیر الله یعنی هر که بذبح جانورے تقرب بغیر خدا نماید ملعون است خواه در وقت ذبح
نام خدا بگیرد یا نه زیرا که چون شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت
ذبح فایده نکرد چه آن جانور منسوب بان غیر گشت و خبثی درو پیدا گشت که زیاده از خبث

مردار

مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده هست و جان این جانور را از ان غیر خدا قرار
داده گشته اند و آن عین شرک است و هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمی شود
مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمی گردند و کنه این مسئله اینست که جان را بی سبب
بغیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه
تقرب بغیر الله دادن حرام و شرک است اما ثواب آن چیزها را که عاید بنده می شد از آن غیر
ساختن جائز است زیرا که انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشد چنانچه میرسد که مال خود را
بغیر خود ببخشد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را کسی تواند بخشید و نیز دادن مال ازین جهت مستوجب
ثواب است که آدمیان بوی منتفع می شوند و چون مرده ها بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع
بعین مال نمانده اند طریق نفع رسانیدن بانها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بنفع
مستحقان میرسانند بانها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی نیست نه در زندگی
پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف مرده کردن در حدیث صحیح آمده است
لیکن معنیش همین است که دادن جان برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه
ذبح برای مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام هیچ نفهمی کنند و می گویند که گوشت را
پخته بنام مرده دادن بلا شبه جائز است پس نیز از ذبح کردن جانور بنام آن مرده همین قدر
قصد می نمائیم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافیست که بایشان باید گفت که هرگاه شما

ذبح کردن جانور بنام غیر خدا نذری کنید اگر عوض آن جانور گوشت بهمان مقدار خریده پخته بفقرا
بخورانید در نظر شما آن نذر ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گویید که مقصود شما از ذبح غیر از گوشت
خورانیدن برای ثواب آن مرده بود والا قربت به ذبح نذر ادا کرده آید و شرک صریح لازم می آید
و در لفظ این آیه که در چهار جا از قرآن مجید وارد شده تامل باید کرد که ما اهل لغیر الله فرموده اند نه ما ذبح
باسم غیر الله پس ذبح کردن بنام خدا همراه شهرت دادن و آواز بر آوردن بآنکه فلانے گاو
فلانی و بز فلانی هیچ کفر صریح فایده نمی کند و گوشت آن جانور حلال نمی گردد و اهل را بر ذبح حمل کردن
خلاف لغة و عرف است زیرا که اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنے ذبح نیامده در
هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز و شهرت دادن است چنانچه
اهلال الهلال و اهلال الحمل بولده و اهلال بمعنی تلبیه حج و غیر ذلک مستعمل است و اگر کسی گوید که اهلالت فیدبراز
بمعنی شهرت نسبت الله فهمیده نخواهد شد و نیز اگر اهل را بر ذبح حمل کرده شود پس ذبح لغیر الله مراد خواهد شد ذبح
باسم غیر الله از کجا فهمیده شود تا مدعای این مردم حاصل شود پس در عبارت اهلال را بمعنی ذبح
گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب تحریف کلام الٰهی میرسد در تفسیر نیشاپوری
می گوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة
مرتد انتهی و کافران در جاهلیت بوقت بر آمدن از خانه خود در اثنای راه بنام بتان آواز می کردند
و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه می نمودند این طواف ایشان بتخانه شد اهل آن

مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز برآوردند و
شهرت دادند که این جانور از فلانی است و بنام اوست و برای اوی کنیم و در وقت ذبح بنام خدا
ذبح کنانیدند اصلا موجب حلیت نگشت و سر آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه
که باشد راست معین است برای رسانیدن جان جانور برای کسیکه منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن
طریق معین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح خود بقصد رسانیدن ثواب آن ارواح
نماید یا بقصد تقرب و چون فهمیده شد که چون مسمی تعلق است بذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فایده میدهد که
قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت داده از شهرت دادن دیگر دست کشد از این کار
بگذشتیم انتهی اینست عبارت تفسیر عزیزی و آنچه کلام کرده شد در این عبارت مختصر ملتقط الا ذکر کسیکه
آواز برآورده شد و شهرت داده شد الخ این تفسیر بالرای مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافه
مفسرین بر خلاف آن تفسیر کرده اند چنانچه نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح لله تعالی الخ
قال الربیع بن انس و غیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله در تفسیر در منثور مذکور است اخرج ابن المنذر
عن ابن عباس فی قوله و ما اهل به لغیر الله قال ما ذبح و اخرج ابن ابی حاتم عن مجاهد و ما اهل به لغیر الله قال ما ذبح لغیر الله و اخرج
ابن ابی حاتم عن ابی العالیه و ما اهل به لغیر الله یقول ما ذکر علیه اسم غیر الله و در جلالین نوشته و ما اهل به
ما ذبح علی اسم غیر الله و در کشاف نوشته ای رفع به الصوت عند ذبحه باسم غیر الله و در تفسیر احمدی نوشته ای
معناه ذبح لاسم غیر الله تعالی مثل اللات و العزی و اسماء الانبیاء و غیر ذلک بان قرء

باسم غیر الله او ذکر مع اسم الله معطوفا و بعد ذکر عبارت هدایه نوشته و من ههنا علم ان
البقرة المنذورة للاولیاء کما هو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله وقت
الذبح وان کانوا ینذرونها لهم بالجمله در تمام کتب تفسیر بعرض تداول اند اثری از تحریم نیست
از بعض ثقات اینقدر البته مسموع گردیده که این مسلک ابتداع بعض نواصب ظاهریه است والعلم
عند الله قوله نیز حرام است محل نظر است چرا که گردیدن جانور زنده حلال بسبب مقرر کردن و دادن
برای بتان در اعتقاد مشرکین البته بوده است که از طرف شارع بران نکیر وارد گردیده ما جعل الله من بحیرة
ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام ان الذین یفترون علی الله الکذب یقولون هذا حلال وهذا حرام قل الله
اذن لکم ام علی الله تفترون این مسئله باطل قایل در حق جانور زنده حلال که برای فلانی نسبت یا مقرر
حرمت حلال کرده خدا گردد در دین محمدی مأثور است کما یجئ قوله در حدیث صحیح وارد است الخ
حدیث جست ترجمه خودش مناسب با سیاق نیست چه می نویسد یعنی هرکه بذبح جانوری تقرب
بغیر خدا نماید ملعون است و بر هر ذی عقل ظاهر است که نکیر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح
جانور برای تقرب بغیر خدا است و ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا چیزی دیگر و مقرر کردن
جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه
این اضافه حکم از جانب خود است بر خلاف مقصد حدیث تمام محدثین اهل سنت مثل نووی
وغیره در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هرکه ذبح کند بنام غیر خدا و ذبح برای او اگرچه خدا

مسلم باشد و اگر با ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب بعبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب را الخ
در ذبح لغیر الله احتمالی است اصل معنی حدیث قرار داده و ذکر نام غیر خدا را که اصل معنی حدیث است
بر زبان نیاورد بتعمیم ذکر نام خدا پرداخت و با این همه ربط با اول کلام مفقود تواند زیرا که چون شهرت داد
الخ سخت بی ربط واقع گردیده مدعی فایده نکردن نام خدا است بر ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و
در علت فایده نکردن نام خدا بسبب شهرت دادن قول پدران جانور منسوب بغیر گشت و خبثی در و
پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است زیرا که مرده را ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور
را از ان غیر خدا قرار داده گشته اند و آن عین شرکت و هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام
خدا حلال نمی شود انتهی کلامه مبیت محتمل و ناموجه چه خود خبث جانور منسوب بغیر بیان نموده که جان
این جانور را از ان غیر خدا قرار داده گشته اند و باز می گوید که هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام
خدا حلال نمی شود محل تامل است که بر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد از مسئله مبحوث عنها چه
علاقه کلام در جانور زنده منسوب بغیر بود که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمی باشد و این دعوی
مدعی است و انهم باطل کما لا یخفی است که قسم ثانیا بآنکه تقدمی از وقت ذبح بقدر تغیر مجلس
موثر در حل ذبیحه شود کما هو مقرر فی الفقه و تسمیه کافری و فاسقی جانور زنده برای غیر قبل از
ذبح گو بمدت دراز باشد انچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد که اگرچه مسلم صحیح العقیده عاد
غیر قصد التقرب بالغیر مخلصا بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد و مثل سگ و خوک گردد

قوله مانند سگ و خوک ازینجا استفاده می شود که حرمت آن جانور حرمت لعینه است و شک نیست
که حرمت ما اهل به لغیر الله حرمت لعینه است و اتفاق مفسرین بران گردیده در بحث استثنا الا
ما ذکیتم می نویسند که این استثنا از حرمت میتة و دم و لحم خنزیر و ما اهل به لغیر الله جائز نیست که
این اشیا حرام لذاتها هستند و تذکیه هم دران غیر متصور مفید است که مردهٔ بی ذبح و دم خالص
و خنزیر که لحم او حرام مطلق است و معنی ما اهل یا ذبح تذکیه غیر متصور فیه الذکوة بلکه استثنا راجع
بما تقدم علی المنخنقة فاما کلام این مفسر که تفسیر کرده ما اهل به لغیر الله را بآن که شهرت داده شده که
برای غیر است آنرا ایضا تر از میتة و مثل سگ و خوک قرار داده سراسر مختل است که تذکیه در وقت
خود باطل می کند او را آخر کلامش که گفته آری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده میدهد که
قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کند الخ چه از آن صاف ظاهر است که حرام لعینه و مثل خوک نیست
قوله جان جانور مملوک آدمی نیست الخ که جانور زنده عبارتست از مجموع جسم و جان نیز و قت
از جسم پس مملوکی جانور مستلزم مملوکی جسم و جان هر دو است و بیع و هبه و سایر عقود
بر جسم و جان هر دو واقع اند و اکثر منافع حیوان متعلق بجانست پس تحاشی از بودن جان
جانور مملوک آدمی معنی ندارد جان آفرین و جسم آفرین یکی است اما آفرین و اعمال آفرین او تعالی شانه
است و به تملیک او تعالی شانه هم جسم و هم جان هم دیگر اشیا مملوک آدمی می شوند انچه بعد
ازین نوشته فقط خود نوشته که جان دادن برای خدا تواند که داده الی آخره باطل می کند

آن

آن کلامش را که جان جانوری مملوک آدمی نیست چه اگر مملوک آدمی نیست از دادنش برای خدا
ثواب چه معنی دارد ثواب در دادن مملوک خود می باشد نه در غیر مملوک پس هم باطل میکند آن دعوی
را که جان جانور اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی چه انتفاع از جان جانور از دادنش
از کلام او ثابت گردید فهم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و نان ماکولات و مشروبات
همه برابر اند در بخشیدن دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد به دیگری بخشیدن جایز است و همین است
مراد بآنچه می گویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که از آن خواهد شد بآن مرده داده
بنده لام سعد صل له مع صلوتک صم له مع صومک و اگر کسی بآنچه ذکر کردیم تسلی نشود در بیان لطف
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه وانحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را
یا پسر خود را یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جایز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی
جز خدا نیست و لهذا کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک
و منافع و مکتوبات او پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نمایند در امتثال آن غیر از دادن جان
جانوری که پرورده و مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت
جان جانور ثابت و از کلامش ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات
و سایر اموال نموده است باطل گردیده و جان جانور و ماکولات و غیره یکسان گشت قوله
بعضی جهال الی آخر با قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع اختلال است

اول که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن ناذر این آن نذر از خورانیدن
آنقدر گوشت ادا می شود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آواز برداشتن ع تشهیر حقی جانور
که برای غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بانکه مقصود از ذبح خورانیدن
گوشت برای ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بظاهر آنچه فهمیده می شود از اطلاق
حرمت تشهیر بنام غیر خدا دوم آنکه سوای خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن
جان برای خدا بمرتبه که بسبب اعتراف صاحب تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این
مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بهمان قدر خریده ادا نمی شود بلا لزوم التقریب
والشرک سیوم آنکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی مختلف فیه است بین الائمه لیس
در صورت مذکوره اگر ناذر عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگویم که جائز هم نداشت
کما هو مذهب البعض شرک از کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز عطا و صدقات بوجوب و
فرضیت عوض نمی حکم نموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب آنکه شدن نذر از عوض
در ذهن ناذر حکم لزوم شرک صریح تحکمی است پس قبح غایت الامر اینکه از سوء فهم و جهالت و
باشد مثل دیگر شیوه و تحقیقات واهیه و ظاهر که این امور خارجه را اگر در وحشت باشند در حرمت ذبیحه
دخلی نیست و هیچگونه علاقه با شرک چه شرک موقوف بر تصدیق و حکم موقوف بر اقرار با حد
احتمالات راد عا تجدیدات اجرا احکام کفریات ابتدائی بیش نیست افعال مسلم را که از شائبه

نفسی در آن فعال نباشد خواهی نخواهی بزور خود برا مر نا مشروع حمل کردن بی آنکه زبانی اقرار کنند
در شرع ممنوع است چه جا که اظهار معذرت او را رد ساختن و محض بر گمان بد خویش
حکم تحریم و تکفیر دادن که بر بیجا است و نه بقیاس رقی اگر از تجربیات شمرده آید دور نیست و همین
است مختار اکثری از احبا قوله در اعطا این آیه الی قوله قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی معاذ الله
تفسیر ماثور از صحابه و تابعین و تبع تابعین و جمهور مفسرین متقدمین و متاخرین مقبول و معمول علما و ائمه
مجتهدین را صرف بر اختراع وهم خود نکوهیدن از شان صاحب تفسیر بغایت بعید و از منهج
و روش او نهایت مستبعد که بر کمال ادب و تهذیب و متانت و دیانت واقع است و انتحال
مخالف دیدن او درین کتاب مشاهد می شود بهر حال عصمت خاصه انبیا است و سهو و خطا لازم
بشر است تلفظ بانگونه الفاظ که لا احد ه ظاهر البته عادت دارند چه عجب که وقت این تحریر
کسی از مردم پیش نگاه افتاده غوری بکار نرفته اتفاق ترجمه افتاده باشد حالا از ذات
بابرکات او سلمه الله تعالی امید افاده حق مبین است قوله در تفسیر نیشاپوری می گوید الخ مقصود
ازین نقل چیست یا تائید آنچه متصل است از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ علاقه ندارد بلکه از
ملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره هم در زمره محرفین داخل است یا بطریق طفره متعلق است
باصل مدعا تا هم شائبه ربطی ندارد چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای فلانی است
حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد این مدعا را با مطلب نیشاپوری مناسبتی

که حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب بذبح بسوی غیر خدا است و تفاوتی که کا[illegible]
مابین است ظاهر قوله کافران در جاهلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس است سبب
مقبول نشدن طواف کعبه بدین طواف کنندگان کافر است همچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح
مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد ظاهر که خانه کعبه
از گرفتن نام تابان در راه معاذ الله حسب قیاس قایلش از مرتبه عظمت خود نبرآمده و حرج
که درین بیان بظهور رسیده آنکه صاف نوشته است که بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب
حرمت حلت نگشت که خلاف تصریح فقهاست قوله سرش آنست الخ ذکر نام خدا بر وقت
ذبح و خواندن فاتحه و قل هو الله و درود را نام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد
تقرب بسوی [illegible] هست بمسلمین که ممنوع آمده در باب ذبیحه [illegible] بکار آید [illegible] هم ممنوع
مصرح فی کتب الفقه قوله در ذکر نام خدا الخ مخالف است باول دعوی [illegible]
[illegible] نام خدا حلال نمی شود هم از ان ظاهر که خبث قصد تقرب بغیر خدا است پس
نخواهد شد مگر قاصد که قصد تقرب صنم او [illegible] جانور زنده که قصد تقرب صنم او نیست
انما الخبث من قام به القصد الخبیث من قام به خبث نیست آنچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی
[illegible] که تحریر [illegible] و جواب [illegible] و مقال [illegible] شریف صاحب تفسیر سید
[illegible] تسلیم [illegible] مقدمات و تفاصیل [illegible] محال است [illegible] انچه [illegible] اتفاق

تسطیر افتاده بود رجوع فرموده استفتائی مرتب فرمود عبارتش کذا چه میفرمایند علمای دین
مفتیان شرع متین درین صورت که کسی نذر کرد که اگر کار من برآید گاو بسید احمد کبیر یا گوسفند
بشیخ سدو وغیرهما بدهم بعد انجاح حاجت گاو را ذبح بنام خدا کرده حالانکه در نیت نسبت تقرب
گاو بسید احمد کبیر و شیخ سدو می کند و در حدیث وارد است انما الاعمال بالنیات و ان الله
لا ینظر الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم برین معنی صادق است و نیة المؤمن خیر من عمله
نیز دلیل برانکه نیت را دخل ضرور است درین صورت اکل گاو وغیره درست است یا نه بینوا
توجروا الجواب مدار حل و حرمت ذبیحه بر قصد و نیت ذابح است اگر بنیت تقرب الی الله
یا برای اکل خود یا برای تجارت و دیگر امور مباحه ذبح می کند حلال است والا حرام فی التفسیر
النیشاپوری تحت قوله تعالی وما اهل به لغیر الله قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها
التقرب الی غیر الله تعالی صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و فی الدر المختار ذبح لقدوم الامیر و
نحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله تعالی ولو ذکر اسم الله تعالی علیه ولو ذبح للضیف
لا یحرم لانه سنة الخلیل علیه السلام و اکرام الضیف اکرام الله تعالی والفارق انه ان قدمها
لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف او للولیمة او للربح وان لم یقدمها لیاکل
بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فیحرم وهل یکفر فیه قولان بزازیه و شرح وهبانیه قلت
و فی صید المنیة انه یکره ولا یکفر لانا لا نسیء الظن بالمسلم انه یتقرب الی الآدمی بهذا النحر و نحوه

في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال ره وفاعله جمهورهم قال كافر وفصل في اسمعيل ليس بكافر
انتهى وهكذا في مطالب المؤمنين والاشباه والنظائر وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله
رواه احمد وايضاً ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواه ابو داود وفي غرائب ابي عبيد وبستان
الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام
هكذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز الذبح على البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي صلى الله
عليه وسلم نهى عن ذبائح الجن لانهم يكرمون مخافة انهم لم يذبحوا لو ذبحوا لهم الجن فابطل النبي
صلعم ونهى عنه وهكذا في كتب الفقه كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم
المروزي من اصحابنا ان ما ذبح عند استقبال السلطان تقربا لغير الله تعالى افتى اهل بخارا
بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه
وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه الاية كذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه
ان كنتم باياته مؤمنين عام يتناول ما قصد به التقرب الى الله تعالى او غيره فيكون الكل حلالا قلت
هذه الآيات مخصصة بالنص الآخر وهو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم
ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم
وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه لا يحل مع انه ذكر اسم
الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها وكذا اذا القاها

من جبل عال وذكر اسم الله عليها وكذا اذا ذبح شاة على النصاب على قبر من القبور وقصد
الثواب الى صاحب القبر وصاحب النصب وذكر اسم الله تعالى عليها لا يحل لهذا النص الصريح
سواء كان ذلك على قصد التقرب الى غير الله تعالى او بغير الطريق المشهور في الذبح من
استعمال الآلة المحددة ونحو ذلك فعلمنا انها اي قوله تعالى فكلوا مما ذكر اسم الله عليه
مخصص لهذا النص بل لو تاملنا في هذه الآية لعلمنا انها مخصصة بما ذكرنا وذلك انه
تعالى قال وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم
اليه فعلمنا ان قوله تعالى وقد فصل لكم حوالة على ما ذكر في الآيات الاخر كآية المائدة ونحوها
وكان سبب نزول هذه الآية شبهة المشركين حيث كانوا يقولون للمسلمين بطريق الالزام
انتم لا تاكلون الميتة وقد قتلها الله تعالى وتاكلون ما تقتلون بايديكم فقد رجحتم مقتولكم على
مقتول الله تعالى فاجاب الله تعالى عن ذلك بان الميتة لم يذكر عليها اسم الله تعالى
ولذلك حرمت فان الموقوذة والمتردية لم تقتل على الوجه الماذون فيه من الله تعالى فحرمت
وما قتلناه بايدينا انما صار حلالا لان قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ووقع
ذكر اسم الله فتحليلنا وتحريمنا ذلك على التعظيم لامر الله تعالى واما حديث القتل فغاية
ما فيه ان الكل مقتول الله تعالى سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او مات حتف انفه اذ لا
موتنا الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ولذلك ...

والجماعة على ان المقتول ميتة لا تحل هذا والله اعلم واما ما وقع في البيضاوي وغيره من
التفاسير انهم قالوا اما اهل به لغير الله تعالى اي ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبني على جري
عادة المشركين في ذلك الزمان ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله
عليه وبين ما قصد بذبحه التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر و
كانوا اذا قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير
بخلاف المشركين المسلمين فانهم يخلطون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح
الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني
كفر صورة الاسلام فكانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره
وقد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير
مثلا سواء ذكروا اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا واما ما وقع في الهداية ويكره ان يذكر مع
اسم الله تعالى شيئا غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل
احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال
باسم الله محمد رسول الله لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له الا انه يكره لوجود القران صورة
فتتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان يقول بسم الله
واسم فلان او يقول بسم الله وفلان او بسم الله ومحمد رسول الله بكسر الدال فتحرم الذبيحة

لانه اهل لغير الله تعالى والثالث ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى بان يقول قبل التسمية
وقبل ان يضجع الذبيحة او بعد الذبح وهذا لا باس به لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد صلى الله عليه وسلم ممن شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ
والشرط هو الذكر الخالص المجرد على ما قال ابن مسعود جردوا التسمية انتهى ما في الهداية وصريح في ما
ذكرنا من ان قصد التقرب الى غير الله سواء كان بطريق الاستقلال او بطريق الشركة
نعم لو ذكر مجردا من غير قصد التقرب الى غير الله تعالى ففيه تفصيل فان ذكر موصولا لا معطوفا
يكره مثلا ان يقول بسم الله محمد رسول الله واللهم تقبل من فلان لا يحرم الذبيحة لعدم قصد التقرب
الى غير الله وانما كره لاجل المشابهة في ذلك بذكر اسم غير الله لقصد التقرب ولو ذكره
معطوفا يحرم ايضا وان لم يكن فيه معنى التقرب لكنه صريح في الشركة وبصريح الاحتياج الى
واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره ولا يحرم لانتفاء المشابهة
ومعنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف ثم قال محمد رسول الله من غير قصد التقرب الى غيره
اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا
بقصد التقرب الى الغير بل ذكر مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا المفروض فيها قصد التقرب الى
غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدي من تفريع قوله على
ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو قوله ومن هاهنا علم ان البقرة المنذورة

للاولیاء کما ہو الرسم فی زماننا حلال طیب لانہ لم یذکر اسم غیر اللہ علیہ وقت الذبح و
ان کانوا ینذرونہا لہم انتہی مبنی علی الغفلۃ عن قول صاحب الہدایۃ و ہو قولہ والثالثۃ ان
یقول مفصولا عنہ صورۃ و معنی فان الانفصال المعنوی کیف یتصور اذا کان النذر للاولیاء
فانہ تعین التقرب الیہم بنیتہم و ایما الی وقت الذبح فلا انفصال معنی اصلا لما تقرر فی قواعد
الفقہ من استدامۃ النیۃ الی آخر العمل و ایضا مبنی علی عدم الفرق بین الذکر المجرد الذی
وضع صاحب الہدایۃ المسئلۃ فیہ و بین ما قصد بہ التقرب الی غیر اللہ الذی وضعنا المسئلۃ فیہ
و این ہذا من ذلک واللہ الموفق للصواب تمام شد استفتای شاہ عبد العزیز صاحب بلفظہ
و کلام کردند مردمان برین استفتا بطرق متعددہ کہ ملتقطی ازان درینجا ذکر می کنم قولہ مدار حل
و حرمت بر قصد و نیت ذابح آہ اول کہ این دعوی مخالفت بانچہ در تفسیر ارقام یافتہ چہ
مدار حرمت دران جا برآواز برآوردہ شدن بود حالا بر نیت دایر گردیدہ دوم اینکہ مراد از
حدیث انما الاعمال بالنیات نزد حنفیہ قاطبۃ ثواب است نہ حل و حرمت و صحت و فساد
کما ہو مصرح فی کتب الاصول والفروع و غایت شہرت آن معنی ہا است از بیان و نقل سوم
بہ تصریح کافہ فقہا ذکر شرط ذبیحہ است چنانچہ خود ہم درین استفتا از ہدایہ نقل نمودہ کہ الشرط
ہو الذکر الخالص المجرد و اشتراط نیت در ذبح منقول نیست بلکہ اصل نیت درین کار بکار
نیست در عالمگیری نوشتہ و لو قال بسم اللہ و لم تحضرہ النیۃ اکل عند العامۃ و در

در المختار نوشته لو سمّى ولم تحضره النية اكل عند العامة وهكذا في اكثر الكتب چهارم نیست عمل
نمیکند مگر در ملفوظ و این قاعده مقرره فقهاست در اشباه نوشته والنية انما تعمل في الملفوظ
در حموی نوشته ای بالا في غيره وذلك لان النية تقصد به التمييز وانما يتاتى في لفظ محتمل
كعام يحتمل التخصيص ومجمل يحتاج الى البيان او مشترك يحتمل افراده اما اذا لم يكن اللفظ
محتملا يبقى مجرد النية لا تاثير لها في احكام الدنيا ولهذا لا تقع الطلاق والعتاق بمجرد النية
ثم اللفظ الذي يحتمل شيئين او اشياء ان احتملها على سواء فنوى احدها فانه يصدق ديانة
وقضاء لان الظاهر لا يكذبه وان احتمل احدهما احتمالا مرجوحا فنوى ذلك المرجوح ينظر ان كان
فيه تغليظ على نفسه يصدق ايضا ديانة وقضاء لانه غير متهم في ذلك لكنه لا يصدق في العدول
عن الظاهر حتى يحنث بهما وجد وان كان فيه تخفيفا على نفسه لا يصدق قضاء لان القضاء
مبني على الظاهر وهو مخالف لما نوى وان نوى ما لا يحتمله اللفظ لا يصدق ديانة ولا قضاء
لانه يخلو عن اللفظ وقد تقدم ان النية لا حكم لها على الانفراد وصاحب اشباه در حاشیه
قول خود وانما اشترط في العبادات بالاجماع او باية نوشته واعلم ان الاقوال تحتاج الى النية
في ثلثة مواطن احدها التقرب الى الله تعالى فرارا من الرياء الثاني التمييز بين الالفاظ المحتملة
والثالث قصد الانشاء ليخرج سبق اللسان بالجملة کلام در اینکه ذبیح گردید که نام
تقرب نمود یا نمود بجای دیگر که منازعه نیست واینکه ذبیح گردید که نام خدا

ازان در نیت مالک جانور اگرچه غیر ذابح باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود وتحتی دیگر که
متنازع فیه است بودن هیچ نیته مدار حل عاد حرمت ثابت کردن لازم بود انچه صاحب تفسیر
و مولوی عبد الحی وغیر اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجمله را از اشباه و در مختار و غیره
درین باب نقل کرده اند مبنی است بر غفلت ازین قاعده مقصود انها همین است که وقت ذبح ذکر
کرد غیر را اگرچه نام خدا ذکر کرد چرا که اکثر شان در دلیل آیت کریمه ما اهل به لغیر الله را می آرند
وخود معنی آن آیت را اینکه نام غیر خدا وقت ذبح بیان می کنند و نیز بیان آن اجمال بالتصریح
در کلام دیگران که در تحقیق و اعتبار برایشان غالب موجود هیچ کدو ایتی بتصریح خصوص
صورت متنازع فیها نقل نموده اند زیاده ازین چه خواهد بود که فقها نوشته اند نصرانی ذبح
کرد بنام الله واراده کرد مسیح حلال است مگر آنکه میگوید بسم الله الذی هو ثالث ثلثة الحاصل
نیت صرف بی لفظ مدار احکام نیست و نیت مدار حکم مگر بر الفاظ تحتم اهمین استقفا ظاهر که محل
بحث نیت نسبت گاو بسید احمد کبیر است و ظاهر که نسبت کردن گاو مملوک خود بهر که خواهد از
امور مباحه و باختیار مالک گاو هست شاه صاحب را چه حکومت ممانعت است شبهه معنی
نسبت هم از جهال شنیده اند که مقصود از نسبت رسانیدن ثواب بمنسوب الیه است چنانچه
در تفسیر ذکر کرده اند و در تصحیح آن ما هم چیزی ذکر کرده ایم پس صورة متنازعه داخل است
در قول او و دیگر امور مباحه چه دادن ثواب جان دادن جانور و خوراندن گوشت آن

بمسلمان برای خدا برده باعتراف صاحب تفسیر و شهادت اصول و فروع دین داخل امور
مباحه است و ظاهر که نسبت نه عین تقرب نه لازم آن نه منحصر در آن مقتضم اعتراف است در این
مقام منحصر حکم بر نیت ذابح پس تا وقتی نسبت اگر غیر ذابح باشد تا نیت او تاثیری ندارد
تفسیر التفسیر النیشاپوری الخ آوردن این عبارت بحذف اول و آخر هم در تغییر و هم در بین
استفتا تغلیطی تشیش نیست چه در ان مذکور نیست که از آواز بر آوردن غیر و نیت نسبت کردن بغیر
خدا جانور حرام می گردد که اگر بعد از ان بنام خدا ذبح کرده شود هم مفید نباشد بلکه مطلب بنیاد وی
بلحاظ سیاق و سباق موافق تصریحات فقها همین است که ذبح کند بنام غیر و قصد تقرب نماید
بذبح او بسوی غیر قوله و فی در المختار الخ آوردن روایت در مختار محض محل چه صاحب در مختار
نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد
نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از بیان
ظاهر است علاوه بران صاحب در مختار در فارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاهلال و
عدم التقدیم است در نیصدرت که حل فی بحث بنیاز عه فیما از ان صاف ظاهر نه مضر دعوی مستفتی
نه مفید واضح باد که صاحب رد المحتار و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره انجبان
نیستند که در صورت مخالفت با فقها اکابر اقوال ایشان قابل استناد باشد اگر معنی کلام با فقرا
مطابق فهم صاحب تفسیر باشد تا هم بسبب مخالفت با اقوال مذکوران قابل التفات نیست و در المختار

بینید که درهمین باب چه بلا بر پا نموده که نوشته داد لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا و لو ابوه
جبریا حلت اشتباه لانه صار کالمرتد قنیه بدانستند که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس
اعتزال است بر مذهب اعتزال نقل کرد و عن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة ان کان اباءهم من المجبرة فانهم
کاهل الذمة وان کان اباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین این هر دو بزرگواران نه لفظ ابی علی
[illegible] ذبیحه و نه اهل عدل را فهمیده بجای آن جبری و سنی را قایم ساختند قوله فی الحدیث الخ بیان
آن عنقریب می آید قوله فی غرایب ابی عبید و بستان الفقیه و کنز العباد الخ این روایت بی محل است
[illegible] قوله کما قال النووی فی شرح مسلم الخ یاد کردن مقوله نووی
را در شرح مسلم گویا فذلکة البحث است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلم او ست
از همان قول نووی رد دعاوی [illegible] و نص عبارا ظاهر است تصرف که بکار رفته و باعث بر ذکر ان
گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تمام عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم
غیر الله کمن ذبح للصنم او الصلیب او لموسی او لعیسی او الکعبة او نحو ذلک فکل هذا حرام ولا یحل هذه الذبیحة
سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی واتفق علیه اصحابنا فان قصد مع
ذلک تعظیم المذبوح له غیر الله تعالی والعبادة له کان ذلک کفرا فان کان الذابح قبل ذلک مسلما صار
بالذبح مرتدا وذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه
افتی اهل بخاری بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله قال الرافعی هذا انما یذبحونه استبشارا بقدومه فهو

کذبح العقیقه لولادة المولود ومثل هذا لا یوجب التحریم انتهی قوله فان قیل الخ این سوال جواب
خبطی او خلطی است که با مبحث علاقه ندارد تنبیه بر زوال آن حاجت نمود قوله واما وقع فی تفسیر
البیضاوی وغیره الخ اعتراف است صریح بر غلطی خود در تفسیر و مخالطت قدمای مفسرین عذر
است بدتر از گناه چه از تفاوت عادات و ازمنه معانی الفاظ متبدل نمی شود قوله ذکروا اغلب
عند الذبح اسم ذلک الغیر معین است مقصود التحریم از آیت و سوق له الکلام قوله ذبائح
المشرکین المسلمین هرگاه باعتراف شما آیه کریمه موافق تفاسیر قدیمه افاده حکمی درین خصوص نمی کند
پس آنچه درین باب حکم نمود یا بوحی جدید است یا تفسیر بالرای واضح باد که در ذابح ایمان و اسلام
شرط نیست ذبیحه کتابی ذمی و حربی هم درست است شرط ذابح آنست که صاحب ملة توحید باشد
خواه باعتقاد مثل مسلم خواه بدعوی مثل کتابی که دعوی توحید میکند کما یفهم من الهدایة و حواشیه قوله
سواء ذکروا اسم الله تعالی علیه عند امرار السکین ام لا این افترائی است صریح واو بما است قبیح ذکر
اسم خدا لازم می دانند علاوه بران در صورت معروضه مولوی داخل است که بنام خدا ذبح
کرده قوله واما ما وقع فی الهدایة هیچ این مقال از انواع اضلال بالامال است اول که عبارت هدایه نقل
نموده می گوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یحرم الذبیحة سواء کان بطریق الله
او بطریق التسمیة بیشتر کجا آفت است جایی که کتابیه هم نباشد دعوی صراحت نمودن بر دروغ گفتن
است ازان قطع نظر باید کرده فرض باید نمود که در نظر شما عبارت هدایه صریح نمود در آنچه ذکر

ثم آنچه گفته نعم لو ذکر ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب ای غیر الله ففیه تفصیل مغایر هدایه و مذکور او است
آفت به آفت این است که گفته صاحب الهدایة وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی
الغیر بل ذکرا مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریح
فیما ذکرنا و باز خود می گوید بمعزل عن مسئلتنا باز از این جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نعم لو ذکر ذکرا
مجردا الخ بیان مطلب هدایه است و این هم خلاف سوق کلام آن مقام است و با عبارهٔ هدایه علاقه ندارد چه
صاحب هدایه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له لکنه یکره لوجود القران
صورة فیتصور بصورة المحرم و در استفتا نوشته لا یحرم الذبیحة لعدم قصد التقرب الیه وانما کره لاجل مشابهة
فی ذلک بذکر اسم غیر الله لقصد التقرب پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت هدایه قرار داد
نادر معقول نیست بلکه خیانت صاحب هدایه در مسئله ثانیه نوشته یحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله و در استفتا می نویسد
یحرم اتفاقا و ان لم یکن فیه معنی التقرب لکنه صریح فی الشرک والصریح لا یحتاج الی النیة فرق بین است اسمان
بیان است ابرار ان نوشته ما وقع فی التعبیر الاحمدی مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة
است چه هرگاه باعتراف خودش وضع مسئله هدایه بر ذکر مجرد غیر مقرون بتقرب است پس لو
قول التعبیر احمدی مبنی بر غفلة از قول هدایه مفصلا عنه صورة و معنی معنی ندارد چه باعتراف خودش
در هر آن صاحب هدایه تقرب را دخلی نیست اگر می گفت که مبنی است بر غفلة از آنکه صاحب هدایه وضع
مسئله بر ذکر مجرد بی تقرب نموده است و در تفریع تقرب موجود است ره به بدیهه داشت

دلیل غفلة از قید هدایه قرار داده فان الانفصال المعنوی کیف یتصور الخ بدتر است از دعوی
چه صاحب هدایه انفصال صورة و معنی را بانچه بیان کرده است در همان قول از آن غفلت نیست
و اطلاع بر اختراعات این بزرگوار صاحب تفسیر احمدی را قبل از ظهور آن بزمان ممتد امکان نداشت
و طرفه آنکه صاحب تفسیر احمدی در حاشیه همان مقام نوشته داده هذا بحسب قوله و ما اهل به لغیر الله اما
بحسب النذر فقد تقرر ان النذر لغیر الله حرام و نذور الاولیاء ما دل بان النذر لله و ثوابه لهم لیس لغویه
بیان مورد از آن خود ظاهر است قوله و ایضاً مبنی علی عدم الفرق تا زمان صاحب تفسیر احمدی که بهمان
هدایه موجود و آنچه از الفاظ آن متبادر بران تفریع نموده مسئله موضوعه این بزرگوار که بس متأخر است
زمانا فرق در میان آن و این صاحب احمدی گنجایش نداشت در اینجا امریست واجب التنبیه که صاحب
تفسیر مسئله موضوعه هدایه را هم تسلیم میکند و مسئله موضوعه خود را هم تصحیح میکند و قائل است بفرق
در هر دو مسئله و صاحب هدایه استدلال می نماید بآیه کریمه ما اهل به لغیر الله بر مسئله خود و صاحب تفسیر هم
بهمان آیه مطلب خود را مستند می نماید این معنی چگونه صورت بندد فائده صاحب تفسیر و اتباع
او درین مسئله سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پراگنده و پریشان اول که ما اهل
لغیر الله را تفسیر کردند با واز بر آورده شدن و در انجا تمامیه تکبیر نمودند بر اراده ذبح از اهل و غیر
ذلک و چون در آن وادی بارگیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله و شنائعیکه بر جمهور
وارد می کردند زیاده از آن بر خود گوارا نمودند و چونکه در تقرب هم نوبت کلام رسید مسائل اندر

کہ آویزند حال آنکہ ما اہل بہ لغیر اللہ چیزے دیگر و وسیلہ نذر لغیر اللہ چیزی دیگر اشارتی بآن
اجمالا مناسب نمود باید دانست کہ لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب
عبد واجب تقربا الی اللہ و عرفی آنچہ پیش بزرگان می برند نذر و نیاز می گویند و نذر اولیا بر سہ وجہ
مباح است یکی آنکہ بگوید الٰہی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخدام مزار آن صالح رسانم دوم
آنکہ بگوید یا حضرت در جناب الٰہی برای این مشکل دعا بکنید کہ این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الٰہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید شما شود سیوم آنکہ آن بزرگ را
در جناب الٰہی وسیلہ و شفیع سازد گویا می گوید الٰہی ببرکت روح فلان بزرگ و بحق عنایات
و مہربانی خود بر دو اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدہم و ثواب آن بخواہ روح آن بزرگ
سازم تا از عروج جان بان بزرگ خوشنود شوی اینکہ گفتم ملتقط است از رسالہ نذور مولوی
رفیع الدین کہ در ہمین ایام بما رسیدہ و ہمانست مراد صاحب احمدی کہ نذر الاولیا بما ول الحق
المبین بما قال مولانا محمد مبین موافقا للفقہاء المحققین فی رسالۃ فی النذور و نذر شیخ سدو
و امثال آن حرام است و بنزد مانند آن کہ بنام شیخ سدو ذبح می کنند اگر وقت ذبح نام شان
گرفتہ باشند گوشت مردار شود و خوردنش روا نباشد قال اللہ و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم اللہ
علیہ و انہ لفسق و اگر بنام خدا بسم اللہ اللہ اکبر ذبح کردہ باشند اگرچہ در دل نیت فاسد
دارند قطعا خوردنش حلال باشد لیکن تقوی در ہر کار را باید کہ نخورد و از جاہلان بشمار

که این نذر حلال است پس گمراه شدند انتهی بحروفه میگویم تتمیماً للالزام وتکمیلاً للاصل الزام نکته
منکه صاحب تفسیر عزیزی که مسکوت است کما بینا فاما در انتقام اعتراف است باینکه نذر ذبح
جانور بنام غیر خدا بقصد خورانیدن گوشت برای ثواب آن مرده جایز است همین است مراد
صاحب تفسیر احمدی کما هو مصرح فی کلامه پس استفتاء ایراد این بیچاره عتاب نموده و چرا نذر اولیا
علی الاطلاق تقرب باولیا قرار داده و از آنچه از کلام موافقین ذکر نموده ظاهر که در نذر اولیا مالکو له
و ذبح جانور هر دو برابر صحیح در هر دو صحیح و غیر صحیح در هر دو غیر صحیح فالحکم بالاطلاق والفرق تحکم فاسد
والنذر الحرام یجعل الناذر عاصیا لا تاثیر له فی المنذور یبقی علی ملکه کما صرح به عامة کتب الفقه فقید
حرمة النذر وبطلانه بقولهم ما لم یقصد واصرفها للفقراء قوله الا انه فی نقله من استدامة النیة
الی آخر العمل این جا ابس عجیب است حواله کتاب ضرور بود و آنچه ما سید آنهم این است که الدعوی مخالفة
لما تقرر فی الفقه در اشباه و نظایر ببینید که در مباحث قاعده ثانیه می نویسد الثانی فی
بیان عدم اشتراط استمرارها واضح باد که منشاء وقوع این حضرات در اغلاط عدم
التفات است بفقهیات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقه ذکر می کنیم اول نیت در عبادات
که شرط است وقت آن اول عبادات است حقیقة او حکما و نیت مقدمه علی الشروع باقی حکما
تا وقت شروع حکما اگر بعد نیت مشغول نشود بچیزیکه غیر جنس منوی است صاحب اشباه
در ذیل الاصل ان وقتها اول العبادات بتفصیل نوشته و از فتح القدیر نقل نموده المراد

بمالیس من جنسها ما یدل علی الاعراض قدم در شروط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف
بین النیت والمنوی پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکه در نیت ذبح گاو برای غیر خدا ودر معنوی
که ذبح است بنام خدا بمیان آید آن نیت سابقه باطل گردید سوم در نذر نیت کفایت
نمی کند بلکه تلفظ شرط است در اشباه نوشته منها النذر لا یکفی فی ایجابه النیة بل لا بد
من التلفظ به صرح به فی کتاب الاعتکاف وحموی نوشته ومنها ما فی الجامع الصغیر
لو ملک شاة بالهبة وغیرها فنوی الاضحیة یکون للاضحیة وعنده لا ما لم یتلفظ وذکر الحاکم الاختلاف
وکذا روی الحسن لو اشتراها ینویها للاضحیة یصیر بها ایضا عندهما والزعفرانی لا یصیر بالشراء
حتی یوجبها بلسانه وفرق بین هذا وبین ما لو اشتری عبدا للتجارة ولو لم یشترها بل کانت عنده
فاضمرها اضحیة لا تصیر بها انتهی قلت ابع این فواید محفوظ باید داشت که درین بحث بسیار معتمد است
این است ملخص و محرر تعریضات مردمان بر استفتا و شاهصاحب بتحریر جواب ایراد مولوی عبد الحکیم
پنجابی ثم اللکهنوی که خیلی سست و نامربوط بود پرداختند گر جواب از آن هم پریشان و نادرست
از سوء اخذات خارج مبحث پر است و به تحقیق اصل مدعا اشتغالی نیست در نقل بر دو فایده
نیست جسته جسته چیزی ذکر می کنم قال اللکهنوی گاو وغیره در صورت مذکوره حلال است وجواز
آن بموجب شرع شریف درست خصوصا در صورتیکه ذابح غیر ناوی باشد قال الدهلوی
ذابح نخواهد بود الا وکیل ناوی و نایب او ولیس نیت موکل و منیب در حل و حرمت تاثیر

خواند کرد کما فی الاضحیة انتهی قیل علیه نیابت در نیت نزد حنفیه جاری نیست و شافعی گفته اند
که جایز است توکیل در نیت بشرط اقتران نیت ما قبل مثل تقسیم زکات و ذبح اضحیه که
جایز است آنکه وکیل کند کسی را که ذبح کند و نیت کند و این همه مذکور است در حموی
شرح اشباه پس تاثیر کردن نیت موکل و منیب در حل و حرمت اصل ندارد دوم در
فقه موجود که مجوسی گاو در ملک مسلمانی داد که بنام نار که معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا
ذبح کرد گوشت او حلال است و قول او کالاضحیة قطع نظر از تصحیح تمثیل قیاس مع الفارق
است که در اضحیه نیت شرط است بلکه تلفظ هم شرط است علی الاختلاف پس قیاس
کردن دیگر ذبایح بر آن صورت جواز ندارد و نیز ذبح جانور دیگرے منحصر در وکالت نیست
هم می باشد قال الکهنوی ما قصد به التقرب الی غیر الله عبارة عن الذبیحة التی لم یقصد
بذبحها اکل لحمها بل قصد به الدفع الی الغیر کما سیاتی قال الدهلوی هذا لیس بمدلول لغوی
لقوله ما قصد به التقرب لغیر الله فلیبین وجه دلالة اللفظ علی هذا المعنی والا فهو مردود
علی قائله قیل علیه المدلول لیس منحصرا فی المدلول اللغوی ولا سیما الغیر المراد فی کل موضع
فی الشرع بل هو مدلول شرعی ماخوذ من استقرائه حیث استند بالتحاشی فانظر الی
الفارق و اسکت اذ غیره بملکه ما اورده علی الغیر و تفکر فی الجواب فان الابراد مشترک
بل ماخوذ من کلام الحکم ثم اعترض الدهلوی علی قوله بل قصد به الدفع الی الغیر انتهی لقوله

ماهذا الاراد بالغير فليبين حتى يتكلم عليه انتهى ولا يخفى ان التفوه بامثال هذه الهفوات ليس من
شان المحصلين قال اللكهنوي ناقلا من السراجية الكتابي اذا ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح
باسم الله واراد به المسيح يحل قال الدهلوي هذا عين مذهب القائل بالحرمة فانه يقول لو قال
رجل بحضرة الناس انى نذرت ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد
الحلولية تحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطا في اعتقاده
حلول الله في السيد احمد كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله
هو المسيح بن مريم فخطاؤه في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف ما لو
قال انى نذرت ان اذبح بقرة السيد احمد فانه اخطا في العنوان والمعنون معا كما لو ذبح
النصراني باسم المسيح قيل عليه لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا عين مذهب القائل بالحرمة
فقد اقر بان المعتبر في الذبح ومدار الحل والحرمة هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة
وهو مراد المورد وانما فرع عليه من قوله فانه يقول الخ فقد اخطا في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم
الله وباسم غير الله شيء واخر مسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شيء آخر فالعنوان المحل
على تقدير صدق اقراره واعترافه يكون ما في السراجية عين مذهب ان يقول فانه يقول لو ذبح
رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد السيد احمد يحل وفي ما قال سوى عدم
استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل

ذبيحة لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية بعد لانا نقول ارادة السيد احمد بن النبي على
اعتقاد الحلولية حق عنده ام باطل فان كان حق فهو من الحلولية وان كان باطلا فالحكم
بانه لا خلل في نيته بل اخلص النية باطل قطعا فان الارادة هو النية قال اللكهنوي اما
قول المفسرين فقول العالم العارف المحدث الاصولي المفسر حاجي الحرمين في التفسير الاحمدي
ان البقرة المنذورة كما هو الرسم في زماننا حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله وقت الذبح
عليه وان كانوا ينذرونها لهم قال الدهلوي هذا القول يعارضه اقوال جم غفير من الفقهاء
كما سيجي فكيف يحتج بقول هذا القائل وحده مع مخالفته باقوال العلماء الكبار ومع هذا فقوله
حلال طيب محل اشكال اذ لا شك في وقوع الاختلاف في حل هذه الذبيحة وتعارض الادلة
ومتى كان كذلك كان محلا للشبهة ومن قاعدة الفقهاء انه اذا اشتبه الحل والحرمة تغلب
جانب الحرمة احتياطا قيل عليه دعوى معارضة الجم الغفير من الفقهاء ومخالفة العلماء الكبار
تقول صرف وتفوه محض لم يثبت منه شيئا وما قال كما سيجي لم يجي منه شيء الى آخر الجواب
وكذا دعوى تعارض الادلة لان الدلائل التي اوردها الدهلوي قد ابطلت وجعلت هواء او ولا دليل
المورد بحث ونقول هذا اخذ عواده كون محل النزاع محلا للشبهة والعمل بالاحتياط
هذا ايضا صريح في الرجوع عن دعيات التفسير العزيزي والاستفتا قال اللكهنوي في العجالة
النفعية ما قاله مولانا محمد صديق في رسالته في النذور الخ قال الدهلوي لفظها مراده بن عباس

نه دلالت بر وقوع شک در حال این ذبیحه میکند لهذا متقی را از خوردن آن منع نموده اند و قول
جمهور فقها که فیما بعد منقول است بیشک دلالت بر حرمت می کند فالاخذ بها اولی از دلالت
قول الشاک قیس علیه عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مغلوب مخالف می شوند غلغله
می اندازند که اینک فوج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات مرعوب پریشان می گردد
از همین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جمهور فقها فیما بعد منقول است و نیز
قول ایشان فقیر حقیر دعا می صغیر هم در جواب مذکور نیست و مفاسد دیگر که ظاهر اند
قال اللکهنوی ناقلا عن رد المحتار وغیره ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله والمنفعة للضیف
وغیره وان لم یقدمها لیاکل بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله قال الدهلوی اذا کان المراد
من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب بل اکثر الولایم والاعراس تخرج منها اذ الاکل الذابح
منها غیر مقصود ولا معمول فقوله کان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره ظاهر او اکل
الضیف لیس باکل الذابح فعلی هذا ان یکون ذبیحة القصاب والولایم والاعراس کلها
محرمة نیست تعریض دهلوی بر فقره ان قدمها لیاکل تعرض می نماید بهره ان لم یقدمها المراد بالاکل
الا اکل الذابح وغیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب والولایم والاعراس محرمة
داخلة فی هذا القسم لا فی القسم الاول فان کان المراد اکل الغیر فیلزم ان یکون الهدایا والضحایا
فی اخر محظورات الاحرام والنذور مقصودة اه وکذا فی کفارة الجنایات کلها منها

تحقات وایضاً فالرفع الی الغیران کان حلالاً فکیف صارت ہذہ الذبیحۃ محرمۃ وان کان حراماً کیف
یصح جعلہ مداراً للحکم الشرعی اذ الحرام ساقط عن درجۃ الاعتبار قیل علیہ لا اشتغال لی اظہار ما فی ہذہ الغوائل
لا حاصل فیہ الا تضییع الاوقات وما فیہا لا یخفی علی من لہ ادنی فہم وتمیز ویکفی للتنبیہ علیہ ان العبارۃ
التی یردہا ویورد علیہا ہی التی فی روایت در المختار استدل بہا فی قولہ فالرد علی العبارۃ رد علی
سندہ اینست ملخص مبحث بالجملہ چون قال وقیل بتطویل کشید مولوی رفیع الدین صاحب ومولوی عبدالحی
ہم بتحریر پرداختند وہر چند تنزلی نمودند فاما صاف صاف بیان کردند وتکلفات را درمیان آوردند
وازانچہ مذکور شد ہمان از بیم فی باب مولوی رفیع الدین صاحب صورت منازعہ فیہا را باین نمط تقریر
فرمودند دوم ما نحن فیہ کہ طائفہ از روحانیات خبیثہ بر سر بعض مردمان تصرف می کنند واخبار
غیب میدہند وپرستشہای خود می خواہند ونذر میگیرند واگر کسی درین تقاعد کند او را ایذا میرسانند وہمین
شیاطین ملاعین معبودان باطلہ اند کہ برای خود عبادت می خواہند تقرب بانہا شرک جلی است
انتہی وظاہر است کہ این صورت را با صورت متنازعہ فیہا ہیچ علاقہ نیست بالآخر مولوی محمد اسمعیل
بمشورہ واصلاح شاہ صاحب ومولوی رفیع الدین صاحب رسالہ نوشتند ودران تنزلی نمایان قریب
بہر چہ حق تحقیق کہ چیزی ازان سابق مذکور گردیدہ است نمودند مولوی برہان الدین در رسالہ خود بسط
وتفصیل وتصحیح مطلب تفسیر عزیزی بتاویل پرداختہ نوشتہ اند خلاصہ سخن آنست کہ جانور
نذر کردہ کہ برای بزرگی مقرر شدہ است اگر منظور است کہ مسلمانان خورند بی شبہ حلال است

واگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برای ذبح بایام اضحیه است یا نه در صورت اولی
گوشت حلال و تبدیلش باگوشت بازار ناجائز و ثواب برو مترتب در صورت ثانیه گوشت
گوشت حلال و تبدیل جائز اما ثواب نخواهد یافت انچه بعضی از عوام عدم جواز گوشت در نذر
و نیاز مطلقا زعم میدارند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس انهم مبنی بر سبب تحریم گوشت انچه نخواهد شد
و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما مر تقریره بخلاف ذبائح الجن که اینجا نذر و نیاز و فاتحه
یکجا است پس قیاس برون نشاید انتهی در تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم در ایام اضحیه غفلتی
رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة الدم بسبب ما ورد به الشرع ذکر نموده بدایای
کعبه و اضحیه منذوره و عقیقه و دفع بلاء و فدیه جان بیماران را و این قسم ذبح را عبادت قرار داده حال
انکه عقیقه و دفع بلاء و فدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست و در هدایه در باب الهدی نوشته و یجوز
ذبح بقیة الهدایا فی ای وقت شاء و در فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر والکفارات و هدی التطوع
یجوز قبل ایام النحر ولا یجوز دم المتعة والقران والاضحیة الا فیها و دم الاحصار یجوز فی قول ابی حنیفة
و ابی یوسف قبلها ولا یجوز عند محمد و اخر همین شاه صاحب بفتوی مختصری این جنگ را طی نموده اند
جزاه الله خیر الجزاء صورت سوال آنکه یکی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف طلیده
یا شیر برنج بنیت نیاز کدام بزرگ پزد و صلحا را بخوراند این هر دو را چه حکم است و خوردن
طعام نیاز و نذر مسکین و فقیر را جائز است اغنیاء و اهل دول را چه حکم است جواب ذبح کردن

جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید خواه غیر ایشان حرام است و اگر بقصد
تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام و مردار می شود و ذبح کننده مرتد می شود
و توبه از این فعل شنیع لازم است در تفسیر کبیر و تفسیر نیشاپوری و دیگر تفاسیر مرقوم است قال العلماء
لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحه التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و اگر ملیده
و شیر برنج برای فاتحه بزرگی بقصد ایصال ثواب بروح ایشان بجهت خورانیدن فقرا پخته باشند مضایقه نیست جائز
است و طعام نذر الله اغنیا را خوردن حلال نیست و طعام نذر الله این است که کسی بگوید اگر مرض
ما شفا شود یا مراد من بیاید یا کار فلانی من شود بر ذمه من اینقدر طعام است برای خدا خورانیدن
این نذر الله است و اگر فاتحه بنام بزرگی داده شد اغنیا را هم خوردن در آن جایز است والله اعلم

باب دوم در مکاید نجدیه و حیله های تلبیس و اغوار مردم را بسبب خود

مائل کردن و انواع این جنس بسیار اند و زیر هر نوع افراد بیشمار منظور بود که تفصیل تمام آن
نموده آید فاما بسبب پیش آمدن بعضی عوائق سررشته بدست نداد بر ذکر امهات و اصول آن
کفایت میرود انواع کلیه که جامع جمیع اصناف و افراد جزئیه باشند و اندکی مکاید اسمعیلیه
مکاید اسحقیه از مکاید اسمعیلیه آنکه آیات و حدیث را در هر جا ذکر نموده که در آیت خیلی معقول
و مقبول فاما مقصود از ذکر بنده تذکیر مراد آن آیه و حدیث است بلکه غرض صرف تلبیس و اضلال
و اغوار مردم بتصرفات در معنی و الحاق احکام مخترعه دین جدید نام نهاده فوایدتا ناواقفان

بدانند که این همه احکام از آیه و حدیث ثابت گردیده حالانکه اصلاً مناسبتی نمی باشد و این امر
عام بود در تمام تحریر و تقریر مولوی اسمعیل و از اجلی بدیهیات است و کسی را جای دم زدن نیست
هر آیه و حدیث که در تقویة الایمان مذکور است آنرا در تفاسیر معتمده و شروح حدیث
مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و درین اوراق به بعضی جاها که اشاره رفته
هم رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مؤمنین میدانست طریق
استناد بکلام موقوف نموده گاهی بکسی در تفسیر و شرح حدیث نام اسناد بر زبان نیاورده
و اجتهاد را پرده تزویر نموده بدین سبب اکثری را ترددی در دخول آن مسلک پیش می آمد که
طریقه شاذه نادره بکسی از مفسرین و شراح و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین
استنادی ندارد و مخاصمه با جمیع مسالک قدیم دارد و مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا
مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین همه مشرک باشند و توحید خالص نصیب مولوی اسمعیل باشد
آنهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض امور یکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا
تصنیف صراط مستقیم از امور محموده و ممدوحه بوده اند و کسانیکه در اوایل وهله لوا دید محاسن
ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری و گندم نمائی مغالطه خورده بوده اند
بودند یافت حال توبه آغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید کار عجیب بنیاد
نهاده و آن اینکه ذکر مسئله بی نقل و سند بر خود حرام نمود هر سخنی که از قلم بر آمد با سند و نقل

هم عام تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ هند بدین حیله
را هم و حشت خوردگان را اسیر دام نموده عالم عالم از زنان و افغانان را در خارستان کشید و چون پرده از عرایس
افکار بر داشته شد صورتی بان خیانت ظاهر گردید که بیننده بی اختیار لا حول و لا قوة الا بالله
بر زبان آورد و آن تصرف در نقل با نواع و اصناف گاهی یکفقره را از میان عبارت منقوله حذف کرده
تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة دیده اول می آید گاهی بزیادت یک جمله در میان عبارت منقوله
از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات بمقدمه استمداد گاهی اکتفا بر نقل قولی کرده و آن عقب آن موجود
چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله بر کتابی با وجود نبودن آن
در آن کتاب چنانچه در حواله طیبی میگوید و بالجمله انواع کارستانیها بکار رفته است محل افسوس است
اگر خوف خدا مانع نیاید از فضیحت دنیا هم نترسید که فساق و فجار بلکه کفار را هم پاس ذلت و ظهور
رذالت در دنیا ازین کارها در امور دینیه و دنیویه مانع می آید جوانمردی تتبع نموده قریب صد جا
در نقل تصرف ظاهر آورده از نقصیر میگفت که این پایه مسئله ما نحن فیه است فقیر را هم قبل ازین
بر بسی فی چند محل مطالعه نموده بود بعد الحمد لله که هم تحریر این اوراق است در دیهه و اردهم از موجود
کتب هیچ یکی نیست در این زمان آن مواضع اطلاع می کردم حالا بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله احقر
بمقابله موجود نقل آن پرداخته مشتی نمونه از خروار قیاس کن ز گلستان من بهار مرا دیده و ل
در باب مسائل جواز استمداد هم نوشته قال ملا علی قاری فی شرحه علی المشکوة انتهی

اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود ویدل علیه قوله صلی الله علیه وسلم
لعن الله الیهود والنصاری الذین اتخذوا قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد حالانکه عبارت شیخ مذکور
چنانست قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود انتهی
وقید علیها بقید ان باتخاذ المساجد بجنبها لا باس به ویدل علیه قوله صلعم لعن الله الیهود والنصاری
الذین اتخذوا قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد تکیه دوم در بیان جواب نوشته مکان بر قبور مثل قبه
وغیرهم ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث و روایت کتب و بعد نقل حدیث جابر رض از
مشکوة نوشته مراد از بنا در حدیث عام است که عمارت نموده شود یا خیمه استاده کنیده شود
چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق و شرح مشکوة ملا علی قاری معلوم می شود انتهی حالانکه ملا علی
قاری بعد نقل از کتاب توربشتی یحتمل الوجهین احدهما البناء علی القبر بالحجارة وما یجری مجریها والآخر
ان یضرب علیها خباء ونحوه وکلاهما منهی عنه لعدم الفائدة فیه نوشته است قلت مستفاد
منه اذا کانت الخیمة لفائدة مثل ان یقعد تحتها القراء فلا یکون منهیة قال ابن الهمام واختلف
فی اجلاس القارئین عند القبر والمختار عدم الکراهیة باز نوشته قال بعض الشراح من علمائنا ولا اضاعة
المال فقد اباح السلف البناء علی قبر المشائخ والعلماء المشهورین لیزورهم الناس ولیستریحوا بالجلوس
فیها ملخصه سیوم در جواب سوال ثالث وهم نوشته نماز گذاردن در مقبره ممنوع و مکروه است بموجب احادیث
و روایات فقهیه و چند حدیث نقل نموده اول گفتن عمر رض انس بن مالک را القبر القبر

دید که نماز میگذارد و نزد قبر حالانکه در باب سایل و ابعین حصر استدلال در مرفوع نمود است ۱۵۶
دوم حدیث ابی مرثد غنوی لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها که با مدعی مناسبتی ندارد سیوم
حدیث ابن عمر رضا از ترمذی و ابن ماجه حال آنکه ترمذی در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن
عمر لیس بذلک القوی وقد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه چهارم حدیث ابی سعید حال آنکه ترمذی
نوشته هذا حدیث فیه اضطراب مکیده چهارم در جواب سوال هفتم نوشته و فی شرح المشکوة
لملا علی قاری ذهب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء
والصالحین انتهی حال آنکه عبارت شرح مذکور این است و فی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال
به علی المنع من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء والصالحین وما تبین لی ان الامر لیس کذلک فان الزیارة
مامور بها بخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها والحدیث انما ورد نهیا عن الشد لغیر الثلثة
من المساجد لتماثلها بل لا بلد الا وفیها مساجد فلا حاجة للرحلة الی مسجد آخر اما المشاهد فلا تساوی
بل برکة زیارتها علی قدر درجاتهم عند الله ثم لیت شعری هل یمنع هذا القایل من شد الرحال لقبور الانبیاء
والاولیاء فی معناهم ولا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیات
من المقاصد مکیده پنجم در جواب سوال بست و دوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است
استمداد است چنانچه از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود لیس این مسئله
مختلف فیه است و آن این است که استمداد نزد قبر غیر انبیا منکر شده اند آنانکه فقهای گویند که

نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد از موتی
از غیر انبیا نزد قبر ولی و شهید ممنوع است و محظور مگر بعضی فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم است
جایز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا و ترجمه مشکوة از شیخ عبدالحق و شرح صحیح
ایشان مرقوم است و نیز شاه فلینظر فی ترجمة الشیخ و عبارته هکذا اما استمداد باهل قبور در غیر نبی
یا غیر انبیاء منکر شده اند آنرا بسیاری از فقهای گویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع
باموات بدعا و استغفار و قایل گشته اند بعضی از ایشان و ظاهر نیست که از فقها آنانکه قایل بسمع و
ادراک میت اند قایل بجواز اند و آنانکه منکر اند آنرا این را نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد
مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه و الا
وگوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را بر آورده گردان حاجت مرا یا ندا کند
زا و این بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی
مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است
تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این مبحث را اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام
مبحث بر کتاب الجهاد نموده و در انجا بتفصیل تمام تردد تحقیق داده صاحب مایة مسایل که بنقل عبارات
ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارته هکذا فاما استمداد الی ان قال انتهی کاری عجیب نموده با تمام
مبحث کتاب کشف الغطا چرا نی است عجب این عبارت بعینها در کدامی مقام است از اول تا آخر

از عبارت شیخ گرفته جمله وظاهر است که از فقهاء آنانکه قایل سماع وادراک میت اند قایل بجواز اند وآنانکه منکر اند از این
نیز انکار کنند انتهی در میان داخل نموده در آخر نوشته داد انتهی لا حول ولا قوة الا بالله باوجودیکه بودن این جمله در کلام غیر
شیخ واتباع هندی بحیث جلی تقدمه چه شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث استمداد در خاتمه بحث علم وسماع بتصریح نوشته است که
انکار نکنند اگرچه قایل باخبار ومنکر ودر ایشان اند منکر استمداد وهو الحق وبرین تقدیر جواب مجیب محض لغو وباطل گردید باجمله
تقریر مطلب بدین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند جائز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ [illegible]
وکثیر واقع ومقابل آن قلیل است پس شنیدن نسبت بمنکرین قلیل اند حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ [illegible]
جواز اتمام بحث نموده در کتاب الجهاد در انجا نوشته منکر شده اند آنرا بعضی فقها قصد نکرده بعض الفقهاء وهم در انجا
نوشته کلام در مقام سجده اطناب تطویل رسید بهم منکران که قریب بحد ایمان باید شده اند منکر اند استمداد [illegible]
[illegible] را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند از بین دار فنا بدار بقا وزنده اند نزد پروردگار خود ومرزوق اند و[illegible]
اند ومردم را بایشان شعور نیست ومتوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا وعبده اصنام میدانند انتهی [illegible]
بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده حال این فقها که در اینجا مذکور است از همه آن اغماض نموده بتصرف [illegible]
تفصیل کشته اند زیاده ازین چه جواب بود دیگر دیده شود در اربعین در جواب مسائل نوشته است [illegible]
از اهل قبور بهیچ که باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته
اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء علیهم فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للموتی
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی این عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران

چنان مستغنا گردید که قبور انبیا علیهم السلام ازین حکم که ممانعت اعانت و استمداد است از اهل قبور مستثنی اند بلحاظ
اینکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگران را سوای شهدای فی سبیل الله ثابت نیست و حال اینکه
حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست بلکه احکام حیات دنیا دیگر است و احکام حیات آنجا دیگر بنا برین استثنا درست
نمی آید و حق آنست که انکار فقها تمام است از آنکه استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان هم جایز نیست انتهی و [?]
دعوی جایز نمودن استعانت و استمداد از اهل قبور بهر نهج که باشد بی تفصیل قول لا احد آخر خلاف آنچه در مایه مسایل نموده قطع
نظر از آنکه شیخ عبدالحق مذهب منکرین را رد نموده و بر ایشان غایت نکیر کرده و از کثیر من الفقها منکر قد اثبات
فی نفسه مراد است کاری عجیب نموده اینکه بعد دعوی می نویسد چنانچه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة می آرد و در نقل
عبارت از آنچه در مایه مسایل نموده هم اقتصار کرده تا بینندگان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و مذهب مجیب
مطابق مذهب شیخ نیست ظاهر است که از کلام شیخ دعوی مجیب ثابت نیست طرفه تر اینکه این کلام را برای استناد دعوی
خود آورده باز آنرا خود رد می کند بقول خود و حال آنکه حیات آنجا مماثل حیات این دنیا نیست بنا بران این استثنا درست
نمی آید سبحان الله بقدر فهمید که شیخ نقل نموده است آنرا بنقل صحیح متوجه نمی شود و هم این از کجا که برای استمداد حیات
دنیا شرط است چنانکه در این باب است کفایت می کند و در نمودن حیات برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را
یکسان قرار داده از کمال بی دینی است شیخ در شرح سفر السعادت در باب فصل یوم الجمعه نوشته است عدم
اکل ارض اجساد انبیا را کنایه است از حیات و الا مستند بدن در زمین بی اعاده روح چه فایده دارد
و این نفی است مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که ایشان

حیات معنوی اخرویست و درین مسئله هیچکس را از علمای امت اختلاف نیست انتهی بالجمله فهم عبارت
کلام مجیب ظاهر است در رد استحقیات به تفصیل نوشته ایم نقل عبارت شیخ از هر دو باب ترجمه
مناسب نموده و ضرورتی نیست بنقل عبارت شرح عربیه که بعینها مطابق ترجمه است
در باب زیارت القبور نوشته اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا
علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها می گویند نیست زیارت قبور مگر برای دعای
موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن
و اثبات کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم و این
امر محقق و معتبر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از
ارواح رسید و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است رحمة الله علیه
قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام غزالی گفته هر که
استمداد کرده می شود بوی در حیات استمداد کرده می شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ
عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف می کنند در قبور خود مانند تصرفهای
ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف و عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا
شمرده اند و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته سیدی احمد بن مرزوق که
از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی

از من پرسید امداد حی قوی‌تر است یا امداد میت من گفتم قومی می‌گویند که امداد حی قوی‌تر است و من
می‌گویم امداد میت قوی‌تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وے در بساط حق است و در حضرت
اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آنست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی‌شود
در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و تحقیق
ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال
ایشان ثابت و ارواح کاملان را قرب و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات
بود یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان
را و آن باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان
فانی‌اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت
یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست
فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان
هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن و در شرح شیخ ابن حجر در شرح حدیث
لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نماز
گذارد بجانب قبر بجهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری
صلی الله علیه وسلم یا صالحی و نماز گذاردن نزد قبر وے نه بقصد تعظیم قبر و توجه

بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت به برکت قرب مجاورت قرآن روح پاک را

نیت در آن هم در آخر باب چیزی بیاید متعلق باین سخن و تمام گردد این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد

قصد قبلی بدر والله اعلم و عبارت ترجمه مذکور در کتاب جهاد این است و اما استمداد باهل قبور بسیار شده اند

آنرا بعضی فقها اگر انکار جهت آنست که سماع و علم ایشان را بزائران و احوال ایشان [illegible]

او ثابت نشده و اگر آنست که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه [illegible]

ممنوع اند و مشغول بانچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت آنچه باز دارد [illegible]

ممنوع که این کلیه باشد خصوص در حق متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را

از قرب در برزخ و منزلت و قوه و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل [illegible]

ایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل برآن و تفسیر کرده است بیضاوی آیه کریمه و النازعات

غرقا الآیه را بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان [illegible]

بسوی عالم الملکوت و سیاحت می کنند در آن پس سبقت می کنند بحظایر قدس پس میگردند [illegible]

قوت از مدبرات و لیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر اند آنرا آنچه ما می فهمیم

از آن این است که داعی محتاج فقیر الی الله دعا می کند و طلب حاجات خود را از قرب جناب عزت وی و

و توسل می کند بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی و می گوید خداوندا ببرکت [illegible]

تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و لطف و کرمی که بوی داری بر آورده گردان حاجت مرا که تو [illegible]

یا ندا کنند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی خدا شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس مطلب
و مأمول به پروردگار تعالی و تقدس ست و نیست این بنده درمیان مگر وسیله و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود
مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی نیست ایشان را فعل و قدرت
و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در ان هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کرده ایم
موجب شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم می کند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب
دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب است و مستحسن است باتفاق و
شایع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آورده شدند از انچه حالت
و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بران یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بانچه
عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت امکان این
کلیه نباشد و غایه استبعاد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند
در شهود حق چنانکه ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در [illegible] چنانکه در
عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد نعم اگر زایران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد
دارند و چنانکه می کنند انچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مران را و نماز بسوی وی
و جز آن که از ان نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار

ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد بکند این
اعتقاد را و این فعل را بکند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف و استمداد از ارواح کمل و استفاده از ایشان
خارج از حصر است و مذکور در کتب و رسایل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر
کنیم و شاید که منکر متعصب مشوش بکند او را کلمات ایشان عافانا الله من ذلک سخن درینجا از وجه علم و شریعت
است آری مرده و منع ... زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان و قرائت لیکن درینجا
نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد موتی و استمداد از ایشان هر دو باشد بر تفاوت حال
زایر و مزور باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوة الله و سلام علیهم اجمعین که ایشان احیا اند
بحیات حقیقی و دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام درین مقام بحد اطناب
و تطویل کشید بزعم منکران که درین زمان این فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت را
از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوش
اند و مردم را از ان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند
آنچه میگویند و عمر ... است که تحقیق و تفصیل این مسئله مخطور خاطر فاتر بود الآن توفیق الهی یار
تکمیله هفتم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته فی کتاب الجنایز نقلا عن مشایخنا
و هو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان فی باب الایمان بالضرب
لو حلف لا یکلم فکلمه میتا لا یحنث لانها تنعقد علی ما حیث یفهم و المیت لیس کذلک لعدم

لت

سماع وما ورد قوله في القليب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة رضها
كيف يقول عمر ذلك والله يقول وما انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة
بان تلك خصوصية له عم وزيادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل كما قال علي رض ويشكل عليهم ما في مسلم
ان الميت ليسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول الوضع في القبر مقدمة السوال جمعا
بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم افادة سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتى حالانكه عبارت فتح القدير اينست اما التلقين بعد الموت وهو في القبر فقيل
يفعل لحقيقة ما رويناه ونسب الى اهل السنة والجماعة وخلافه الى المعتزلة وقيل لا يؤمر به ولا ينهى عنه
ويقول يا فلان بن فلان اذكر دينك الذي كنت عليه في دار الدنيا شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله ولا شك ان اللفظ لا يجوز اخراجه عن حقيقته الا بدليل فيجب تعيينه ما في الكافي
من انه ان كان مات مسلما لم يحتج اليه بعد الموت والا لم يفد يمكن جعله الصارف يعني ان المقصود
منه التذكير في وقت تعرض الشيطان وهذا لا يفيد بعد الموت وقد يختار الشق الاول والاحتياج اليه
في حق التذكير لتثبيت الجنان عند السوال فنفي الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلية منتفية و
عندي ان مبنى ارتكاب هذا المجاز منها عند اكثر مشائخنا هو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في
كتاب الايمان وبعد انچه عجيب بودان اختتام نقل نموده نوشته الا انه على هذا يعني التلقين بعد الموت
يكون حين ارجاع الروح فيكون ح لفظ موتاكم في حقيقته وهو قول طائفة من المشايخ

او هو مجاز باعتبار ما كان نظرا انه الان حي اذ ليس معنى الحي الان في بدنه الروح وعلى كل حال يحتاج
الى دليل آخر في التلقين حالة الاحتضار اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي معا ولا المجاز بان ليس يظهر معنى
يعم الحقيقي والمجازي بعنى مستعملا فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله بهما ان لا يتبادر احدهما [illegible] كلام
ابن همام انكه هر تلقين مجاز يعني مانعين تلقين بعد موت همان كسانند كه منكران سماعند در ما سبق و قبل
مانعين تلقين بعد موت را رد نموده و گفت كه نسبت كرده [illegible] بسوى معتزله وانچه مبنا رست شان
ابن همام قرار يافته يعني عدم سماعت ميت آنرا در فالحق رد نموده پس استشهاد مجيب بفتح القدير
اول آخر و فصل و وصول تغليطي بيش نيست مبنا را يكان در مذهب حنفيه اهل سنت بر عرف است و مسئله
حنف مبنى بر ان هو اشتمال معتزله در حنفيه بعيد نيست كه تميز ان بجز واقفين بر دگرى مشكل هزاران هزار حنفيه
معتزلي المذهب بوده حتى كه تلامذه ابي حنيفه وابي يوسف و در كتب حنفيه روايات خاصه مذهب ايشان
خلاف اهل سنت و بحوث و مجادلات بر طريقه شان بيش از بيش موجود بلكه كتب مصنفه معتزله مثل
قنيه وغيره در حنفيه داير و سائر شاه ولي الله در حجة الله البالغه نوشته و بعضهم بزعم آن بنا بر الحديث على هذه
المجادلات الجدلية المذكورة في مبسوط السرخسي والهداية والتبيين ونحو ذلك ولا يعلمون ان اول من اظهر
ذلك فيهم المعتزلة وليس عليه بناء مذهبهم ثم استطاب [illegible] ذلك المتأخرون توسعا وتشحيذا لاذهان الطالبين
او لغير ذلك والله اعلم در فتح القدير دليل من حلف لا يأكل لحما فلا كل لحم السمك ايشان نوشته فظاهر
مذهب ابي حنيفه انما هو بالعرف لا بما ذكره المصنف [illegible] الاستحسان و در باب اليمين في الكلام نوشته [illegible]

الميت كك لو ان الميت يسمع لان القول عليه لا ينعقد الا على الحي لان المتعارف هو الكلام معه ولان الغرض من الحلف على ترك الكلام اظهار المقاطعة وذلك لا يتحقق في الميتة ولا البعيد الذي لا شعور كذا الكلام يعود باب اليمين من الضرب والقتل وفي قول الايلام لا يتحقق في الميتة لانه لا يحس الخلاف فيه ان كان بناء على انكار عذاب القبر امكن والا فلا يتصور من قائل القول بالعذاب مع عدم الا

قال الله تعالى

فرمایا اللہ تعالی نے سورہ نساء مین

ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر

اور ان لوگون نے جس وقت اپنا برا کیا تہا اگر آتے تیری پاس پہر اللہ سے بخشواتے اور بخشواتا

لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما

اونکو رسول تو اللہ کو پاتے معاف کرنے والا مہربان

خدا فرما چکا قرآن کی اندر — کرین وہ ظلم گر جانون کی اوپر

پہر آئین تیری پاس اور چاہین بخشش — خدا سی اور ہو تیری بہی کوشش

سو بخشش اونکی تو چاہی خدا سے — تب امید اونکی بر آدی خدا سے

نبی کی پاس تک آئی ز دیکہو — اور اوسکی مغفرت کی چاہنی کو

خدا نی شرط کر کر یہی لکہا
مسلمان انبیا اور اولیا سے
یہہ مطلب ہی کہ وہ خاص خدا ہین
یہہ وہابی جو ہین نی عقل و نی دین
وہ کیا ہی جو نہین ملتا خدا سی
یہہ باتین خبث باطن کی ہین انکی
کہ ہم جو مانگتی ہین اولیا سے
ہمارا مانگنا کیون کر ہو دیا
اندہی ہا یہہ رو کو زبان کو
خدا نی حکم جسکا کر دیا ہو
صحابی بہی اور تبع تابع
عمل کرتے چلی آئی ہین اتبک
اسی شرک اور برا کہتی ہین بیدین
انہین ہی دشمنی پیغمبرون سے
آئی یا انہین ہو وی ہدایت

لوجدوا اللہ توابا رحیما
جو کہتی ہین کہ تم مانگو خدا سے
خدا کی دوست مقبول الدعا ہین
پڑہا کرتی ہین یہان یک شعر بیکین
جیسی تم مانگتی ہو اولیا سے
یہہ کلمہ صاف بیدینی ہین سارے
یہہ کہتی ہین کہ تم مانگو خدا سے
ہو جیسا انبیا اور اولیا کا
لگا مین دو ذرا اپنی دہان کو
پیمبر نی بہی صاف اوسکو کہا ہے
جو ظاہر اور باطن سے تہی جامع
موا سب دیکہہ لی جسکو ہو کچہہ شک
بڑی بی عقل ہین اور سخت بیدین
یہہ وہابی ہین دشمن اولیا کے
وہ یا ہو جاوین یہہ مردود غارت